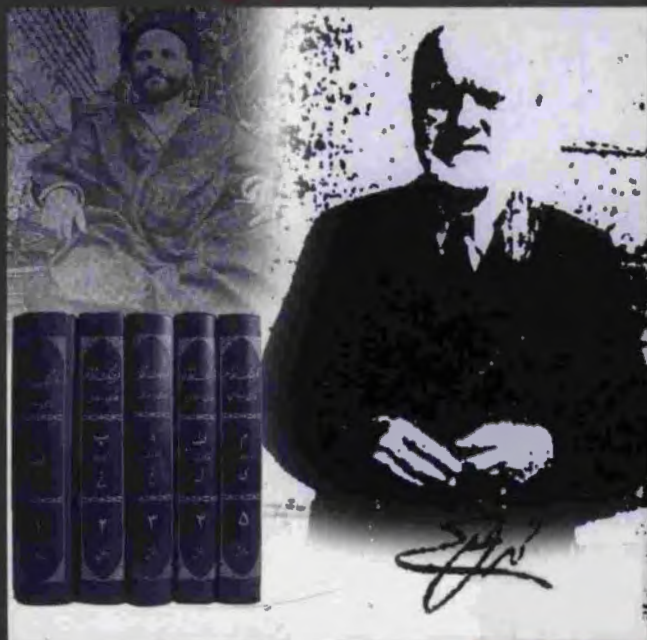




زندگانی، افکار و آثار مؤلف فرهنگ نظام

سید محمد علی داعی الاسلام



متعلقین محمد

در عصری که از شکوه دربار بابریان در هندوستان خبری نبود، بلکه فضای حاکم بر آن سرزمین از تکاپوهای استعماری انگلیسی و البته نشو و نمای جنبشهای آزادیخواهانه آکنده بود، فرهیخته‌ای مازندرانی بنام سید محمد علی به آن دیار مهاجرت کرد (۱۳۲۴هـ). وی با شهرتهای گوناگون داعی الاسلام، نیاکی، حسنی، لاریجانی و ایرانی در آن سرزمین خوش درخشید. داعی الاسلام که از سر احساس تکلیف دینی به آن سرزمین مهاجرت کرده بود به بهره‌گیری از تواناییهای معرفتی خویش در تبلیغ عقاید اسلامی و بسط زبان و ادبیات فارسی به درجه استادی دانشگاه حیدرآباد دکن رسید. چنان‌که در داخل کشور نیز مورد تایید بزرگان فرهنگ و ادب زمان خویش قرار گرفت. این پژوهش در پی یافتن خط سیر زندگانی، اندیشه و افکار داعی الاسلام از بطن و متن آثار برجای مانده وی بویژه سرآمد آنها ((فرهنگ ۵ جلدی فارسی به فارسی نظام)) است.

ISBN: 978-964-223-900-9



9 789642 239009

قیمت: ۳۷۰۰ تومان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اسکن شد

زندگانی، افکار و آثار مؤلف فرهنگ نظام سید محمد علی داعی الاسلام

دکتر مصطفی مجد

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس

سرشناسه	مجد، مصطفی، ۱۳۳۳-
عنوان و نام پدید آور	زندگانی، افکار و آثار مؤلف فرهنگ نظام سید محمد علی داعی الاسلام / مصطفی مجد.
مشخصات نشر	بندر عباس: دانشگاه آزاد اسلامی (بندر عباس)، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۱۳۶ ص.: مصور.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۲۳-۹۰۰-۹:
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتاب نامه: ص. ۱۳۶.
موضوع	داعی الاسلام، محمد علی، ۱۲۵۶-۱۳۳۰.
موضوع	واژه نامه نویسان - - تاریخ - - سرگذشت نامه.
رده بندی کنگره	۱۳۸۹ م ۳ د ۳ / PIR ۳۶۷۳
رده بندی دیویی	۴۳۰/۹۲ قا ۴
شماره کتاب شناسی ملی	۱۹۰۸۳۵۲



انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر عباس

تلفن تماس: ۰۷۶۱-۶۶۷۷۵۰۲

زندگانی، افکار و آثار مؤلف فرهنگ نظام سید محمد علی داعی الاسلام

دکتر مصطفی مجد

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

طرح روی جلد: فرهاد مرادی

قیمت: ۳۷۰۰۰ ریال

ISBN : 978-964-223-900-9

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۳-۹۰۰-۹

تقدیم به فرزندانم:

مهدی

مرضیه

مریم و زهرا که دوستداران

دانش اند و بیش از آن در

جستجوی حقیقت.



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۹	مقدمه
۱۵	فصل اول: معرفی، بررسی و نقد منابع و مآخذ
۳۴	یادداشتهای فصل اول
۳۹	فصل دوم: خاستگاه، اصل و نسب و زندگانی و اندیشه داعی الاسلام
۶۰	یادداشتهای فصل دوم
۶۷	فصل سوم: شعر و شاعری
۸۶	یادداشتهای فصل سوم
۸۷	پیوست ها
۱۴۷	فهرست منابع و مآخذ

مقدمه:

هندوستان از دیرباز برای ایرانیان از جاذبه های گوناگونی برخوردار بود. اگر چه قریب به اتفاق منابع از گشوده شدن دروازه های این سرزمین از عصر غزنویان به روی اسلام و زبان و ادبیات فارسی خبر می دهند (۳۶۷ هجری ۹۸۶م) اما بر گسترش روابط ایران و هند به روزگار صفویان تاکید دارند. در این دوره همایون شاه بابری که به دربار شاه تهماسب یکم پناه برده بود (۹۵۱ هجری ۱۵۴۴م) با پشتیبانی این شاه صفوی مجدداً "به تاج و تخت خویش دست یافت (۹۶۲ هجری ۱۵۵۵م). پانزده سال اقامت وی در ایران و آشنایی و انس با فرهنگ و هنر ایرانی - اسلامی موجب شد که همایون شاه در بازگشت خود به هندوستان بسیاری از آداب و اصحاب فرهنگ و هنر را با خود همراه سازد.

محیط آرام و بی دغدغه ای که شاهان بابری برای دانشمندان، شاعران و هنرمندان فراهم می کردند و دست و دل بازی های آنان در برابر فضای کم و بیش بسته و محدود عصر صفوی، بر شدت مهاجرت شاعران، هنرمندان و فرهیختگان ایرانی به هندوستان می افزود.

این سیر اگر چه در فراز و نشیب های تاریخی به کاستی هایی چند دچار شد اما کاملاً "متوقف نگردید و به نوعی دیگر و البته نه به شدت پیشین ادامه یافت. از جمله در عصری که دیگر نه تنها از شکوه دربار با بریان در آن خبری نیست بلکه

فضای حاکم بر هندوستان از تکاپوهای حاکمیت استعمارگران انگلیسی و البته نشوونمای جنبش های آزادی خواهانه متأثر بود، فرهیخته ای مازندرانی به نام سید محمد علی به آن دیار مهاجرت کرد و با شهرت های گوناگون داعی الاسلام، نیاکی، حسنی، لاریجانی و ایرانی در آن سرزمین درخشید.

نوع مهاجرت وی با همشهریش طالب آملی جدا از فاصله زمانی تفاوت ماهوی نیز داشت. چرا که طالب در عصر شاه عباس صفوی گله مند از محدودیت های زمانه و از سرسوز و گدازی شاعرانه به دربار بابرین هند پناه برده بود (۱۰۲۸ هجری) و داعی الاسلام در عصر مشروطه از سر احساس تکلیف دینی به آن دیار مهاجرت کرد (۱۳۲۴ هجری). اما انگار سرنوشت این دو همشهری در گمنامی یکسانی رقم خورده بود. در حالی که طالب توانست بر اثر سعی و تلاش و قریحه ذاتی اش به ملک الشعرائی جهانگیر خان بابری دست یابد و داعی الاسلام نیز با بهره گیری از توانائی های معرفتی خویش در تبلیغ عقاید اسلامی و بسط زبان و ادبیات فارسی به درجه استادی دانشگاه حیدرآباد دکن برسد و در داخل کشور نیز مورد تأیید بزرگان فرهنگ و ادب میهن مان قرار گیرد.

این پژوهش در پی یافتن خط سیر زندگانی، اندیشه و افکار داعی الاسلام از بطن و متن آثار ادبی وی و دریافت پاسخ این پرسشهاست که آیا اقامت طولانی مدت داعی الاسلام در هند به انگیزه پناه بردن به حاشیه امن در گیر و دار رخدادهای سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه بود و یا اینکه وی سودای دیگری در سر می پروراند؟

در این تلاش جستجوگرانه که مقاله تهیه شده حاصل از آن مورد تأیید نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی قرار گرفت و به چاپ رسیده است، اگرچه همکاری های دکتر اختر مهدی رئیس بخش فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرودهلی نو و خانم نرگس جابری نسب دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه و خانم دکتر زیب النساء حیدر استاد بازنشسته بخش زبان فارسی دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن و همراهی های صمیمانه پروفیسور محمد



تنویرالدین خدا نمایی رئیس بخش زبان فارسی این دانشگاه و همچنین مساعدت‌های خانم‌ها سیده صدیقه و ایران بانو دختران مرحوم داعی الاسلام و جناب آقای مهندس سعید ایران پرست نوه آن مرحوم و همچنین تشویق‌های حجت الاسلام محی الدین بهرام محمدیان دبیر کل سابق شورای عالی آموزش و پرورش و دوست فرزانه و صاحب کمالات اخلاقی جناب آقای امیرحسین پورسینا که آثاری چند از داعی الاسلام را در اختیارم نهادند و راهنمایی‌های ارزشمند استاد ارجمندم جناب آقای دکتر رضا شعبانی و همچنین از همکاری‌های مفید جناب آقای سید عبدالقادر هاشمی استادیار بازنشسته دانشگاه جواهر لعل نهرو در خور سپاسگزاری و تقدیر بی شایبه بوده است با اینهمه اما باید با افسوس و صد افسوس اذعان نمایم که داعی الاسلام اینک نه در غربت نشانی شایسته دارد و نه در وطن آن گونه که برازنده است از او یاد می‌شود. چرا که نگارنده در سفر ملال آور تابستان ۱۳۸۵ش به هندوستان و دیدار از کتابخانه‌های دانشگاه‌های دهلی، پونا و حیدرآباد دکن در جستجوی یافتن آثاری از وی نه تنها او را در بخش زبان و ادبیات فارسی کالجی که در آن یکریع قرن به تدریس و تالیف و وعظ و خطا به اشتغال داشت ناشناخته یافت بلکه حتی در قبرستان معروف حضرت میرمومن آن شهر که در منابع گوناگون مکان به خاک سپاری وی نامیده شده نیز نتوانست اثری از مدفن وی بیابد. به همین دلیل به نظر می‌رسد بی‌مهری به وی از زمان حیاتش تاکنون ادامه یافته است. این در حالی است که علاوه بر مراودات موجود میان مراکز علمی و آموزشی جمهوری اسلامی ایران و هندوستان بسیاری از دانشجویان ایرانی نیز در دانشگاه‌های آن کشور در رشته‌های تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در مقطع دکتری به تحصیل اشتغال دارند و اگر ارج نهادن به مفاخر گذشته موجب می‌شود اندیشمندان آینده در راهی که گذشتگان پیموده‌اند پای نهند و کم و کاستی‌های آنان را جبران نمایند، چه جای تردید که با برگزاری همایشی بین‌المللی از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دیگر مراکز آموزشی و علمی و پژوهشی برای شناخت هر چه بیشتر

دانشجویان و دانش‌پژوهان با آثار و افکار این اندیشمند، ادیب و نویسنده ایرانی گامی در خور زحمات وی برداشته شود و چنان که اگر نبود تأیید مقاله ای با این عنوان از سوی سردبیر محترم نامه وزین فرهنگستان زبان و ادب فارسی جناب آقای دکتر سمیعی گیلانی این گام کوچک نیز برداشته نمی شد.

مصطفی مجد

تابستان ۱۳۸۹



فصل اول

معرفی ، بررسی و نقد
منابع و مآخذ



در جستجوی چند و چون زندگانی و اندیشه و افکار سید محمد علی داعی الاسلام نیاکی، مجله آیین اسلام حاوی مقاله‌ای با عنوان سوانح زندگانی سید محمد علی فراز و نشیب‌های زندگی وی را از کودکی تا میان سالی به قلم خود وی درج کرده است. علاوه بر آن سلسله مقالاتی با عنوان انجیل برنابا که در آن اشارات مستند و معناداری از پیش بینی ظهور آخرین پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی (ص) در اناجیل بویژه در انجیل برنابا دارد نیز به قلم داعی الاسلام نوشته شده است.^۱ و مجله الاسلام که پیش از هجرت وی به هند در اصفهان منتشر می‌کرد نیز از دیگر منابع ارزشمند درباره اندیشه و افکار اوست.^۲ و مجموعه خطابه‌های داعی الاسلام در حیدرآباد دکن در شعبه جامعه معارف هند که از سوی وی برای توسعه زبان فارسی دایر شده بود نیز سرشار از مطالب و دقایق و ظرایف معتقدات و افکار و اندیشه‌ها و تلاش‌های بی‌وقفه اوست. از جمله عناوین این خطابه‌ها عبارتند از: شعر و شاعری عرفی، اقبال و شعر فارسی، شعر و شاعری عصر جدید ایران و فرهنگ نویسی فارسی که با استقبال مخاطبان بسیاری از اقشار گوناگون مردم آن دیار روبرو شده بود. علاوه بر آن آثاری از آن مرحوم باقی مانده است که تنها برخی از آنها در ایران تجدید چاپ شده‌اند و برای بسیاری از آن‌ها جای کار وجود دارد. از جمله آنها عبارتند از: ترجمه کتاب نادر شاه نوشته سر مار تیمر دیوراند انگلیسی.^۳ (تصویر ش ۱) که داعی الاسلام در سال ۱۹۱۴ میلادی ۱۳۳۰ هجری ترجمه این کتاب را به نواب میریوسف علیخان، سالار جنگ و وزیر اعظم ایالت دکن (تصویر ش ۲) تقدیم کرد. وی در مقدمه مبسوطی بر آن کتاب علاوه بر درج اصل و نسب خویش (تصویر ش ۳) به برخی از دلایل مهاجرتش به هندوستان و نیز انگیزه ترجمه کتاب نادر شاه سر مار تیمر انگلیسی اشاره می‌کند. در جای جای این کتاب و زیر نویس‌های آن می‌توان حساسیت‌ها و پاسخ‌های داعی الاسلام در برابر افراط و تفریط‌ها، اشتباهات و برخی تحریف‌های نویسنده کتاب را مشاهده نمود. از جمله در زیر نویس نخستین صفحات کتاب ترجمه شده چنین توضیح می‌دهد:

"برخوانندگان مخفی نیست که این کتاب افسانه تاریخی است بسیاری از مواد آن جعل خود نویسنده است (و) ممکن است نسبت شراب خوری و قبایح دیگر به نادر شاه جعل مصنف باشد"^۴

و یا در جایی دیگر از این کتاب درباره اغراض نویسنده کتاب چنین اشاره ای دارد:

"سعی مصنف کتاب این است که ثابت کند از ابتدا نادرشاه نفرت از ایرانیان داشت و حال آنکه اگر چنین بود ایرانیان دور او جمع نمی شدند و تا درجه سلطنت او را ترقی نمی دادند باتفاق جمیع مورخان نادرشاه تا زمان کور کردن پسرش با قوم خود کمال محبت را داشت و احسان و عفویش بی نظیر بود - در اواخر عمر سخت شد و همان باعث نفرت ایرانیان از او و زوال سلطنت از خانواده او شد"^۵

"و یا در باب وجود ضعف نادر در سرحدات شرقی از ترس انگلیسی ها آورده است." آنچه مصنف در باب ایل یوسف زای نوشته افسانه صرف است و واقعیت تاریخی ندارد - مصنف می خواهد سیاست نادریه را تطبیق با سیاست انگلیس نماید که با ایالات سرحد هند جنگ نمی کنند و ایشان را مستقل گذاشته اند - از رجوع به تاریخ نادر شاه معلوم می شود از آن اطمینانی که به شمشیر خود داشت هیچ ایلی را مستقل نمی گذاشت - در مراجعت از دهلی ایل یوسف زای را کاملاً "سرکوبی نموده ایشان را رعیت ساخته لشکر از ایشان گرفت و روانه شد - تاریخ جهان گشای نادری ملاحظه شود -"^۶

و یا در باب تشکیک نادر در اسلام، تشیع و علمای دین می افزاید:

"یکی از اشخاصی که تاریخ نادر را نوشته اند هنوی نام انگلیسی است که در اواخر عمر نادر شاه در ایران بود هیچ مورخ فساد اعتقاد دینی نسبت به نادر نداده مگر مورخ مزبور که می گوید بعد از دیدن ترجمه توریه و انجیل و نسبت های به انبیا که در کتب مذکوره است کتب مذکوره را استهزاء نمود و همچنین آن احادیث اسلام را که مطابق توریه و انجیل است و در آخر گفت اگر زنده بمانم بهتر از هر سه را خواهم ساخت - اگر چه از بیان مورخ مذکور فساد اعتقادی ظاهر نمی شود ولی



مصنف این کتاب مذهب اسلام و مذاهب اهل کتاب را در نظر نادرشاه مساوی قرار داده در مکالمه با ستاره مطلب بی اصلی نوشته است - برخوانندگان مخفی نماند که از رجوع به تاریخ نادرشاه و طبقه موجوده ایرانیان که نسلاً "بعد نسل حالات او را سینه به سینه دارند آن شاه بزرگ در اعتقادات اسلامیة کامل و منجی اسلامیان و ایرانیان است و هرگز کلمه‌ای از او شنیده نشد که دلیل بر فساد اعتقادش باشد - اما در مسئله اختلافات فروعی سنی و شیعه سعی آن مدیر بزرگ بر اتحاد اسلام بود و شرایط مصالحه با عثمانیان را اتحاد اسلام قرار داده به اینطور که شیعیان خلفای راشدین را سلاطین و بزرگان اسلام دانسته به کسی بد نگویند و اهل سنت هم مذهب جعفری را که مبین فروع احکام عبادات و معاملات است مذهب خامس اسلام تصدیق نمایند. غرض نادرشاه این بود که به اتحاد اسلام جنگ دویمست ساله ایران و عثمانی خاتمه پذیرد - اما هزار افسوس که عثمانیان آن زمان از حالت امروز مسلمانان واقف نبوده پیشنهاد منجی آن پادشاه بزرگ را رد نمود" ^۲

بدین ترتیب داعی الاسلام با اشارات مستدل تاریخی به دفاع از نادرشاه بر می‌خیزد و هر جا که با نظر نویسنده موافق نباشد با حفظ امانت بی آنکه بدان دست ببرد به پاسخگویی می‌پردازد و صحیح را از نا صحیح می‌نمایاند چون نویسنده در خیلی از موارد برداشت های نادرستی از نادر شاه دارد و او را یک سردار معرفی می‌کند نه شاه ایران و بر بسیاری از کارهای نادر شاه بی دلیل و غیرمستولانه ایراد می‌گیرد. متأسفانه این کتاب در ایران به چاپ نرسیده و به زیور شرح و تصحیح استادان و صاحب نظران تاریخ دوران نادرشاه مزین نگردیده است و همان طور که اشاره شد علیرغم افسانه‌ای بودن، این کتاب می‌تواند در ابعاد گوناگون حاوی نکات برجسته و قابل ملاحظه‌ای برای اهل نظر باشد. از دیگر آثار داعی الاسلام ترجمه بخشی از اوستا به نام وندیداد است ^۳ (تصویرش ۴) که علاوه بر ارزش ادبی، دارای نکات فرهنگی، اجتماعی، مردم شناسانه و جذابی در حاشیه مباحث ادبی است. چرا که داعی الاسلام در مقدمه این کتاب از اوستا به عنوان "جد فارسی امروز ما" یاد می‌کند و اینکه "شبهت تامه به زبان قدیم هندوستان سنسکریت دارد" و

آنگاه می‌افزاید: "اما خطش غیر از خط آن است. از برادر اوستا (سنسکریت) ادبیات فراوان بجاست اما از زبان اوستا تنها یک کتاب منسوب به زردشت که دارای پنج حصه است باقی مانده این است که فطرت هندیها محافظه کار است که تاحال اکثریت اهل هند (هندوها) دین آریایی چند هزار ساله خود را نگاه داشته اند و زبان سنسکریت را که زبان کتب دینی ایشان هم هست زبان خدایان خود دانسته بر پاکیزگی و وسعت آن افزوده علمی ترین زبان آریایی جهان ساخته‌اند که امروز قابل است ریشه تمام زبانهای آریائی اروپا و ایران را بدهد" و در جائی دیگر از این مقدمه تیغ نقد بر می‌آورد که :

"چون فطرت ایرانیان انقلابی است هیچ چیز ایران دیرپا نیست - تاحال چند بار زبان و دین خود را عوض کردند و ادبیات هر عصر خود را از دست دادند. اکنون از زبانها و ادیان قدیم ایران تنها نمونه‌هایی در سه زبان که اوستا و هخامنشی و پهلوی است باقی مانده - از اوستا و ادبیات مختصر پهلوی نمونه دین زردشتی هم بدست می‌آید و از کتیبه‌های هخامنشی دین مزدیسنی مفهوم می‌شود - زبان و خط فارسی امروز ایران بعد از مسلمان شدن ایرانیان بوجود آمد و متجاوز از هزار سال دوام کرده و اتفاقاً" درالسنه امروزی گیتی مانند طاوسی است در پرندگان با این حال فطرت انقلابی ایرانیان دارد از آن هم بیزار می‌شود - در چند سال قبل دو کارخانه زبان سازی در طهران دایر شده بود یکی بنام فرهنگستان و دیگری بنام ستاد ارتش - اگر زمانه معلق نمیزد طاوس ما پریده بود و ادبیات هزار ساله ما که باعث افتخار ما و نفع جهان است نامفهوم و بتدریج معدوم می‌شد."

و در پی اظهار نظری چنین عالمانه می‌افزاید: "اگر چه خط فارسی نقایص دارد اما باید همان خط را بقدر امکان اصلاح نموده بطوری که خط اصلاح شده خط علییده نشود والا تمام کتب علوم ایرانی از میان می‌رود و نسلهای آینده ایران که خط جدید را خواهند آموخت از کتب قدیمه خود بی خبر شده تمام علوم و فنون ایرانی تلف می‌شود. تغییر خط ضربت مهلکی است به فرق ملت ایران..."^{۱۳} پس از آن انگیزه خویش در ترجمه و نندیداد، که سومین بخش اوستا و شامل احکام

شریعت زردشت است را چنین بیان می‌کند: "من اول وندیداد را برای ترجمه به این جهت انتخاب کردم که در آن احکام دین زردشت است و برای ایرانیان امروز دلچسب است که بدانند احکام دین قدیم آنان چه بوده و بتوانند با شریعت امروز خود مقایسه و مقابله کنند - مقصود من از ترجمه وندیداد خدمت علمی و تاریخی و ادبی است که قدیم ترین زبان ایران را به جدیدترین زبان آن آوردم - انتخاب من وندیداد را به این سبب مهم هم بوده که باب اول و دوم آن خانه و زمین مسکون اول قوم آریا را نشان می‌دهد و قدیم ترین سند تاریخی قوم آریا است و شاید پیش از کتاب دو (بکسروا) هندوها نوشته شده باشد." "از جمله مباحث ارزنده در مقدمه کتاب وندیداد پرداختن آن به تاریخ ادیان پیش از ورود آریائیان به ایران است. از جمله این که " بعد از اصلاح عقیده ایرانیان خود را مزدیسنی یعنی مزدپرست گفتند اهورا مزدا را می‌پرستیدند و اهرمن و دوهای دیگر را مذمت می‌کردند وسط و جنوب ایران همه مزدپرست شدند اما سه ولایت شمال ایران توران و مازندران و گیلان به دوپرستی قدیم آریا باقی ماندند و آسمان و هوای شمال ایران پر بود از دوها که معبودان اهل شمال بودند به عقیده آریائیا خدایان (دوها) از پرستندگان خود غذا مشگرفتند به اینطور که پرستندگان حیوانات را بعنوان قربانی در آتش می‌ریختند و از بو و دود آنها خدایان غذا می‌آفتند، مخصوصاً وقتی باران نمی‌آمد دلیل بود که خدایان گرسنه‌اند قربانی می‌سوختند تا خدایان سیر شوند و باران بفرستند دوهای هوا و آسمان برای تحصیل غذا به هوا و آسمان شمال ایران می‌رفتند و از همانجا به مزده پرستان وسط جنوب ایران حمله می‌کردند و ایشان را نجس و بیمار می‌ساختند خصوص وقتی که باد شمال می‌وزید دوهای مازندران را به وسط و جنوب می‌آورد و آفات برای مزده پرستان فراهم می‌شد تا از میان مزده پرستان پیغمبری زردشت نام مبعوث شد و او از اهورا مزدا چاره کار دوها را پرسید و اهورا مزدا ادعیه و اعمال برای دفع دوها از مزده پرستان بیان نمود آن ادعیه و اعمال در این کتاب است از این جهت نام کتاب قانون ضد دو قرار گرفته. آخر ولایات شمالی ایران هم زردشتی شدند اما اسباب و تاریخ زردشتی شدن ایشان

معلوم نیست ممکن است در اواخر سلطنت اشکانی یا در شاهنشاهی اردشیر ساسانی زردشتی شده باشند. همانطور که در دو پرستی مصر و غیور بودند در دین زردشتی هم شدند. دویست سال با اسلام مقاومت کردند تا سیدها به آنجا رفته با تبلیغ ایشان را به اسلام آوردند.^{۱۵} پیش از زردشتی شدن شمال بتدریج عقیده اهل وسط و جنوب ایران این شده بود که دوها در مازندران بر زمین آمده در جنگلها مسکن گرفتند وقتی رستم پهلوان شاه نامه از هفت منزل کوهستانی البرز گذشته به مازندران رسید گالشهای آنجا را که پوست پوشیده بودند و موهای شقیقه شان از کثافت بهم چسبیده بود و راست ایستاده بود(ند) دیو تصور کرده بود چون خودش از مزده پرستان بود دیده بود که ایشان تصویر دوها را با موی بدن و شاخ و دم می کشند... در زبان سنسکریت لفظ دو بطور استعاره برای پادشاه و شخص بزرگ استعمال می شود در مازندران هم ایام دو پرستی آن استعاره بوده که اکنون هم در کجور مازندران جمعی دو (بدون یاء) گفته می شوند و خانواده روساء ایشان دو سالارند. آقا علی دو سالار که از موءسسان سلطنت مشروطه و ساکن طهران است از آنجاست، "۱۶ اثر دیگر وی خود آموز سانسکریت است که داعی الاسلام آن را بیست و یک سال پیش از راهنمای سنسکریت پروفیسور این دو شیکهر هندی با امتیازات کمی و کیفی قابل ملاحظه ای به رشته تحریر در آورد. وی در دیباچه ای بر این کتاب بر اهمیت آموزش زبان سانسکریت در ریشه شناسی الفاظ فارسی تاکید دارد. دکتر فریدون جنیدی استاد برجسته فرهنگ و ادب فارسی نیز در پیش گفتار مبسوط خویش بر این کتاب چنین نوشته است "مطالعاتی که در دو سده اخیر درباره فرهنگ پر دامنه سنسکریت صورت پذیرفت روشن ساخت که آموزش سنسکریت در پژوهش های زبان شناسی و تاریخ زبان و نیز برای پژوهش در فرهنگ و ادبیات زبان های آریایی بایسته است. اما در این زمان دری دیگر در تحقیقات تاریخ زندگی بشر گشوده می شود که این بایستگی را افزون می کند و آن روشن شدن دوره های زندگی و گوشه های تاریک و فراموش شده سرگذشت مردمان بویژه در ایران و هندوستان و جهان آریا از راه پی بردن به مفاهیم نام های آن



دوره هاست. در این زمینه نیز زبان سنسکریت بیاوری زبان اوستا و فارسی باستان و دیگر زبانهای فراموش شده یا زبان های زنده می آید و بندهایی را که گذشت زمان دراز آهنگ بر زندگانی تیره ها و نژادهای گوناگون نهاده است یکایک می گشاید، دکتر جنیدی پس از این اشاره می افزاید "موضوع دیگر که بایسته است تا درباره آن سخن بیاید تلاش ایرانیان در آموزش سنسکریت و ارتباطی است که ایرانیان با هندیان داشتند و دارند."^{۳۷} وی آنگاه با اظهار شگفتی از دو استاد بزرگ، پروفیسور این دو شیکهر استاد سنسکریت در دانشگاه راجپوتانا و استاد سنسکریت و هندشناسی در دانشگاه تهران و روانشاد استاد ابراهیم پورداود که کتاب خودآموز سنسکریت داعی الاسلام را که در سال ۱۳۱۶ش برای نخستین بار در هند چاپ شده بود را ندیدند می افزاید: "اما کتاب حاضر، خودآموز سنسکریت بدست یک دانشمند ایرانی بیست و یک سال پیش از راهنمای سنسکریت ایندوشیکهر در هندوستان نوشته شد. استاد محمد علی داعی الاسلام نویسنده کتاب با نگرش و پژوهش علمی که بایسته نوشتن کتابهای جهانی است زبان سنسکریت را بررسی کرد و خودآموز زبان سنسکریت را نوشت."^{۳۸} دکتر جنیدی آنگاه در نگاهی تطبیقی خودآموز سنسکریت داعی الاسلام را با کتاب خودآموز سنسکریت پروفیسور ایندوشیکهر مقایسه می کند و امتیازات آن را چنین بر می شمارد: "خودآموز زبان سنسکریت بر راهنمای نوشته ایندوشیکهر برتری دارد. شیوه نگارش شیکهر پیروی از غربیان برای آموزش سنسکریت است. در کتاب حاضر روش شرقی و ساده دیده می شود و دانشجو در فراگرفتن آن دچار پراکندگی اندیشه نمی شود. در کتاب ایندوشیکهر آموزش با خط لاتین است و همه مطالب حتی متون سنسکریت را باید بخط لاتین خواند و نوشت... اما این کتاب با خط دوناگری آغاز می شود و در هر فصل پس از فرا گرفتن موردی از دستور زبان متنی از سنسکریت می آید"^{۳۹} داعی الاسلام برای فضلالی هند در موضوع فرهنگ نویسی فارسی جایگاه ممتازی قائل بود است. وی عقیده دارد زبان فارسی چون حالات ملت در تغیر و تبدیل مدام است، بنابراین فرهنگ نویسان باید به تمام جزئیات زبان عصر خود

آگاه باشد^{۲۰} وی در این باره عصر خویش را مثال می‌آورد که "از ابتدای مشروطه شدن سلطنت ایران (سنه ۱۳۲۴هـ.ق) و آزادی ملت تاکنون تغییراتی در فارسی نمودار گشته ترکیبات جدید در جمله‌ها آمده و الفاظ بسیار معانی تازه پیدا کرده است حالا می‌خواهیم ببینیم فرهنگ نویس هر عصر تمام جزئیات زبان زمان خود را گرفته است یا نه؟"^{۲۱} وی آنگاه سیر تاریخی از فرهنگ نویسی فارسی ارائه می‌دهد. از علی ابن اسدی طوسی که او را نخستین فرهنگ‌نویس فارسی می‌داند و این که تا مدت‌ها پس از او دیگران از وی تقلید می‌کردند و پس از آن سلسله فرهنگ نویسی در هند شروع شد. و اما درباره مجموعه پنج جلدی فرهنگ فارسی به فارسی نظام، که شاه بیت آثار وی به شمار می‌آید ضمن بر شمردن تفاوت‌ها و امتیازات فرهنگی آن به دلایلی که نوشتن آن را آغاز کرده است اشاره می‌کند و این که این فرهنگ تمام الفاظ مفرد و مرکبه و اصطلاحات و مجازات و کنایات مشهور و تمام الفاظ تکلمی و نثری و نظمی را دربر می‌گیرد^{۲۲} و در جایی دیگر می‌افزاید: "بعد از نوشتن لفظ نشان دادم که اصلش از چه زبان است. از خود فارسی است یا ترکی یا عربی و یا از السنه اروپائی. بعد تلفظ آن لفظ را دادم و..."^{۲۳} وی با ارائه نمونه‌هایی از فرهنگ فارسی خویش به مخاطبان آنان را به عکس العمل و ارائه نقطه نظرات خویش وادار می‌سازد در حالی که مشکلات و موانع موجود در مسیر این کار سترگ را نیز گوشزد می‌کند. از جمله سفر به ایران پس از این که دولت دکن در سال ۱۳۳۹ هـ.ق وی را مامور تالیف فرهنگ فارسی نمود. "نگارنده در این باره اسنادی از شورای عالی معارف وقت را ارائه خواهد داد که بیانگر صحت و صدق گفتار داعی الاسلام و نشانه‌ای از عمق و گستره تلاش‌های این ادیب فرزانه در چگونگی تهیه و تالیف فرهنگ فارسی نظام، موانع موجود و البته برخی همراهی‌ها با او است.^{۲۴} ظاهراً در همین سفر به ایران داعی الاسلام به دیدار قوم و خویشان و آشنایان آملی خویش شتافت. اولیایی در این باره اطلاعات جسته گریخته‌ای به دست می‌دهد. و از دلبستگی‌های شدید داعی الاسلام به زادگاه و خویشاوندانش سخن به میان می‌آورد.^{۲۵}



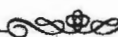
تلاش نگارنده در رویت نسخه خطی فرهنگ نظام در موزه سالار جنگ شهر حیدرآباد و کتابخانه های دانشگاههای دهلی و حیدرآباد و بمبئی به نتیجه نرسید. اگر چه گفته شده که از نسخه خطی آن جز تعداد اندک باقی نمانده است، با اینهمه اما جای شکرش باقی است که شمارگانی از آن که انتشارات کتابخانه دانش به مدیریت مرحوم نورالله فرزند داعی الاسلام به چاپ رسانده در دسترس است (تصویر ش ۶). "آگاهی از انگیزه داعی الاسلام در تالیف این فرهنگ به قلم وی خواندنی است: "ترقی هر ملت و ملک بترقی زبان آن ملک و ملت است و اساس ترقی زبان ترتیب کتاب لغت جامع آن است که دارای هر سه شعبه زبان یعنی تکلم و نثر و نظم باشد. ما ایرانیان تاکنون در غفلت مانده لغت زبان خود را مرتب نکرده ایم و عجب این که لغت جامع عربی را ما نوشته ایم. از ابتدای قرن (مء) پنجم هجری تا حال مسلمانان هند فارسی را بطور علمی می آموزند و زودتر از ایرانیان حاجت به لغت جامع فارسی را احساس کرده اند." و در جای دیگر می افزاید: "در تالیف فرهنگ نظام چند مقصود در نظر داشتم اول این که فارسی امروز را که دارای ادبیات یک هزار ساله است و مشتمل بر سه شعبه تکلم و نثر و نظم به ثبت و ضبط در آورم تا اخلاف ما بدانند که این زبان مهم دنیا در سیر تکاملی خود تا عصر ما به چه حد رسیده بود. دوم این که خواستم ممالکی که فارسی زبان علمی شان است و در آن تکلم نمی کنند مثل هندوستان معیاری برای این زبان داشته باشند. سوم این که تشکیل زبان فارسی را بدست بدهم که در این عصر مهمترین خدمت به یک زبان است چه اگر تشکیل و ساخت ابتدائی فارسی بدست بیاید می توانیم آن را موافق ساخت اولش همیشه نگاه داریم و هر قدر الفاظ جدید هم بخواهیم از خودش موافق تشکیلش می سازیم و مثل اسبی خواهد بود که لگامش در دست سوار باشد و نتواند بیراهه رود" و درباره اینکه چرا و چگونه به این امر مهم همت گماشته چنین نوشته است: "سلطنت اسلامیة دکن مرا برای ترتیب لغت جامع زبان فارسی مامور نموده مدت سه سال در ایران بودم و تفحصات و تحقیقات ممکنه در باب زبان عام مقرر ایران والسنه ولایتی آن نمودم و با ادبای آن

مملکت مشورتهای لازمه نموده از ایشان و وزارت معارف ملک استفاده و استمداد کرده با مواد بسیار مراجعت به حیدر آباد نمودم^{۲۰}

و در منبعی دیگر درباره این سفر چنین می خوانیم که داعی الاسلام "از راه بوشهر و شیراز به اصفهان رفت و در این شهرها به نمایندگی روشنفکران بمبئی و همچنین بندای وجدان خویش چندین سخنرانی همگانی ایراد کرد و به مردم می گفت ایرانی مسلمان باید از نعمت فرهنگ و بهداشت و وسایل آسایش جدید برخوردار باشد"^{۲۱} همان طور که پیش از این اشاره شد نگارنده نیز درباره مجاهدت های داعی الاسلام در ایران جهت ایجاد ارتباط و بهره گیری از مشورت و حمایت ادیبان برجسته ای چون دهخدا و جلب مساعدت وزارت و شورای عالی معارف به اسنادی قابل توجهی دست یافته است که در جای بایسته به آن اشاره خواهد شد. داعی الاسلام در دیباچه جلد اول فرهنگ نظام پس از مروری تاریخی بر لغت نویسی فارسی از علی ابن احمد اسدی طوسی (قرن پنجم هجری) تا محمدحسین ابن خلف تبریزی صاحب برهان قاطع (قرن یازده هجری) که همراه پدر یا جدش از تبریز به حیدرآباد دکن مهاجرت کرده بود به این نتیجه می رسد که "از ابتدای فرهنگ نویسی فارسی تا حال هر چه نوشته شده فرهنگ اشعار بوده و... نظری به دو شعبه دیگر زبان فارسی که تکلم و نثر است نداشتند و من اول کنسی هستم که می خواهم فرهنگ جامع زبان را بنویسم و الفاظ هر سه شعبه فارسی (۱) تکلم (۲) نثر (۳) نظم را می آورم.^{۲۲} و آنگاه می پرسد "جای سؤال است که فرهنگ کدام فارسی را می خواهم بنویسم چه اکنون در ایران قریب یک صد زبان است... زبان های کلی ایران قریب صدتا است و هر یک از آنها جزئیات و شعبی دارند که مجموع همه را می شود پانصدتا گفت اما در تمام ایران یک فارسی مقرر (استان ندارد) هست که زبان عام ملک است و صاحبان زبانهای مختلفه چون بهم رسند در آن زبان حرف می زنند و همان فارسی مقرر نوشته می شود و اشعار دارد". و سپس خاضعانه به فرهنگ نویسان فارسی ادای احترام نموده می افزاید "مقصود من از بیان نقایص و خلط فرهنگ نویسان اعتراض به آن علماء و ادبائی که هر کدام



سی سال و بیست سال زحمت کشیده فرهنگ نوشته خدمت به ادب فارسی ما کرده‌اند نیست بلکه مقصودم گذاشتن اساس لغت نویسی موافق حاجت امروزه دنیا است تا اخلاف من بر آن اساس عمارت عالیہ سازند.^{۳۳} البته درباره این فرهنگ نقدهائی نیز صورت گرفته است از جمله این که: "تنها دو فرهنگ نویس به ریشه‌شناسی کلمات فارسی پرداخته‌اند محمد علی داعی الاسلام در فرهنگ نظام و محمد معین در فرهنگ فارسی"^{۳۴} و "داعی الاسلام در واقع نخستین کسی است که دست به نگارش فرهنگی فارسی به روشی علمی و مبتنی بر اصول زبانشناسی زده است. چراکه وی پیوسته با مراکز فرهنگی و زبانشناسی ایران، نظیر فرهنگستان زبان، در تماس بوده است. با این حال اطلاعات ریشه‌شناختی فرهنگ او به مراتب ضعیف‌تر از ساختار علمی کل آن است."^{۳۵} این منتقد می‌افزاید: "رویکرد عالمانه وی به دو مقوله زبان غیر شعری و زبان گفتاری و نیز توجه به تفاوت‌های میان زبان زنان و مردان جالب توجه است. همچنین از حق نباید گذشت که داعی الاسلام در واقع مبتکر طرح ریشه‌شناسی در یک فرهنگ عمومی فرهنگ فارسی به فارسی است و با توجه به دانسته‌ها و امکانات زمان خود کوشش‌هایی بسیار پراکنده، جسته‌گریخته و ناقص کرده است، اما اگر همین روش ابتدائی او را نیز دیگران دنبال کرده و بهبود بخشیده بودند، امروز ریشه‌شناسی فارسی وضع بهتری می‌داشت"^{۳۶} وی می‌افزاید: "از این بررسی‌ها چنین بر می‌آید که فرهنگ نویسان بعد از داعی الاسلام و معین به دلیل ترس از انبوه ریشه‌های غیر فارسی و یا نداشتن دانش کافی در علم ریشه‌شناسی، یا از این مبحث بسیار مهم چشم‌پوشی کردند و یا آنچه در این خصوص آورده‌اند، تکرار همان حرف‌ها و روش‌های داعی الاسلام و معین است."^{۳۷} مرحوم دهخدا که لغتنامه خویش را ۲۵ سال پس از فرهنگ نظام که در ۱۳۰۵ در هند منتشر شده بود در ایران انتشار داد (۱۳۲۵هـ ش) آنرا ماندنی‌ترین تالیف داعی الاسلام و حاصل تلاش خستگی‌ناپذیر وی نامیده است^{۳۸} و مرحوم محمد معین داعی الاسلام را دانشمندی می‌نامد که در فرهنگ فارسی خویش "هر لفظ را که فهمیده از زبان ولایتی مخصوص است در ذیل معنی

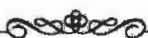


آن نوشته که چه لهجه است. همچنین هر لفظ ولایتی را که سند شعری ندارد، حذف کرد و از آوردن الفاظ زند و پازند و اوستا (که بعضی فرهنگ نویسان آنها را در فرهنگهای خود داخل کرده اند) خودداری نموده است. و الفاظی را که در کتاب خویش به نوشتن آن مبادرت ورزیده به سه دسته (تکلمی و الفاظ نثری و الفاظ شعری) تقسیم کرده و تلفظ هر لفظ را در حروف متفصل فارسی اسلامی و حروف اعراب (مأخوذ از خط اوستایی) بیان داشته و معانی و مشتقات دستوری هر فعل را از قبیل ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مصدر به رشته تحریر در آورده است.^{۱۹} صاحب نظران بر این عقیده اند که اگر دیباچه‌های پنج جلد فرهنگ نظام به صورت مجزا چاپ شود بیش از پیش قابل استفاده محققان خواهد بود. در این فصل درباره این منبع به همین اشاره بسنده می‌کنیم به این امید که توجه و کند و کاو بیشتری پیرامون این اثر ارزشمند داعی الاسلام از سوی اهل فن صورت گیرد چرا که حاصل چنین نقد و بررسی‌هایی می‌تواند برای دانشجویان و دانش پژوهان زبان و ادبیات فارسی حاوی نکات قابل استفاده‌ای باشد. اما سخنرانی‌های وی در شعبه جامعه معارف هند در حیدرآباد دکن، چنانکه اشاره شد داعی الاسلام آن را برای حفظ ارتباط علمی و ادبی ایران و هند تاسیس کرده بود، وی در بیان نامه‌ای (تصویرش ۷) در این باره نوشته است: "جامعه معارف یک موسسه ادبی و علمی طهران است که مجمع فضیلائی پای تخت ایران و تاکنون خدمات نمایان معارفی به فارسی کرده و بخواهش همان فضیلا شعبه آن در حیدرآباد دکن برای ربط میان ایران و هند دایره گشته لهذا هوا و مرام این انجمن (شعبه جامعه معارف) ذیلاً" اعلان داده می‌شود. (۱) به تمام دانشمندان و فضیلا و مجامع و جامعات علمیه هندوستان و ایران اعلام می‌شود که بعد از این، این انجمن را رابطه علمی و ادبی ایران و هندوستان بدانند و در هر حاجت علمیه ایران به هند و بالعکس به این موسسه معارفی رجوع نمایند فضیلا و پروفیسورهای این انجمن برای انجام هر خدمت علمی و ادبی حاضرند. (۲) در شعبه جامعه معارف شبها بعد از مغرب درس فارسی مجانا" داده می‌شود. معلمین بعضی ایرانی و بعضی



فارسی دانانی هستند که از ایرانی آموخته‌اند و موقع است برای تلامذه که فارسی آموزند. (۳) در این انجمن ماهی یک مرتبه خطابه (لکچر) علمی عمومی راجع به زبان و ادبیات فارسی در زبان فارسی داده می‌شود، "اقبال و شعر فارسی"، "شعر و شاعری عصر جدید ایران (تصویرش ۹)"، "خط لاتین برای فارسی (تصویرش ۱۰)"، "فرهنگ نویسی" (تصویرش ۱۱) و شعر و شاعری عرفی^{۲۵} و... در حیدر آباد دکن به چاپ رسید^{۲۶} که در حقیقت یک دوره تاریخ ادبیات فارسی پس از اسلام از متقدمین تا دوره معاصر البته همراه با نگاه نقادانه است. فی المثل درباره در خطابه اقبال و شعر فارسی که داعی الاسلام به معرفی، بررسی و نقد اندیشه و اشعار اقبال می‌پردازد درباره اقبال چنین داد سخن می‌دهد "اقبال یک شاعر عادی نیست که خود را عاشق فرضی ساخته از تلفیق گل و بلبل و شمع و پروانه و قمری و سرو فصاحتی یا بلاغتی احداث کرده فقط یک لذت استماعی به سامع بدهد بلکه یک قائد نطق دارای نصب العین است ... اقبال می‌خواهد نسل انسانی بهتر شود و بالاتر رود و با وجود ترقیات مادیه تجلیات روحانیه را هم مطلوب خود سازد. اقبال می‌خواهد تمام افراد امت اسلامی که بر بسیط زمین منتشرند یک دل و یک جهت و یک ملت شده و در دانش جسمانی و تعالی روحی رشک ملل دیگر انسانی گردند. مقصود اقبال تمام افراد اسلام است لیکن مخاطب او طبقه عالم و دانشمندان است که قیادت ملت را در دست دارند از این جهت اشعار خود را در زبان علمی می‌گوید تا اسرار او را گوش نامحرم نشنود و مغز نااهل کج نفهمد... اقبال از بهترین علما و تربیت یافتگان عصر جدید است که در علوم قدیمه و جدیده تخصص یافته از گنج دانش خود گوهرهای شاهوار برچیده در بازار عام شاعری به معرض بیع درآورده بهائی که می‌خواهد مغز بیدار و دل دردمند است. اقبال افکار تازه‌ای آورده و می‌خواهد قانندان اسلام را مستفیض سازد. "داعی الاسلام" اسرار خودی "اقبال را در تقلید از مثنوی مولوی از بهترین‌ها می‌داند و وی را با ملای رومی چنین مقایسه می‌کند: "مضامین این کتاب هم مثل مثنوی مولوی فلسفه و تصوف است لیکن فرق این است که ملای روم صوفی و فیلسوف زمان خود بوده و

اقبال فیلسوف و عارف این عصر است. ملا در وسط قرن هفتم هجری بوده و به چشم خود دید که مسلمانها بواسطه خود پرستی و عشرت پسندی ضربت کاری خوردند و چنگیزیان بلادشان را خراب و سکنه را قتل عام نمودند. او اصلاح ایشان را در ترک خودپرستی دانسته خودی را موهوم قرار داده در تمام کتابش به بیخودی و فنا توصیه می‌کند که لا اقل اگر مسلمانان ثروت و سلطنت را باخته خودپرست نباشند بلکه خود را فانی در خودی حق مطلق ساخته زندگی ابدی بیابند.^{۸۱} وی در ادامه می‌افزاید: اقبال در عصری است که مسلمانان همه تنبیل شدند و دست از سعی و عمل برداشته از قافله تمدن خیلی عقب افتاده و از قدرت جوهر انسانیت و خودی بی‌خبر شده از ترقیات تمدنیه مایوس و در نتیجه از بیست و پنج سلطنت مستقله‌ای که داشتند فقط سه سلطنت از ایشان مانده آنها هم متزلزل و مثل دل عاشق لرزان و از قریب چهارصد میلیون نفوس اسلامی فقط قریب پنجاه میلیون ایشان آزادند باقی همه در پناه سلطنت‌های غیر اسلامی افتاده در این صورت یک نفر مسلمان تربیت شده و تعلیم اعلی یافته این عصر مثل اقبال چه قسم صوفی بیرون می‌آید بجز آنکه اسرار خودی را بیان کند و ثابت نماید که تمام ترقیات جسمانی و روحانی در نشو و نما دادن خودی است.^{۸۲} داعی الاسلام با اشاره کوتاه به مخالفت‌هایی که با "فلسفه خودی اقبال" می‌شد و این که این فلسفه به نوعی توهین به اولیاء سلفی چون سنائی و عطار و رومی و حافظ تلقی می‌گردید چنین پاسخ می‌دهد: "انصاف این است که اقبال اگر اشتباه هم کرده خوب اشتباهی است. به جهت اینکه مسلمانان از تعلیم "بیخودی" گمراه شدند و دست از سعی و عمل برداشته از ترقیات معاشیه مایوس و از ترک دنیا دلیل گشتند. مسئله تعلیم "بیخودی" هم مثل مسئله "تقدیر" عوض این که ایشان را دلیر و جدی و فعال قرار دهد تنبیل و ترسو ساخته هر بدی خود را نسبت به تقدیر می‌دهند و هر آن حاضرند هر چه دارند ترک کرده به رقیبان سپارند.^{۸۳} داعی الاسلام آنگاه در این باره اعتقاد خود را چنین بیان می‌کند: "تقدیر و بیخودی بجای خود صحیح است لیکن سوء ادراک و استعمال اصلاح لازم داشت و دکتر اقبال این طور اصلاح کرده است که بیخودی



موهوم است و خودی حقیقت. اما به نظر بنده نزاع لفظی است چه ترقی و توسعه خودی هم عین بی خودی است که اگر دانه خودی خود را نگه دارد هیچ وقت نهال نمی شود و نهال اگر خودی خود را نگاه دارد درخت نمی گردد. توجه به خودی عین بی خود شدن از مرتبه پائین و گرفتن مرتبه بالاتر است. اهل فلسفه و تصوف ما انسان را جوهر قابل ترقی دانسته تعلیم ترقی خودی هم می دادند حافظ گوید سالها دل طلب جام جم از ما می کرد - آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد^{۱۱} وی در ادامه این خطابه با اشاره به موضوع اتحاد دنیای اسلام که سید جمال الدین و شیخ محمد عبده سلسله جنبان آن، و عبدالحمید عثمانی پرچمدار آن مقصود اقبال از کتاب "رموز بیخودی" را اتحاد تمام مسلمانان دنیا قلمداد می کند^{۱۲}. از این اشاره به گوشه ای از این خطابه مبسوط که مقصود معرفی کوتاه یکی از آثار داعی الاسلام بود نیز می گذریم و یکی دیگر از خطابه های وی در شعبه جامعه معارف با عنوان فرهنگ نویسی فارسی را که در جلسه جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۴۷ هـ.ق ایراد شد را از نظر می گذرانیم^{۱۳}. داعی الاسلام همچنین درباره شعر و شاعری در عصر جدید چنین داد سخن می دهد که: "عصر جدید ایران از تبدیل سلطنت استبدادی به مشروطه در سال ۱۳۲۴ هـ.ق شروع می شود و تاکنون ادامه یافته است. به مجرد تبدیل سلطنت زبان آزاد شده فوراً همان شعرای مقلد قدما طرز سخن را برگردانیده بنای سرودن حب وطن و ملت و انتقادات سیاسی را گذاشتند و یک دسته ادبیات عالی جذابی فراهم شده که باعث تفریح عموم و یک عامل قوی اصلاحات اجتماعی و اخلاقی و سیاسی است. از این جهت میل دارم شعرای متاخرین را به دو دسته تقسیم نمایم (۱) مقلدین (۲) مبتکرین. مقلدین آنانی هستند که قبل از انقلاب ایران در مضامین مقرر شعر گفتند و اکنون هم آن رقم از شعرا در ایران موجودند و مبتکرین آنانی هستند که مضامین بکر انقلابی و حب وطن را در شعر خود آوردند. موضوع خطابه امروز من شعر و شاعری مبتکرین است و آنها را هم باید به دو گروه تقسیم کرد (۱) آنانی که لفظ قلم را از دست ندادند (۲) شعرای آزاد که در زبان مکسر و مخفف و بازاری شعر می گویند. یکی از مبرزین گروه اول میرزا صادق

خان ادیب الممالک فراهانی است که در سال ۱۳۳۵هـ رحلت نموده در اوایل انقلاب با اشعار خود خدمات نمایان اخلاقی و سیاسی به ملت ایرانیه کرده دیوان او که قریب چهار هزار شعر است... برای کلام او "قطعه عدلیه" را می خوانم که در مذمت قضات عدلیه زمان انقلاب نوشته "آنگاه شرایطی را که شاعر در آن این شعر را سروده برای حاضران چنین توصیف می کند: "شما در این ملک هستید تعجب می کنید که یک شاعر ایرانی می تواند این طور مذمت از محاکم عدلیه نماید. در این ملک (منظور داعی الاسلام هندوستان است) سالهاست ادارات منظم شده و مصادر امور حکومت مشغول اصلاحات و ترقیات ملک هستند و عموم مردم حق ندارند در اعمال حکومت انتقاد کنند اما در ایران این طور نیست که حتی مردمان بازاری و زراع هم انتقادات سیاسی می کنند ممکن است شما در کوچه (های) طهران که راه می روید ببینید که دو بچه ده ساله دارند در صحبت خود اعتراض به کار وزیری می کنند. یاد روزنامه ای بخوانید که چرا گوشه میز رئیس الوزراء کج است پس شاعر که جای خود دارد و هر قسم انتقادی بخواهد بکند.^{۵۵} و آنگاه به بخشی از این نوع انتقادهای شاعرانه چنین اشاره می کند.

"روزی ز جور خصم ستمگر ظلامه ای

بردم به نزد قاضی صلحیه بلد

...

کردم سلام و گفت علیکی ز روی کبر

زیرا که بود ممتلی از کبر و از حسد

دادم عریضه و سپردم بهای تمر

گفتا بیا به محکمه اندر صباح غد

هردم که شد رحل نمودم به خد متش

گفتم که یا الهی هیی لنا رشد

یک روز گفت کز پی خصمت زمحکمه

احضار نامه رفته وهستیم در صد د

...

روز دگر به محکمه رفتم به قصد آن
 کز خصم دادخواهم و از فضل حق مدد
 قاضی به کبر گفت که خصم تو حاضر است
 دعوی بیار و حجت و برهان و مستند
 گفتم بخوان قباله این ملک را که من
 هم مالکم به حجت و هم صاحبم به ید
 گفتا که چیست مدرک اصل این قباله را
 بنمای بی لجاجت و تکرار و نقص و شد
 گفتم که این علاقه به سادات هاشمی نسلا "بعد نسل مضر باشد و معد
 این است مهر یوذر و سلمان و صمصعه
 هم اصیغ نباته سلیمان بن صرد
 گفتا بهل حدیث خرافات و حجتی
 آور که مدعی نتواند نمود رد
 قانونی است محکمه برهانی است قول
 گفتار منطقی کن و خارج مشو زحد
 اینان که نام بردی از ایشان نبوده اند
 هرگز به نزد ما نه مصدق نه معتمد

...

این حرفهای کهنه پرستان بدر فکن
 نوشد اساس و صحبت و نو باید ای ولد

...

چون این سخن سرود یقین شد مرا که او
 لامذهبی پلید و پلیدی است نابلد
 گرگی است رفته درگله اندر لباس میش

بر ظالمان چو گریه بمظلوم چون اسد
 نه معتنی بقاعده دین و رسم و داد
 نه معتقد به داور بخشنده صمد
 از اخذ و بند و رشوه کلاشی و طمع
 بر سینه کسی نهاده است دست رد^{۵۶}

علاوه بر آن داعی الاسلام خود نیز مقالاتی برای چاپ در برخی نشریات به ایران می‌فرستاد که از جمله آنها مقاله‌ای است با عنوان انجیل برنابا که در آن به تفصیل درباره شهادت حضرت عیسی (ع) بر مسیح بودن محمد (ص) سخن گفته است.^{۵۷} و البته دیگران نیز درباره وی دست به قلم برده‌اند. از جمله دکتر نورالله دانشور علوی در اثر خویش با عنوان تاریخ مشروطه ایران گوشه‌هایی از زندگانی و اندیشه‌های وی را به رشته تحریر درآورده است. از جمله این که "چون محمد علیشاه مکرر نقض عهد نموده و به وعده‌های خود عمل نکرده بود محمد ولی خان تنکابنی و مجاهدین تبریز و آزادیخواهان اصفهان جدا "کمر بخلع او بستند و در همین هنگام عده‌ای از روحانیون هم از قبیل مرحوم سید محمدعلی داعی الاسلام مؤسس صفاخانه اصفهان لباس رزم در بر کرده و با اسلحه و تفنگ آماده جانبازی در راه استقرار مشروطیت شدند"^{۵۸} (تصویر ۱۳) با مداد نیز در شرح رجال خویش به اختصار و کم و کاستی‌هایی چند داعی الاسلام را معرفی کرده است.^{۵۹} همان گونه که مرحوم دکتر فرامرزی گودرزی پزشک برجسته و ادیب آملی در اثر ارزشمندش به نام مثنوی "طالب و زهره - طالب طالبا" به اختصار به او پرداخته است^{۶۰} و رمضانعلی اولیائی همشهری داعی الاسلام در نخستین جلد "مشاهیر آمل"^{۶۱} ضمن اشاره به برخی مطالب از منابع کمیاب و نایاب، شنیده‌هایی چند از برخی معمرین شناخته شده از خاندان سید محمد علی داعی الاسلام در حد و اندازه تاریخ شفاهی را نقل می‌کند که با توجه به فضایل علمی و اخلاقی این معلم صاحب نظر در تاریخ و ادبیات فارسی و به لحاظ ثقه بودن وی در اینگونه نقل قولها در جای جای



این کتاب از آن بهره گیری شده است. مقدمه ارزشمند دکتر جنیدی بر خودآموز زبان سانسکریت داعی الاسلام^{۲۲} نیز درخور نگرشی مستقل به عنوان یک اظهار نظر عالمانه و موشکافانه درباره داعی الاسلام است. این خودآموز را داعی الاسلام در دیباچه جلد چهارم فرهنگ نظام درج کرده است که به صورت مجزا نیز از سوی انتشارات دانش به چاپ رسیده و مقدمه دکتر جنیدی زینت بخش آن است. آگاهی هایی که در گفتگو با خانم ها سیده صدیقه (در گذشته ۱۳۸۸ هـ.ش) و ایران بانو حسنی مقیم آمریکا و تنها بازمانده داعی الاسلام به دست آورده ام نیز می تواند در شمار مراجع شفاهی و روشنگر نکات ناگفته پیرامون زندگانی و افکار رفتار پدرشان داعی الاسلام باشد بویژه آن که بسیاری از نقل قول های آنان مستند به شواهدی است که خود ناظر آن بودند.

یادداشت های فصل اول :

۱- آیین اسلام، ۱۳۲۵ ص ۱۷ و ۲۴

۲- رابینو، ۱۳۸۰ ص ۱۲

۳- سر تیمردیوراند، نادر شاه. این کتاب در سال ۱۳۸۲ ش در ایران مجدداً ترجمه شد و در سال ۱۳۸۶ به چاپ دوم نیز رسید. اما مترجم محترم در جریان هردو چاپ بدون تلاشی در خور برای شناخت نخستین مترجم این کتاب یعنی داعی الاسلام، در مقدمه خویش وی را چنین معرفی می کند و ترجمه وی را مورد نقادی قرار می دهد: "همین کتاب در هند توسط فردی به نام سید محمود علی ایرانی در حیدرآباد دکن ترجمه به فارسی و چاپ سنگی شده است و حتی نسخه منحصر به فردی از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در میدان بهارستان تهران موجود می باشد که پس از تماسهایی با کتابخانه مزبور و از طریق مذاکرات تلفنی ملاحظه شد که این کتاب با ترجمه ای غیر روان فارسی و بیشتر به زبان هندی وارد و افغانی ترجمه شده و اشعار مورد استفاده مولف نیز ناقص ترجمه و آرایه شده است و به علاوه عکسهای موجود در اصل کتاب رانیز در آن منعکس ننموده است" بلادی، سید عبدالرضا ترجمه کتاب نادر شاه هنری مورتیمیر! دیوراندص بگذریم از این که ناشر کتاب بدون توجه به همین مقدمه مترجم آن را اولین ترجمه این کتاب قلمداد کرده است!!

۴- دیوراند همان زیر نویس صفحه ۳.

۵- دیوراند همان زیر نویس صفحه ۱۰۰

۶- همان زیر نویس ص ۱۱۶

۷- همان زیر نویس ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸

۸- داعی الاسلام، ۱۳۲۷ ش، مقدمه ص ۱

۹- همان

۱۰- همان

۱۱- همان، مقدمه ص ۳

۱۲- همان ص ۳

۱۳- داعی الاسلام، فرهنگ نظام جلد اول ص ۵۵ داعی الاسلام در خطابه ای مفصل با عنوان خط لاتین برای فارسی در جلسه ۱۴ اذی الحجه ۱۳۴۷ هـ در شعبه جامعه معارف ایران در حیدرآباد دکن مخالفت خود را با تغییر خط فارسی به طور مستدل بیان می کند

۱۴- همان، ص ۴

- ۱۵- تصویرش ۳، DAEVA داعی الاسلام نیز از نسل آنان البته از سادات حسنی است که در شجره نسبت خود به آن اشاره کرده است.
- ۱۶- داعی الاسلام همان ص شش
- ۱۷- همان
- ۱۸- همان ص چهارده
- ۱۹- همان
- ۲۰- داعی الاسلام، خطابه فرهنگ نویسی ص ۲
- ۲۱- همان
- ۲۲- همان ص ۷
- ۲۳- همان ص ۹
- ۲۴- همان ص ۲۹
- ۲۵- رجوع کنید به فصل بعد
- ۲۶- اولیایی، همان ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۶
- ۲۷- داعی الاسلام ۱۳۶۷
- ۲۸- ۱۵/ دیپاچه جلد اول
- ۲۹- ۱۵/ دیپاچه جلد سوم
- ۳۰- ۱۵/ دیپاچه جلد اول
- ۳۱- دانشور علوی، نورالله تاریخ مشروطه ایران جنبش وطن پرستان اصفهان و یختیاری ص ۱۹۵
- ۳۲- دیپاچه فرهنگ نظام جلد اول ص ۱۵
- ۳۳- همان ص ۶ و ص ۱۹
- ۳۴- سامعی، منزلگاه الکترونیکی ص ۲
- ۳۵- همان
- ۳۶- همان
- ۳۷- همان ص ۳
- ۳۸- لغت نامه، مقدمه صص ۱۷۲ و ۱۷۳
- ۳۹- فرهنگ معین، جلد ۱۶ اعلام ص ۱۳۵۸ امیرکبیر چاپ هشتم ۱۳۷۱
- ۴۰- سید محمد علی پروفیسور نظام کالج حیدرآباد دکن نماینده جامعه معارف ایران در

هندوستان، بیان نامه شعبه جامعه معارف ص ۲۷ و ۲۸

۴۱- تصویرش ۸

۴۲- تصویرش ۹

۴۳- تصویرش ۱۰

۴۴- تصویرش ۱۱

۴۵- تصویرش ۱۲

۴۶- داعی الاسلام ۱۳۴۶ الی ۱۳۴۷ هجری قمری

۴۷- داعی الاسلام، اقبال و شعر فارسی

۴۸- داعی الاسلام، همان

۴۹- همان

۵۰- همان

۵۱- همان

۵۲- همان

۵۳- همان

۵۴- داعی الاسلام شعرو شاعری عصر جدید ایران جمعه ۶ صفر سنه ۱۳۳۶

۵۵- داعی الاسلام، همان

۵۶- همان، داعی الاسلام به ظاهر دیوان شعری از خود باقی نگذاشته است اما اشعاری با

دستخط وی باقی مانده است که در فصل سوم درج شده است.

۵۷- آیین اسلام، ۱۳۲۵ ص ۱۵

۵۸- دانشور علوی همان، ص ۵۲

۵۹- بامداد، ۱۳۷۸ ص ۲۵۵

۶۰- گودرزی، مثنوی طالب وزهره - طالب طالبا

۶۱- اولیایی ۱۳۸۴

۶۲- داعی الاسلام، ۱۳۶۷ ص ۱۳ و ۱۴ و ۱۵



فصل دوم

خاستگاه، اصل و نسب،
زندگانی و اندیشه داعی الاسلام



سید محمد علی فرزند سید فضل الله حسنی در قریه نیاک لاریجان^۱ آمل مزار
 کثیر الانوار سید الراشدین و افضل المرتاضیین و المحققین سید حسن ولی الله
 علیه الرحمه^۲ (۱۲۹۶ هـ ۱۸۷۸ م) و مقارن دومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا^۳ متولد
 شد. نسب سیادتش بنا به آنچه که خود نگاشته چنین است: "محمد علی ابن فضل
 الله ابن محمد علی ابن عباس ابن یوسف ابن جعفر ابن یوسف ابن محمد حسین
 ابن صالح ابن محمد ابن اسکندر ابن علی ابن محمد ابن علی ابن حسن ابن پیرزاد
 ابن حسن ابن عبدالله ابن لطف الله ابن فضل الله ابن محمد ابن حمزه ابن محمد
 ابن حمزه ابن علی ابن زید ابن علی ابن عبدالرحمن الشجرى ابن قاسم ابن حسن
 ابن زید ابن الامام حسن ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام"^۴ با این شجره نسب
 وی از سلسله سادات حسنی است که بنیانگذار حکومت علویان طبرستان و دارای
 جای پای مستحکمی در منطقه بودند^۵ افزون بر این وابستگی وی به طایفه سادات
 نیاکی آمل که نسبت به دیگر طوایف این شهر از ویژگی و برجستگی خاصی
 برخوردار بوده‌اند نیز می‌تواند آگاهی‌هایی از موقعیت مذهبی و اجتماعی خانواده
 وی به دست دهد. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به نقش بزرگان این طایفه در
 ارتباطات تجاری منطقه و تعلق خاطر آنان نسبت به تحولات سیاسی اجتماعی
 فرمانطقه‌ای و آموزش علوم قدیم و آگاهی از علوم جدید یاد کرد. تربیت سید
 محمد علی تحت توجه و مراقبت پدری که در شمار تجار برجسته شهر بود و به
 همین لحاظ با آن سوی مرزهای شمالی نیز ارتباطاتی داشت نه تنها برای وی بلکه
 برای دیگر اعضای این خانواده نیز فرصت مغتنمی به شمار می‌رفت.^۶ سید
 محمد علی چهارمین فرزند پسر خانواده بود و دیگر برادرانش نیز هر یک بلحاظ
 علمی و بازرگانی به شهرت و موقعیت ممتازی دست یافتند و یکی از دو تن
 خواهران وی از چنان جسارتی برخوردار بود که چون ستی نساء خواهر طالب
 شاعر گراتمایه آملی دربار جهانگیر پادشاه بایری^۷، برای دیدار برادر رنج سفر به
 هند را برخود هموار کرد.^۸ از این سه برادر و دو خواهر اینک بازماندگانی شناخته
 شده و مشهور با اسمی نامهای خانوادگی پیرزاد، فرهمند، رضوانی، اخوان و

شهرزاد در شهر آمل زندگی می کنند^۴ از داعی الاسلام نیز که دارای سه پسر و سه دختر بود، اینک دو تن از دختران وی به نام‌های ایران بانو مقیم آمریکا و سیده صدیقه حسنی مقیم ایران (در گذشته در سال ۱۳۸۸ هـ. ش) در سنین بیش از هفتاد سالگی نگارنده موفق شد پس از صرف مدت زمانی چند آنان را بیابد و پیرامون زندگانی پدرشان با آنان به گفتگو بنشیند. از میان فرزندان ذکور داعی الاسلام به نام‌های سید نورالله و سید نصرالله به نظر می‌رسد مرحوم سید نورالله با شهرت‌های ایران پرست و ایزدپرست^۵ (متوفی ۱۳۷۳ ش در تهران) بیش از دیگران به ادامه راه پدر می‌اندیشید و در آن مسیر می‌کوشید. چنان که از وی که بیش از دیگر بازماندگان داعی الاسلام به کتابخانه و کتاب‌های پدرش دسترسی داشت موسسه انتشاراتی دانش در تهران باقی مانده است که به مدیریت فرزندش آقای مهندس سعید ایران پرست نوه داعی الاسلام به فعالیت خود در زمینه چاپ و نشر ادامه می‌دهد. اگرچه نصرالله دیگر فرزند ذکور داعی الاسلام با نام خانوادگی سروش نیز مدت‌ها در هند منشی پدر بود. بنا به گفته سیده صدیقه پسران داعی الاسلام زمانی پیش‌تر از دختران وی هند را به مقصد ایران ترک کرده بودند چرا که آنان از طریق خویشاوندان نزدیک مادرشان که اصفهانی بودند در بمبئی به کار تجارت چای وارد شده بودند و از آن سو سر از اصفهان در آوردند چنان که بنا به نوشته اولیایی "آقای نصر الله سروش در اصفهان ماند و در کارداری سفارت انگلیس در اصفهان شاغل شد و گویا عنوان مترجمی داشت." که یکی از دلایل آن می‌تواند این باشد که همه فرزندان داعی الاسلام به دلیل اقامت طولانی مدت در هندوستان به زبان انگلیسی مسلط و در مراکز علمی و آموزشی آن دیار فعال بودند. چنان که پس از بازگشت به ایران یکی از دخترانش خانم صدیقه حسنی به عنوان معلم انگلیسی به استخدام آموزش و پرورش تهران درآمد و دیگری، (ایران بانو) نیز در موسسه‌ای بین المللی شاغل شد. وی اینک در آمریکا زندگی می‌کند.

داعی الاسلام از آغازین ایام زندگانی خویش چنین نوشته است: در سن پنج سالگی در آمل به مکتب رفتم و بعد از خواندن قرآن و بعضی کتب فارسی و تعلم



خط، نصاب الصبیان ابونصر فراهی را در همان مکتب حفظ کردم و بعد برای تحصیل صرف و نحو عربی به مدرسه مسجد جامع منتقل شدم و بعد از خواندن صرف و نحو تا آخر سیوطی و حاشیه ملا عبدالله در منطق به طهران آمدم.^{۳۰} و به چگونگی ادامه تحصیل خویش در تهران نیز چنین اشاره می کند: اول در مدرسه قاجار و بعد در مدرسه سپهسالار جدید حجره داشتم تا اوائل تحصیل در طهران تابع محیط محصلین بودم که بعد از نحو و صرف عربی، معانی و بیان و بدیع و منطق می خواندیم و بعد اصول و فقه و حکمت^{۳۱} تا آن که به قول خودش برخلاف رسم معمول در شیوه آموزش خویش تحولی به وجود آورد به این ترتیب که: من برای اولین بار آن محیط را دریدم و در روزهای پنجشنبه و جمعه که در آن زمان تعطیل و استراحت طلاب بود ریاضی یعنی حساب و هیئت و هندسه و جغرافی می خواندم و در ادبیات عربی و فارسی نثر و نظم خوض می نمودم و با شعر تفریح می کردم.^{۳۲} و در اینکه چرا حوزه علمیه تهران را به مقصد اصفهان ترک کرد چنین توضیح می دهد: در مدرسه سپهسالار شهرت بود که در مدرسه صدر اصفهان دو نفر فاضل معمر بی نظیر ایران آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیرخان قشقانی هستند. شوق استفاضه مرا به اصفهان پرتاب کرد^{۳۳} وی در بیان چگونگی ادامه تحصیل در اصفهان نوشته است: در همان مدرسه صدر جنب حجره آخوند کاشی حجره گرفتم و سالها استفاضه می نمودم و در درس خارج فقه و اصول شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی هم می رفتم احکام فقه را از جواهر الکلام و حدائق و وسائل را که کتب اجتهادی است استنباط می کردم.^{۳۴} دریافت اجازه تدریس علوم گوناگون از مرجع تقلید صاحب نام روزگار مشروطه آقا سید ابوالحسن اصفهانی که اصل آن را خانم سیده صدیقه دختر داعی الاسلام به رویت اینجانب رساند^{۳۵} نیز موجب رضایت خاطر سید محمد علی نشد. چراکه قصد وی در طی این طریق رسیدن به اجتهاد و کسب حرفه قضا و دستیابی به ریاست روحانی نبود. آگاهی از این نکته به قلم وی جالب تر به نظر می رسد: سطح فکر طلاب آن عصر رسیدن به اجتهاد در فقه و نشستن بر مسند قضا و ریاست روحانی بود اما من آن فکر را

نداشتم^{۱۸} سید محمد علی در این مرحله دچار شک و تردید شد و خود نیز آن را صادقانه بر زبان می‌آورد "نمی‌دانستم چه می‌خواهم؟"^{۱۹} سپس در شرح آن حالات می‌افزاید: انسان ساخته نصب العینی است که از محیط یا از فردی می‌گیرد. بسا اشخاص که از یک جمله یک فال بین یا از شخص بزرگواری در طریق یک نصب‌العین تهوری افتادند و آخر به نصب العین خود رسیدند یا در راه با آرزوی خود خاک شدند.^{۲۰} و آنگاه به نقل از چهار مقاله نظامی به سرنوشت سه یار دبستانی از مکتب خانه نیشابور یعنی خواجه نظام الملک و عمر خیام و حسن صباح اشاره می‌کند و به سرانجام کار خویش: چند یار از زبان آخوند کاشی شنیدم که در لهجه کاشی خود فرمود «سید محمد علی جوهر است» چنان حدس زدم که آن بزرگوار در من همتی دیده و باید خودم آن همت را دریابم و پرورش دهم تاکنون خودم آن جوهر را نیافته بودم اما میدانم آن جمله در اعمال زندگانیم تاثیر قوی داشته است^{۲۱} این سیر و سیورورت سید محمد علی را به محفلی ادبی کشاند و به تحولی دیگر مبتلا کرد. وی در این باره نوشته است: غوررسی در ادبیاتم مرا به سلیمان خان رکن الملک شیرازی که نایب الحکومه اصفهان و مرد ادیبی بود آشنا ساخت اگر شبها و روزهای جمعه در محفل ادبی ایشان حاضر نمی‌شدم گله می‌شنیدم.^{۲۲} و این محفل ادبی او را به مسیری دیگر به گذران ایام حیات رهنمون شد. ناگاه اتفاقی افتاد که برای دفعه دوم محیط علمی آن زمان را پاره کردم.^{۲۳} اما این اتفاق چه بود و در کجا و چگونه رخ داد؟ پرسشی است که پاسخ آن را از نوشته‌ی وی با عنوان "سوانح زندگانی داعی الاسلام" چنین می‌خوانیم: جمعی از مبلغین عیسوی که از اروپا به هندوستان رفته فارسی آموختند و کتب متعدد در رد بر اسلام در هند منتشر نمودند و مبارزه می‌کردند. حوزه علمیه با مشورت رکن الملک مرا برای جواب آنها معین کرد^{۲۴} و در اینکه چگونه خود را برای پاسخگویی به شبهات مبلغان مسیحی آماده کرده چنین نوشته است: اول خود مرا بخواندن کتب عهد عتیق و جدید و کتب رد اسلام بر نصرانیت و بالعکس و آموختن یک درجه از زبان عبرانی مهیای کار کردم و بعد مشغول شدم^{۲۵} وی چگونگی مناظره خویش با



مبلغان مسیحی را در مجله الاسلام به چاپ رساند.^{۲۶} الاسلام را سید محمدعلی در رمضان سال ۱۳۲۰ هـ.ق در اصفهان تاسیس کرد. الاسلام به طور ماهانه و نزدیک به سه سال منتشر می‌شد و حاوی مقالاتی در زمینه مذهب اسلام و تشیع بود.

سید محمدعلی در شماره اول الاسلام در بیان علت انتشار آن چنین نوشته است: چون سالهاست دعوات عیسویه می‌گفتند که چرا اهل اسلام جواب ما را نمی‌دهند با آنکه از دول فرنگستان ببلدان اسلامی می‌آئیم و اداره دعوت مفتوح می‌نمائیم، کرورها در هر سال مخارج آن می‌کنیم. در هر سال کتب فراوان در رد اسلام طبع می‌کنیم و بدست اهل اسلام می‌دهیم. از این جهت از غره شهر جمادی الاخر ۱۳۲۰ قمری در اصفهان به امر جناب مستطاب حامی الشریعه الغراء مروج النمله البیضاء ملاذالانام مروج الاحکام حجه الاسلام آقای حاج شیخ نورالله ثقه الاسلام دامت برکاته العالیه اداره دعوت اسلامیه بنام (صفاخانه) در محله جلفا دایر شده است. گفتگوی دعوات اسلامیه با مسیحیان و دعوات ایشان تحریر می‌شود و در این اوراق برای انتفاع مسیحیان و مسلمانان دور مندرج می‌گردد. امید داریم کم‌کم دعوات اسلامیه به ممالک خارجه بفرستیم و حجت را بر اهل جهان تمام کنیم.^{۲۷} سید محمد علی به همین اکتفا نکرد و همزمان به آموختن زبان انگلیسی نیز اهتمام ورزید.^{۲۸} این آگاهی‌ها حکایت از آن دارد که این روحانی جوان در آن تاریخ توانسته بود با سرعت قابل ملاحظه‌ای ضمن ارائه توانائی‌های خویش ضرورت گفتگو و محاجه با ارباب و اصحاب دیگر ادیان را حتی از طریق روزنامه‌نگاری آن هم با نگاهی فرا سرزمینی به روحانیون برجسته اصفهان بقبولاند. اصفهان آن روزگار در آخرین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه قاجار آستان حوادث بسیار مهمی بود. جمعیتی مرکب از مسلمانان و مسیحیان و یهودیان و حوزه‌های علمیه غنی و استادان برجسته از یکسو و حضور نمایندگی دولتهای بزرگی چون انگلستان چنین موقعیتی را در این شهر به وجود آورده بودند. نشر این اخبار در تهران و رسیدن آن به دربار مظفرالدین شاه خلعت و لقب داعی الاسلام را برای سید محمد علی به ارمغان آورد.^{۲۹} پس از آن داعی الاسلام به سفرهای زیارتی

به مکه و مدینه رفت و آنگاه از آن مبدأ به بمبئی مهاجرت کرد. تقارن این ایام با حوادث و رویدادهای نهضت مشروطه موجب طرح این پرسش است که آیا وی در آن زمان نسبت به انقلاب مشروطه بی تفاوت بود و با چنین حال و هوایی کشورش را به مقصد هند ترک کرد دانشور علوی به این پرسش پاسخ منفی می دهد آنجا که به حضور داعی الاسلام پس از نقص مکرر عهد از سوی محمد علیشاه در جمع عده‌ای از روحانیون و مجاهدان بختیاری در حالی که لباس رزم در بر کرده و با اسلحه و تفنگ آماده جانبازی در راه استقرار مشروطیت شدند اشاره می کند و با این تاکید که داعی الاسلام "چون انقلاب مشروطه آغاز گردید به آزادیخواهان و مشروطه طلبان پیوست. سخنوری توانا بود و سخنرانی‌های او در زمینه آزادی و توسعه فرهنگ معروف است"^{۳۲} در سطرهای آینده با مراجعه به آثار ادبی داعی الاسلام پاسخ‌های کامل‌تری به پرسش یاد شده ارائه خواهد شد. اما این که داعی الاسلام چگونه سر از هند درآورد و دست تقدیر چگونه او را به آن سرزمین هدایت کرد حدیثی است خواندنی به قلم خود وی: "در سال ۱۳۲۴ هجری قمری شوق حج بیت الله مرا به حجاز برد و در مراجعت از راه شام به مصر رفتم و در آنجا از تجار ایرانی که از کارهای اصفهانم با خبر بودند پذیرائی و احترام دیدم و چون از آنجا کشتی برای خلیج فارس نبود به بمبئی رفتم که از آنجا به ایران بیایم. ایرانیان بمبئی که مجله الاسلام مرا خوانده بودند خواهش کردند در آنجا هم با مبلغین بسیار عیسوی که سالها مشغول کار بودند مناظره کنم. گفتند برای ما ایرانیان در نظر مسلمانان هند از شیعه و سنی افتخار است که جواب اعتراضات نصاری را ایرانی بدهد قبول کردم"^{۳۳} داعی الاسلام در این مرحله کار بسیار دشواری پیش روی داشت و آن نبود مگر آموختن زبان اردو و از آنجا که وی به زبان به عنوان وسیله ای برای رسیدن به مقصود خویش می‌نگریست خیلی زود به آن دست یافت. در مدت دو ماه چنان به اردوی فصیح سخن می گفت و می شنید که برای بسیاری از حاضران در جلسات شگفتی آور بود، تا چه رسد به آنان که اخبار این جلسات را می شنیدند. پاسخ وی به آنان که چنین سرعتی در یادگیری زبان های اردو و انگلیسی و به



کارگیری آنها را در مباحث مقایسه‌ای باور نمی‌کردند خواندنی است. اگر چه شاید اشاره به فرازی از آن با سیر محتوایی موضوع چندان ارتباطی نداشته باشد اما به لحاظ تلطیف متن چندان بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد و چه بسا برای معلمان و متعلمان زبان‌ها آموزنده نیز باشد: جای تعجب نبود... من هر زبانی آموختم برای حوائج علمیه‌ام بود، و قتم را منحصر به آموختن السنه نکردم^{۳۳} (در این باره خانم صدیقه حسنی از روش آموزش زبان فارسی داعی الاسلام که در سواد آموزی معجزه می‌کرد سخن می‌گوید و اینکه او آن معجزه را در آموزش زبان فارسی از سوی داعی الاسلام به نوه‌هایش مشاهده کرده است. وی مدعی است که مرحوم باغچه بان روش خود را از داعی الاسلام آموخته است) این نظر آنگاه تقویت می‌شود که اولیا بی‌درپی اشاره مکرر خویش به نقایص زبان فارسی از سوی داعی الاسلام به رساله خطی اشاره می‌کند که داعی الاسلام جهت اصلاح خط فارسی پیشنهاد کرده بود^{۳۴} البته در این خصوص داعی الاسلام به ظرافت بیان می‌دارد: "خواننده تصور نکند که مقصود من مخالفت با زبان عربی است که زبان دین مقدس ما ایرانیان است و همیشه باید برای کمک به اعمال دینی مردم یک دسته عربی دان در ایران باشند، بلکه مقصودم نظر علمی است به زبان فارسی که زبان تکلمی و علمی امروز ایران و یک زبان علمی تمام آسیاست. لازم است نقایصش رفع شود و یک زبان بی‌نیاز از غیر گردد. همینطور که تکلمی در فارسی منافی اسلام و ایران نبوده تکمیل آن بدون کمک عربی هم منافی اسلام نیست"^{۳۵}

استمرار فعالیت روزنامه نگاری در سرزمینی که زمینه مساعدی برای آن وجود داشت فرصت مغتنم دیگری برای داعی الاسلام بود تا در آن دیار نیز روزنامه‌ای به نام دعوت الاسلام را به زبان فارسی و اردو منتشر کند (اول رمضان ۱۳۲۴ ه.ق). این روزنامه در ۱۶ صفحه به قطع خشتی با چاپ سنگی و خط نستعلیق طبع و منتشر می‌شد^{۳۶} و بی‌گمان انتشار همزمان آن به فارسی و اردو بر مخاطبانش افزود و پس از آن از استقبال و کمک‌های مادی و معنوی بسیاری از مخاطبان خویش نیز برخوردار شد^{۳۷}. شهرت مجله الاسلام و انجمنی که به همین نام فعالیت می‌کرد

موجب شهرت داعی الاسلام در دیگر ایالات هند شد، چنان که از نقاط گوناگون آن دیار برای مناظره با مبلغان مسیحی از وی دعوت می شد.^{۳۷} مخاطبان وی انبوه مسلمانانی بودند که در آن شرایط حاکمیت استعمار انگلستان بر هند برای تقویت مبانی اعتقادی خویش به مبلغانی با انگیزه و در عین حال آگاه به منابعی متقن و به روز نیاز داشتند. داعی الاسلام پس از دو سال اقامت در بمبئی به حیدر آباد دکن رفت. ایالت دکن و مرکز آن حیدر آباد کانون تبلیغات اسلامی و تقویت و توسعه زبان فارسی و اردوی آنروز هندوستان و حاکمان شیعی دکن نیز از مقبولیت مسلمانان آن دیار برخوردار بودند.^{۳۸} داعی الاسلام در این باره نوشته است: در سال سوم توقفم در هند برای دانشکده حیدرآباد دکن یک استاد ادبیات فارسی می خواستند با این شرایط که ایرانی عالم عربی باشد و زبان انگلیسی و اردو هم بداند. در ایرانیان آن وقت بمبئی غیر از من کسی واجد شرایط نبود و قونسول ایران در بمبئی مرا معرفی کرد.^{۳۹} و داعی الاسلام نیز این فرصت را مغتنم شمرد و با اشتیاق بسیار آن را پذیرفت. وی در بیان علت پذیرش این پیشنهاد نوشته است: چون سلطنت دکن اسلامیة و حیدرآباد مانند طهران خودمان است و آن شغل را کمک به مقصودم که دعوت اسلام بود دانستم قبول کردم^{۴۰} و در باب موانع پیش رو نیز چنین اشاره ای دارد: البته هر کس بخواهد بالاتر از سطح محیط عصر خود کارهایی انجام دهد حسودانی پیدا می شوند همان ها غرغر کردند که فلانی از انگلیس برای ترک اسلام رشوه گرفته در حالتی که انگلیس در هند تبلیغ هر مذهب را آزاد گذاشته و سلطنت دکن مستقلة اسلامیة است ربطی به انگلیس ندارد.^{۴۱} این نوع موافقت ها و مخالفت ها شاید شائبه فراماسون بودن وی را در اذهان برانگیزد که با مراجعه به منابع گوناگون فراما سونری در ایران و صاحب نظران این نوع مطالعات پاسخ را منفی یافتیم. با اذعان به این که تحقق چنین فرصتی در آن آشفته بازار حاکمیت استعمارگران و تکاپوهای آزادیخواهانه بدون حمایت حاکمان محلی و استقبال مردمی امکانپذیر نبود. از تصاویر برگزیده و دیباچه داعی الاسلام بر ترجمه کتاب نادر شاه سرمارتیمر دیوراند بر می آید که وی از پشتیبانی هایی

نیز بر خوردار بود. آن جا که ترجمه این کتاب را به نواب یوسف علیخان سالار جنگ، وزیر اعظم دکن تقدیم کرده است. (تصویر سه) بنا به گفته خانم ایران بانو حسنی (یکی از دختران داعی الاسلام) میریوسف علیخان از شاگردان پدرش بود. علاوه بر این از ارادتی که داعی الاسلام به میر عثمان علی خان شاه دکن اظهار می کرد (تصویر شماره چهارده) می توان به سطح ارتباط وی با حکام وقت دکن پی برد. در این باره خانم سیده صدیقه حسنی کوچکترین دختر داعی الاسلام که در بسیاری از جلسات همراه پدر بود از مشاهدات خود در اظهار لطف مکرر میرعثمان علی خان به پدرش به موارد بسیاری اشاره کرده است. اما اینکه چرا و چگونه داعی الاسلام ترجمه کتاب نادر شاه را آن هم با مساعدت بهبود علی خان نتیجه شاهرخ میرزا فرزند رضا قلی میرزا فرزند نادر شاه افشار به طبع رساند (تصویر پنج) (۱۳۳۲ هـ. ق ۱۹۱۴ م) این توضیح ضروری به نظر می رسد که خاندان نادری در گیر و دار کشمکش قاجار و افشار به هندوستان مهاجرت کرده بودند و به پادشاهان دکن پناه بردند. "آشنائی داعی الاسلام با بهبود علی خان بزرگ خاندان نادری چه بسا فرصتی مغتنمی برای دو طرف بود تا علایق متقابل را آشکار و آرزوهای مشترک را محقق سازند و این نبود مگر ادای احترام به نادر شاه افشار احیاگر استقلال ایران، نکته ای که داعی الاسلام در سخنرانی ها و مکتوباتش بارها و بارها از آن با افتخار و غرور یاد کرده است. این که باز ماندگان نادر در آن زمان در هند چه می کردند و چگونه و چرا سر از آن سرزمین در آورده اند را به منابع مربوطه و اهلس می سپاریم. به هر حال اقامت در هند برای داعی الاسلام رضایت بخش می نمود چنان که وی هیچگاه از اظهار آن خودداری نمی کرد: "با ورودم به هندوستان محیطم به کلی عوض شد در مملکتی وارد شدم که از عجایب دنیا است. هر طبقه از اهل ملک یا تمدنی مخصوص زندگانی می کنند از تمدن های قبل از تاریخ تا جدیدترین تمدن آنجا دیده می شود تمام ادیان و مذاهب قدیم و جدید آنجا جلوه گر است تمام اعصار مرده ایران چون هخامنشی و اشکانی و ساسانی و اسلامی حتی عصر صفوی آنجا زنده است. در آن محیط وسیع بیرون از محیط

محدود ایران نفس می‌کشیدم و افکار گوناگون که از اثر محیط تازه در مغزم می‌آمد تمام بر یک مرکز دور می‌زد که من مسلمان ایرانیم و باید هر تحصیل و جنبش علمیم به نفع مولدم باشد^{۳۳}. شاید بتوان این بیان را جلوه جدیدی از اندیشه‌های داعی الاسلام با بروز همان جوهری که همواره به آن اشاره می‌کرد بر شمرد چنان که موجب کسب رضایت خاطر وی شده بود. به دست آوردن کرسی پروفسوری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه عثمانیه حیدر آباد دکن برای وی به منزله پایان کار نبود. اشاره وی در این باره خواندنی است: "در ایام استادی دانشگاه هم خواستم خودم را مستحق واقعی استاد خوانده شدن زبان فارسی نمایم زبان پهلوی و اوستا و هخامنشی را آموختم و سه زبان دیگر هند یعنی گجراتی و بهاشا و سنسکریت را هم بتدریج یاد گرفتم"^{۳۴} داعی الاسلام پس از آن به این اندیشه افتاد که خودآموز سنسکریت را نیز بنویسد^{۳۵}. دختران وی متفق القولند که پدرشان با آموختن سانسکریت از موقعیت بسیار والایی نزد عوام و خواص هندوان برخوردار شد چنان که همچون برهمنان به دیده احترام زاید الوصف نگریسته می‌شد و گاه که این ادای احترام از حد عادی خارج می‌شد به قول سیده صدیقه حسنی داعی الاسلام از آن به خدا وجدش پناه می‌برد! اما با این همه احترام و اکرام در آن سرزمین، وی نسبت به آن چه که در ایران می‌گذشت بی‌اطلاع و تفاوت نبود. داعی الاسلام در دیباچه ترجمه کتاب نادرشاه اقامت در دکن و دوری از وطن را از سویی به گردش لیل و نهار و از سویی دیگر به انقلابات روزگار نسبت می‌دهد^{۳۶}. به نظر می‌رسد برای یافتن منظور وی از انقلابات روزگار باید به برگ‌هایی از تاریخ آن روز ایران مراجعه کرد. با این اشاره که ایران آن ایام (۱۳۳۲ هـ ق ۱۹۱۵ م) به ظاهر رهیده از گیر و دار مشروطه، ناخواسته به ورطه اشغال قوای نظامی دول متخاصم در جنگ جهانی اول در افتاد و کاری هم از احمد شاه جوان بر نمی‌آمد. از سویی جمعی از رجال ملی و مذهبی نیز در موضعگیری بر ضد متفقین یعنی روسیه و انگلستان جانب متحدین را گرفتند و دولت دیگری در کرمانشاه تشکیل دادند که از آن در تاریخ به دولت موقت ملی یاد شده است^{۳۷}. شاید اخبار این حوادث که از نبود حکومتی مقتدر در



کشور حکایت می کرد داعی الاسلام را به این فکر انداخت کتاب نادر شاه سر تیمر دیوراند را علیرغم آن که به نظر وی افسانه تاریخی بیش نبود^{۴۸} را به فارسی ترجمه کند. اگرچه مجبور شود بارها و بارها خطاهای نویسنده را گوشزد نماید و در برابر برخی ادعاها و موضعگیری های وی از نادرشاه دفاع کند^{۴۹}. وی در دیپاچه این کتاب خطاب به بازیگران سیاسی آنروز ایران چنین داد سخن می دهد: برادرانم بدانند که با وجود انقلابات اخیر و ضعف شدید دولت قوه طبیعی ملت ایران باقی است و با یک اتفاق ملی می توانند دولت پایدار و ملت را نامدار سازند^{۵۰}. چنین نگرشی بی شک دارای مقدمات و موخراتی بوده است. چرا که وی در جای دیگری وضعیت ایران روزگار خویش را با اواخر عصر صفویه و حمله افغان ها و متواری شدن شاه تهماسب مقایسه و اظهار امیدواری می کند که: ایران امروز ما پادشاه دارد، پایتخت دارد و هیچ دولتی هم بظاهر با ما دشمن نیست- و حمله نمی کند- آنچه تا حال شده از نفاق و تنبلی خودمان بوده^{۵۱} و آنگاه به این پرسش که: آیا احمد شاه می تواند نادر زمان بشود؟ پاسخ مثبت می دهد^{۵۲}. این عبارات اگرچه از دل نگرانی های داعی الاسلام و رنج وی از رهگذر چنین موقعیتی که برای وطن و هموطنانش پیش آمده حکایت دارد اما بدیهی است که نه اینگونه درد دل ها و نه حتی آن ترجمه چندان به کار اندیشه گران و سیاستمداران آن روز ایران نیامد. به نظر می رسد با کند و کاو بیشتر در سخنرانی های علمی و ادبی وی بتوان به نکات جالب تری در این نوع اندیشه های وی دست یافت. از جمله در خطابه ای با عنوان شعر و شاعری عصر جدید ایران در انجمن معارف حیدر آباد دکن چنین داد سخن می دهد: عصر جدید ایران از تبدیل سلطنت استبدادی به مشروطه در سال ۱۳۲۴هـ شروع می شود و تاکنون ادامه یافته است. به مجرد تبدیل سلطنت زبان و قلم آزاد شده فوراً همان شعرای مقلد قدما طرز سخن را برگردانیده بنای سرودن حب وطن و ملت و انتقادات سیاسی را گذاشتند^{۵۳} و در جایی دیگر آن دوره را به: عصر آزادی ملت^{۵۴} تعبیر می نماید^{۵۵} و درباره اینکه شعر در ایران یک عامل قوی اخلاق و سیاست است می افزاید: از سال ۱۳۲۴ به این طرف ایران در انقلاب

عظیمی افتاده که هنوز خاتمه نیاخته است. در سال مذکور سلطنت ایران از استبداد تبدیل به مشروطه شد و فوراً زبان و قلم آزاد گشته به مضامین شاعری فارسی سیاست و حب وطن و ملت هم اضافه گردید^{۵۵} از آگاهی‌هایی چنین بر می‌آید که نگرش داعی الاسلام به مشروطه بی‌تأثیر از منظر فرهنگی و ادبی وی نبود، چنان که حتی در بطن و متن یک بحث صرفاً ادبی در باب دیو و دثو برای مثال از "آقاعلی دوسالار" با عنوان "از موسسان سلطنت مشروطه و ساکن طهران" یاد می‌کند!^{۵۶} چنین نگاه و نگرشی از دریاچه تأثیر تحولات سیاسی اجتماعی بر شعر و نشر فارسی آن دوره بیانگر جهت دار بودن تلاش وی در میدان فرهنگی است و آنگاه که از وی درباره جریان اتحاد دنیای اسلام و ظهور اندیشه ملی‌گرایی چنین می‌خوانیم روی دیگر اندیشه‌های وی آشکار می‌گردد: "از ابتدای ظهور اسلام هر ملتی که مسلمان می‌گشت ملیتش در اسلام مستهلک می‌شد و تمام افراد آن ملت خود را با مسلمانان ممالک دیگر برادر دانسته در هر کار عمومی نصب العین خود را خیر عموم مسلمانان دنیا قرار می‌دادند و مزاجه بین المللی و مهاجرت به ممالک هم جریان یافت اگر چه در مدت قلیل خلافت امویه اعراب سعی نمودند که منافع ملیت خود را عربستان قرار دهند و اشغال دولتی را اغلب به اعراب می‌دادند"^{۵۷} در پی آن پس از اشاره‌ای به شعوبیه موضوع اتحاد دنیای اسلام در کشورهای اسلامی به ویژه به ایران و عثمانی را مطرح می‌کند. "لیکن در خلافت عباسیه باز مدار ملیت اسلام گردید و اخوت اسلامی تجدید گشت، هر چند جمعی از علمای آن عصر بنام شعوبیه زمزمه فضیلت نسلی و ملی را در کار آوردند و ملل غیر عرب خصوصاً ایرانی را افضل می‌دانستند... اما طولی نکشید که باز همه به تعلیم اصلی اسلام که مساوات ملل است و مدار فضیلت تقوی. در اروپا هم مدار ملیت کلیسا بود نه حدود وطن و زبان تا بعد از جنگ ناپلیون که دشمنانش خواستند فتوحات او را خنثی گزارند مدار ملیت را وطن و زبان قرار داده و برای هر وطنی حق حکومت مستقله تصدیق نمودند لیکن در آن زمان در مسلمانان که اغلب در مشرق بودند اثری پیدا نشد و بر سلطنت اسلامیة رو به زوال می‌رفت



جمعی از فیلسوفان اسلام علاج ضعف و تنبلی مسلمانان را در هیجان ایشان و اتحاد با هم تشخیص داده سلطان عبدالحمید خان عثمانی را علمدار نهضت انتخاب نمودند. چون سلطنت استبدادیه در ترک ضعیف و در چنبره سیاست اروپا افتاده بود سلطان نجات سلطنت خود را در همراهی با آن نهضت دانسته در تبلیغ کوشید. آن وقت استبداد ناصرالدین شاه داشت قوای ایران را تحلیل می برد پس ایرانی ها هم آن ندارا لبیک گفته مخصوصاً "چند نفر ایشان مثل سید جمال الدین و میرزا آقاخان کرمانی سعیهای بلیغ در آن مقصود نمودند... اما آخر سید جمال الدین باکمال ذلت از ایران تبعید شد و میرزا آقاخان هم جان خود را باخت. در آن بین سلطنت ایران مشروطه شد و ترکها متدرجاً "اصول سیاست و تمدن اروپا را قبول نمودند. از جمله آن که مدار ملیت خود را وطن خود ساختند و ترکها هم به وطن پرستی بقدری اهمیت دادند که دست از عزت چندین ساله خود خلافت دست برداشتند امروز هر ایرانی میگوید من اول ایرانیم و بعد مسلمان همین طور هر ترک^{۸۸} و در این باره به همین نیز بسنده نکرده بعضی از رجال سیاسی آن روزگار ایران از جمله میرزا ملکم خان و احمد کسروی را به باد انتقاد می گیرد آنجا که به مقاله کسروی در مجله آینده در باب سید نبودن صفویه اشاره می کند و اینکه "مردود شمردن اتحاد دنیای اسلام از سوی وی تعجب آور است"^{۸۹} و در مقابل برخی از آنان همچون سید جمال الدین اسدآبادی که جای پای نیز در حیدر آباد دکن داشت^{۹۰} را می ستاید تاچه رسد به اقبال که پیش از سفر فرنگ در وادی وطن پرستی سیر می کرد و پس از آن به اندیشه اتحاد اسلام دست یازید با این اظهار تاسف که "اما متأسفانه هیچکدام از دو آرزویش برآورده نیست نه هندوستان مال ماست و نه تمام جهان"^{۹۱}. و مسلمانان را به عواقب از دست دادن وحدت دینی بیم می دهد. و اما در باب نگارش فرهنگ فارسی به فارسی که شاه بیت و حاصل تمامی تلاش های عمر وی در غربت معنا می شود و چه بسا بسیاری از وجوه افکار وی را نیز تحت الشعاع خود قرار داده است چنین اشارتی دارد: ناگاه مورد خواهش دولت اسلامیه دکن برای تدوین یک فرهنگ جامع عصری برای فارسی... مأمور شدم

چنان فرهنگی با بیان ریشه هر لفظ فارسی در اوستا و سنسکریت بنویسم که دارای تحقیقات جدید فرهنگی اروپا هم باشد^{۲۲} و در پی آن داعی الاسلام پس از سالها دوری از وطن به ایران آمد (۱۳۰۱ش) تا علاوه بر کندوکاو در ریشه و لهجه‌های گوناگون زبان فارسی از شورای عالی معارف در اجرای مأموریت خویش درخواست کمک نماید. (استاد پیوستی ش ۱ و ۲ و ۳) و در این مرحله سه سال در ایران ماند و به همه ایران سفر کرد و در زمینه زبان‌های مناطق مختلف به مطالعه و پژوهش پرداخت. در این باره سه سند شاهد تلاش‌های اوست:

سند الف حاوی پیشنهاد داعی الاسلام به سی و چهارمین جلسه شورای عالی معارف و مجاب شدن اعضاء آن شورا برای کمک وی است:

بعد پیشنهاد آقای داعی الاسلام راجع به فرهنگ جامعی که مشغول تألیفند قرائت شد و پس از مقداری مذاکره و مشاوره برای مساعدت فکری و اخلاقی با ایشان که جزء دوم تقاضای ایشان بوده مقرر شد که از اشخاص مفصله ذیل و سه نفر از اعضای مجمع ادب و دو سه نفر دیگر که خودشان در نظر دارند دعوت شده به اتفاق اعضای شورای عالی معارف پس از مداخله و مشاوره، طریقی برای مساعدت و معاضدت با خیال ایشان و حل مشکلات و انجام مقصد ایشان پیدا کرده، به وزارت جلیله معارف پیشنهاد نمایند. (تصویر سند الف)

در ذیل این سند اسامی شخصیت‌هایی چون دهخدا، حاجی مخبرالسلطنه، سعدالدوله، حاجی محتشم السلطنه و میرزا ابوالحسن فروغی دیده می‌شود. سند دیگری حاوی آن است که پی‌گیری‌های داعی الاسلام ادامه داشت؛ چنان که وی توانست در سی و پنجمین جلسه، شخصاً در شورای عالی معارف حضور یابد و در خواست خود را مطرح نماید:

بدو آقای وزیر معارف علت دعوت آقایان و اجمالی از تقاضای آقای داعی الاسلام را اظهار فرمود؛ سپس خود آقای داعی الاسلام شرح مبسوطی از علت مسافرت و مأموریت خود و نظریاتی را که در تألیف کتاب فرهنگ جامع دارند و مساعدت‌هایی را که از وزارت جلیله معارف انتظار دارند اظهار داشتند.



پس از مذاکره طولانی در اطراف قضیه و عدم حصول نتیجه و توافق نظر، مطابق پیشنهاد آقای تدین مقرر شد، شورای عالی معارف تجدید نظری در پیشنهادات داعی الاسلام کرد، شاید بتواند برای مساعدت با نظریات ایشان وسایل علمی و طریق حلی پیدا نماید (تصویر سند ب)

این موضوع در روز جمعه ۲۴ برج عقرب ماه ۱۳۰۲ ش در دستور کار جلسه فوق العاده شورای عالی معارف قرار گرفت:

پیشنهاد آقای داعی الاسلام مطرح شد. آقای ادیب ا لسلطنه اظهار داشتند ایشان برای زبان فارسی فرهنگی می خواهند بنویسند و برای همین منظور از هندوستان به ایران مسافرت کرده اند. مقصود شان یکی این است که از طرف وزارت معارف به مأمورین خود در ولایات و اشخاص دیگر دستور صادر شود که لغات فارسی صحیح را از میان جامعه جمع نموده به ایشان بدهند. آقای ذکاء الملک اظهار داشتند برای روشن شدن مطلب برای خود ایشان و شورای معارف بهتر است پیشنهاد سابق ایشان در شورا خوانده شود. خود ایشان را هم برای جلسه آتی دعوت نمایند تا با حضور خودشان در این موضوع مذاکره نموده و تصمیمی که لازم است اتخاذ شود. (تصویر سند ب)

این موضوع که در دستور کار جلسه آینده شورای عالی معارف قرار گرفته بود و در حضور داعی الاسلام مطرح شد در متن سند دیگری به تاریخ جمعه اول آذرماه سال ۱۳۰۲ ش چنین ثبت شده است:

«آقای داعی الاسلام اظهار داشتند نظر به احتیاجی که در هندوستان به فرهنگ زبان فارسی دارند از طرف دولت اسلامی دکن مأمور هستم لغات فارسی امروزی را در ایران ضبط و جمع نموده، فرهنگ جامعی برای زبان امروزی ایران تألیف نمایم ولی در عمل به مشکلاتی برخورد کرده ام که حل آنها منوط به مساعدت وزارت معارف ایران است چون مدت توقفم در ایران منفصل شده و خیال مراجعت دارم، دو تقاضا دارم یکی اینکه وزارت معارف الفاظ حرف و صنایع و ادارات ایران را جمع آوری نموده به من بدهد، دیگر اینکه وزارت معارف هیتی از ادبا و

دانشمندان ایران تشکیل بدهد تا اولاً در مواقع حاجت جلسات نموده، اشکالات علمیه و ادبیه مرا، حل نماید. ثانیاً هر چند ماه یک مرتبه کارهای گذشته ام را امتحان و انتقاد نماید تا تصدیق آن هیئت برای کارهای من مستند صحیح باشد. پس از مذاکرات طولانی، بالاخره شورای معارف تشکیل هیئت ادبی را به طوری که آقای داعی الاسلام تقاضا داشتند چندان علمی و مفید ندانستند اما در باب رفع اشکالات علمیه و ادبیه ایشان و جمع آوری الفاظ حرف و صنایع شورای معارف آن را لازم و مفید دانسته مقرر شد از طرف وزارت معارف به آقای داعی الاسلام نوشته شود: اولاً چنانچه در ضمن عمل به اشکالات علمیه و ادبیه دچار شوند به وزارت معارف رجوع نمایند تا مساعدت لازمه برای حل مشکلات بشود. ثانیاً خود آقای داعی الاسلام فهرستی از الفاظ حرف و صنایع و ادارات از کتاب لغت یکی از زبان‌های اروپایی تهیه نموده به وزارت معارف بدهند تا به شخص با ذوقی که برای این کار صلاحیت داشته باشد رجوع شود که معانی آن الفاظ را پس از تحقیق و استقصی در زبان فارسی جمع آوری نموده به وسیله وزارت معارف به ایشان برساند. آقای دهخدا اظهار داشتند زحماتی که آقای داعی الاسلام در راه تألیف فرهنگ زبان فارسی متحمل شده اند باید به هر وسیله ممکن است مورد تمجید و تجلیل وزارت معارف واقع شده و به کار ایشان اهمیت داده شود. سایر آقایان اعضاء شورا هم با نظر آقای دهخدا کاملاً موافق بوده آقای نیرالملک لازم دانستند از طرف وزارت معارف نشان علمی به ایشان داده شود. آقای وزیر معارف اظهار داشتند از زحمات و خدمات آقای داعی الاسلام به طوری که لازم است اظهار قدردانی می شود در موضوع نشان هم بر طبق نظام نامه پیشنهادی حاضر شده به شورای عالی معارف تقدیم می گردد (تصویر سند ج) در اقدامی دیگر آنگاه که وی در نامه‌ای به رئیس فرهنگستان وقت ایران پاسخ قانع کننده‌ای دریافت نکرد، در نامه دیگری به تاریخ اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ ش به رئیس فرهنگستان چنین پیگیر موضوع شد: " آقای رئیس فرهنگستان، نامه‌ای به آن انجمن دانش نوشتم و جواب بسیار مجملی یافتم که لازم شد دوباره زحمت بدهم ۱- برای درج در فرهنگ نظام



محتاج به الفاظ موضوعه‌ی فرهنگستان هستم مستدعیم آنچه تا حال وضع شده برای من بفرستید و در آینده هم در هر سه ماه به آنچه جمع شود سرافرازم سازید.

۱-۲ دبای هند در باب فرهنگستان که چیست و چه خواهد کرد از من پرسشها می‌کنند. مستدعینست از کارنامه‌ی آن مطلع سازید تا بتوانم جواب بدهم. چون هشتاد میلیون مسلمان هند، فارسی را مال خود می‌دانند، همچنین تمام ممالک افغان و توران و ادبیات فارسی در تمام آسیا پراکنده است در آن صورت ده میلیون نفوس ایران که نصف‌شان هم فارسی ادبی حرف نمی‌زنند حق ندارند بدون مشورت شرکاء هر تصرف که می‌خواهند در فارسی بکنند. ۳- در کشور ابن سینا و ابوریحان همیشه مباحثه علمی آزاد بوده، امیدوارم بحثی که می‌خواهم بکنم به فرهیختگان بر نخورد و جوابم داده شود. برای هر ملت شرقی یک فرهنگستان از اسباب مهم ترقی است که برای ادارات و علوم جدید الفاظ از خود تراشیده شود. اما معلوم می‌شود فرهنگستان می‌خواهد الفاظ عربی جزء زبان شده را هم بیرون کند. اگر چنین است پس باید تمام الفاظ فارسی را تغییر دهد. به جهت اینکه ریشه هر لفظ فارسی در عربی موجود است یا اینطور بگوییم که ریشه هر لفظ عربی در فارسی موجود است آیا از لفظ خانه و شهر فارسی‌تر داریم، ریشه هر دو در عربی هست. در عربی کن هم به معنی خانه و از ریشه آن است. ریشه شهر فارسی در اوستا کرش (به کسر ک) و در سانسکریت کرش (به فتح ش) است به معنی کندن، زراعت کردن و شتر و قشر عربی از همان ریشه است. توضیح اینکه ایل آریا (موافق تحقیق جدید) اول در آسیای کوچک مسکن داشته و با نسل سامی (عربی) همسایه بوده، زبان آریا و سامی همان وقت مخلوط بهم شده و بعد حصه‌ای از آن ایل هجرت به ایران کرده، باز هم همسایه‌ی بابل و آشور که هر دو سامی بودند گردید. و چون پای حکومت و همسایه بر یکدیگر در میان آمد، زبان‌شان (فارسی و عربی) به کلی مخلوط شد که امروز می‌بینیم ریشه هر لفظ فارسی در عربی موجود است و بالعکس. عرب امروز هنوز ریشه شناس نشده و چون بشود، حیران خواهد گردید که می‌بیند ریشه الفاظش در زبانهای آریایی

موجود است. منتظر جواب "پروفسور سید محمد علی" و بدین سان حاصل سه سال تلاش وی در ایران و نوزده سال کار بی وقفه در هندوستان به تالیف فرهنگ جامعی با عنوان فرهنگ فارسی به فارسی نظام در پنج جلد انجامید. (۱۳۱۸ش) در حالی که در دیباچه آخرین جلد آن خاضعانه از کمی و کاستی های اثر خویش پوزش می طلبد و از خوانندگان در خواست می کند نظر خودشان را برای وی ارسال نمایند "پوشیده نماند که در کار من خامی هایی مانده است که امیدوارم در تجدید نظر برای طبع دوم که بلافاصله بعد از طبع جلد پنجم شروع می شود رفع گردد و من در باب خطا و سهو و نسیان خود که در چنین کارهای بزرگ وسیع باید اتفاق افتد از خوانندگان عفو می طلبم و خواهشمندم آنچه به نظرشان سهو و خطا باشد بخودم بنویسند تا در طبع دوم بکار آید." "۲" این فرهنگ در سال ۱۳۰۵ش از سوی دولت اسلامیة دکن به چاپ رسید^۳ و پس از آن در ایران نیز به زیور طبع آراسته شد و در دسترس عموم قرار گرفت^۴. بی شک این اقدام سترگ را می توان گامی ارزشمند در تقویت زبان فارسی که روزگاران بسیار در هندوستان زبان رسمی و زبان علمی و مذهبی بود و مجاهدتی هدفدار در مقابل تلاش استعمارگران انگلیسی در تضعیف زبان فارسی به عنوان زبان دوم جهان اسلام و ترویج زبان انگلیسی به شمار آورد. داعی الاسلام از هر فرصت ممکن برای ارتباط با بزرگان فرهنگ و ادب فارسی در داخل کشور نیز بهره می جست. تصویر نامه ای از وی به میرزا محمد خان قزوینی حاکی از آن است که میان او و آن دانشمند بی بدیل زبان و ادبیات فارسی مراداتی وجود داشت. (تصویر نامه داعی الاسلام به میرزا محمد خان قزوینی به تاریخ ۲۶ ذی القعدة ۱۳۴۷ برابر ۹ می ۱۹۲۹ میلادی در بخش ضمائم) داعی الاسلام بار دیگر در ایام جنگ جهانی دوم به ایران سفر کرد. (۱۳۶۱هـ.ق ۱۳۲۱ش) در حالی که توصیه مسؤولان دولتی برای تبلیغ پیروزی انگلیسی ها در جنگ از طریق رادیو را با این بیان که می خواهند پس از یک عمر زندگی سالم مرا جاسوس انگلیسی ها معرفی کنند نپذیرفت. (نقل قول از دخترش سیده صدیقه حسنی).



وی در مدت اقامت خویش در وطن اگرچه بنا به گفته دخترش خانم ایران بانو از سوی دانشگاه تهران برای تدریس سانسکریت دعوت شده بود اما همواره با این پرسش ها نیز روبرو بود که چه روزنامه‌ای دایر خواهد کرد و چه حزبی را تشکیل خواهد داد و چه فرامی پیش خواهد گرفت؟

پاسخی چنین می داد که: "روزنامه من کتب علمیه تمام جهان و حزب من تمام مسلمانان گیتی و مرام من دانش است."

و این نوع گفتمان درباره ایران و ایرانیان و سخنانی از این دست که سیده صدیقه از قول پدرش نقل کرده که "پدرم بی آن که نامی از شخص یا اشخاصی ببرد می گفت عده ای زنجیری به دور دانشگاه تهران کشیده اند و آن را ملک طلق خود می دانند" شاید سبب پشیمانی پیشنهاد دهندگان و بی مهری به وی برای ماندن در ایران و تدریس سانسکریت در دانشگاه تهران بوده باشد! بویژه بیان این گونه اعتقادات که: "ملت ایران در صورتی بر پای خود می ایستد و جلال قدیم خود را بدست می آورد که بدو شرط عمل کند و ۱- تعلیم عمومی در تمام افراد جریان یابد. هر پسر و دختر ایرانی خوانا و نویسا باشد. زبان فارسی بهترین زبان است و خطش علمی ترین و آسان ترین خط و عملی کردن تعلیم عمومی هم آسان است. ۲- سلطنتی که تمام حوائج ملت را برآورد. چون امروز دو سلطنت ضد هم در ملت ایران هست یکی سلطنت ظاهر که دارای دو قوه مقننه و مجریه است و بدون دین است. دوم سلطنت مخفی که مقننه و مجریه اش روحانیون دینی بی تشکیلات و اکثریت ایرانی در تحت نفوذ این سلطنت است که با سلطنت ظاهری در مبارزه است و حربه اش که از هر توپ و بمبی قویتر است مذهب است. تا وقتی که این دو سلطنت یکی نشود و سلطنت ظاهری تمام حوائج ملت را برنیآورد که بالاترین آنها مذهب ملت است و تا وقتی که در هیات وزراء یک وزیر مذهب نباشد و تشکیل روحانی بساختن روحا نیان و تقسیم بر ملک در خود دولت بعمل نیاید نه ملیت در ایران خواهد بود و نه ایران برپا ی خود خواهد ایستاد که هرچه سلطنت ظاهر بریسد سلطنت دوم پنبه خواهد کرد و با تبلیغات خود نخواهد گذاشت قلوب

اکثریت ملت مایل بعمل به قوانین ساخته اول شود".^{۲۲}

چنین نظرانی فراتر از درد دل‌های یک اندیشمند مهاجر قابل توجه و بررسی است. چراکه داعی الاسلام درس خوانده حوزه‌های علمیه و مهم‌تر از آن از سادات منطقه‌ای از ایران بود که سابقه بسیار روشنی در دعوت اسلامی داشتند و از آنان در تاریخ با عنوان داعی یاد شده است و وی نیز خود را ادامه دهنده راه آباء و اجدادی خویش می‌پنداشت. بدین سان داعی الاسلام به شدت آزرده از این گونه برخوردها با قلبی آکنده از غم و اندوه بار دیگر وطن را به سوی هندوستان ترک کرد بی آن که عضوی از خانواده اش مجال یابد او را در این سفر همراهی کند. (۱۳۶۱ ه.ق)

و بدین ترتیب جامعه آروز ایران از حضور و ظهور انیشه‌های وی محروم ماند. داعی الاسلام اگر چه در واپسین ایام تدریس در کلاس‌های درس دانشگاه و سخنرانی در جامعه ادبی که خود در هند تاسیس کرده بود بیشتر به کار تقویت و توسعه زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت و در آن محافل نیز کلا ظاهر می‌شد اما به قول دخترش در جلسات رسمی و مناسبت‌ها و اعیاد در حضور میر عثمان علی خان حاکم دکن و درباریان وی همواره بر پوشیدن لباس روحانیت مقید بود بی آنکه کمر بند مخصوص و نشانی از آن حکومت را بر خود نصب کند. ایران بانو در این باره به نکاتی چون تقید داعی الاسلام در نوشیدن چای ایرانی بر سر سفره صبحانه در جمع خانواده نیز تاکید دارد. وی در گفتگوی خویش با نگارنده در بیان یکی از خاطرات فراموش نشدنی خویش گفته است "پدرم هر روز صبح ساعت چهار و پنج از خواب بر می‌خاست و پس از اقامه نماز صبح گشتی درباغ میزد و از میوه‌های رسیده درختان می‌چید و آنها را سر سفره صبحانه‌ای که ما پهن کرده بودیم میان ما توزیع می‌کرد و آنگاه با تاکید می‌کرد بر نوشیدن چای ایرانی داشت پس از صرف صبحانه کار روزانه خویش را آغاز می‌کرد."^{۲۳}

بنا بر نوشته دانشنامه ادب فارسی مجلد چهارم. داعی الاسلام در ۱۸ صفر سال ۱۳۷۱ هجری قمری ۱۳۳۰ ه.ش / ۱۹۵۴م در حیدر آباد دکن در گذشت و در قبرستان میر مومن آن شهر به خاک سپرده شد. رسول جعفریان تاریخ پژوه معاصر



در سفر اخیرش به حیدر آباد قبری را در قبرستان میرمومن در کنار قبر
سید ابوالحسن اسدالله ابن حسن رضوی اصفهانی معروف به سید حسن مسقطی
مشاهده کرده است.^{۶۹}

یادداشت های فصل دوم:

- ۱- وفایی، ۱۳۸۱ ص ۱۸۱
- ۲- شعبانی، ۱۳۶۹ ص ۳۸۰
- ۳- نوایی، ۱۳۶۹ ص ۷۵۷
- ۴- سرتیمر دیوراند ۱۳۳۲ ه.ق.، دیباچه زیرنویس ص اول
- ۵- مجد، ۱۳۸۶ ص ۱۳۱
- ۶- اولیایی، ۱۳۸۴ ص ۸
- ۷- مجد، ۱۳۷۵ ص ۱۱
- ۸- اولیایی، ۱۳۸۴ ص ۱۱
- ۹- همان، ص ۸ و ۱۳
- ۱۰- متوفی ۱۳۷۳ ش در تهران
- ۱۱- اولیایی، همان ص ۲۷. از مرحوم سروش ترجمه کتابی از الطاف حسین حالی نویسنده هندی با عنوان حیات سعدی برجای مانده است که از سوی انتشارات کتابخانه دانش در سال ۱۳۱۶ ش منتشر شده است.
- ۱۲- آیین اسلام همان، ص ۲۴
- ۱۳- همان
- ۱۴- همان
- ۱۵- همان
- ۱۶- همان
- ۱۷- رجوع شود به استاد ضمیمه (سندی باین متن):
بسم الله الرحمن الرحيم
مخفی مباد آنکه جناب مستطاب سید الافاضل الاعلام وسندالاماجد الفقاهه اقای حاج سید محمدعلی الملقب والمدعو بداعی الاسلام دام تاییده که همیشه در علوم متشنته از معقول ومنقول وغیر ذالک تدریس و تدریس داشته و از برای... (ناخوانا) و فواضل معروفه مشهوده می زند از جانب احقر در تدریس معقول وحکمت الهی وریاضی وسائر علوم که کمافی السابق بافاضات علمیه خود مستعدین از اهل تحصیل رامستفیض نمایند .
حرره الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی (ممههور به مهر ایشان)
- ۱۸- آیین اسلام ، همان، برخی منابع داعی الاسلام را همچون آیت الله سید محمد حسین



بروجردی وسید ابوالحسن اصفهانی در شمار شاگردان حکیم جهانگیر خان قشقایی
میدانند: علی بافقی، زندگینامه حکیم جهانگیر خان قشقایی www.andisheqom.com

۱۹- همان

۲۰- همان

۲۱- همان

۲۲- همان

۲۳- همان

۲۴- همانص ۲۴

۲۵- همان

۲۶- همان و (www.ical.ir) دو مجله از سید محمد علی داعی الاسلام: دعوه الاسلام

۱۳۲۴ق و الاسلام ۱۳۲۱ق کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۲۷- رابینو همان، ص ۶۶ و در نامواره دکتر افشار جلد هفتم ۲ نیز درباره مجله الاسلام چنین آمده است: مجله الاسلام یا گفتگوی صفاخانه اصفهان از رمضان ۱۳۲۰ق در شهر اصفهان به طور ماهانه به مدیریت محمد علی داعی الاسلام منتشر شده تا شماره سوم از سال ۱۳۲۵ق. این مجله در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است. یادآور می شود صفاخانه مرکز تبلیغ و تعلیمی در جلفای اصفهان بود که رکن الدوله شیرازی نایب الحکومه وقت برای بحث با مبلغان مسیحی دایر کرده بود. رجوع شود: دانشور علوی همان ص ۱۶۹.

۲۸- آیین اسلام همان، ص ۲۴

۲۹- دانشور علوی همان، ص ۱۹۶ لقب داعی الاسلام در متن دستخط آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی روحانی برجسته عصر مشروطه خطاب به داعی الاسلام که در حقیقت اجازه تدریس داعی الاسلام از سوی آن مرجع دینی است نیز دیده می شود (تصویر دستخط عالم برجسته عصر مشروطه آقا سید ابوالحسن اصفهانی که تصویر آن از سوی دختر آن مرحوم سرکار خانم سیده صدیقه در اختیار اینجانب گذاشته شد رجوع شود به اسناد ضمیمه)

۳۰- همان ص ۱۹۶ و ۵۲ (تصویر ۱۳)

۳۱- آیین اسلام همان، ص ۲۴ و ۲۵

۳۲- همان، ص ۲۵

۳۳- اولیای، همان ص ۱۰۵

۳۴- اولیای، همان ص ۹۹

- ۳۵- رایینو همان، ص ۱۴۴
- ۳۶- همان، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دومجله ازسید محمد علی داعی الاسلام، دعوه الاسلام والاسلام
- ۳۷- همان
- ۳۸- دیوراند همان، دیباچه مترجم ص ۵
- ۳۹- آیین اسلام همان
- ۴۰- همان
- ۴۱- همان
- ۴۲- دیوراند همان، دیباچه مترجم ص یا
- ۴۳- آیین اسلام همان
- ۴۴- همان
- ۴۵- داعی الاسلام ۱۳۶۷
- ۴۶- همان، دیباچه مترجم ص ب
- ۴۷- میر احمدی، ۱۳۶۶ ص ۱۵
- ۴۸- دیوراند همان، ص ۲۰۰ و ۳ و ۲۹۱ و ۲۹۰
- ۴۹- همان، ص ۹۴ و ۲۹۰ و ۱۹۱ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۱۹۸ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷
- ۵۰- همان، دیباچه مترجم ص ب
- ۵۱- همان، ص ج
- ۵۲- همان
- ۵۳- داعی الاسلام ۱۳۴۶ هجری قمری، ص ۸
- ۵۴- داعی الاسلام ۱۳۴۷ هجری قمری، ص ۲
- ۵۵- همان ۱۳۴۶ خطابه شعرو شاعری عصر جدید ایران
- ۵۶- داعی الاسلام ۱۳۲۷ ش، مقدمه ص ۸
- ۵۷- داعی الاسلام ۱۳۴۶ ش خطابه اقبال وشعر فارسی، ص ۲۴. برای آگاهی از عکس العمل ایرانان در برابر نگرش واعمال تند امویان مراجعه شود به: ممتن، حسینعلی، نهضت شعوبیه انتشارات علمی فرهنگی چاپ دوم ۱۳۸۳
- ۵۸- همان
- ۵۹- همان ص ۲۶



- ۶۰- طباطبائی، ۱۳۷۵ ص ۷۵
- ۶۱- داعی الاسلام همان ص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷
- ۶۲- دیباچه جلد چهارم فرهنگ نظام ص ۵
- ۶۳- فرهنگ نظام جلد چهارم دیباچه صفحه ب
- ۶۴- آیین اسلام همان، ص ۲۵. در نامه داعی الاسلام به دانشمند شهیر میرزا محمد خان قزوینی داعی به اطلاع وی رساند که جلد اول این فرهنگ تا چهارماه دیگر به نظر مبارک ایشان خواهد رسید. (بخش ضمیمه)
- ۶۵- داعی الاسلام ۱۳۶۲ الی ۱۳۶۴
- ۶۶- همان
- ۶۷- همان ص ۲۵
- ۶۸- CD- گفتگوی اینجانب با خانم سیده صدیقه حسینی دختر داعی الاسلام در محل اقامت ایشان در اکباتان تهران تابستان ۱۳۸۷ (درگذشته ۱۳۸۸)
- ۶۹- رسول جعفریان، سایت کتابخانه تخصصی اسلام، ۲۱ و ۲۲ آبان ۱۳۸۸



فصل سوم

شعر و شاعری



داعی الاسلام در شعرو شاعری نیز دارای قریحه‌ای سرشار از احساسات و عواطفی قابل ملاحظه بوده است. چنان که نسبت به آنان که به زبان و ادبیات فارسی خدمت می‌کنند و هویت دینی و ملی را پاس می‌دارند قدرشناسی می‌کرد. خود او در این باره چنین نوشته است: "در ایام تدریس ادبیات و تاریخ زبان فارسی اسلامی و قبل از اسلام و اثر محیط وسیع و عجیب هندوستان عقیده‌ام این شد که شاعری فارسی در عصر صفوی به درجه کمال خود رسیده بود و در عصر قاجار در قوس نزول افتاد و چون همان شاعری عصر صفوی تا کنون در هندوستان در فارسی و اردو زنده است من هم عنان شاعری خودم را به همان سبک صفوی برگرداندم حتی اشعاری که در ایران در سبک قاجار ساخته بودم به آب دادم. در ایام توقیف در حیدرآباد دکن با مهاراجه کشن یرشاد متخلص به شاد که بیست و پنج سال مقام صدر اعظم ملک را داشته و در زبان فارسی و اردو هر دو ادیب و شاعر بوده ربط تام داشتم و مدت ده سال روزهای جمعه در منزل ایشان محفل ادبی داشتیم که دوستان مخصوص شاعر ایشان می‌آمدند و هر کدام یک غزل طرحی می‌خواندیم" داعی الاسلام تقریباً "در لابلای همه آثارش اشعاری به مناسبت از خود درج نموده است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

از جمله غزل‌های داعی الاسلام که به سبک صفوی سروده است :

وای برمن سالها حیران این مشکل دل است

باتو پیوستن محال است وگسستن مشکل است

یاد از خود رفتگیها درست‌تر ره که دل

هر قدم برداشتم پنداشت آخر منزل است

کشتگان تیغ نازت بسکه برهم ریختند

در سرکوی تونا کام از تبیدن بسمل است

نه نثار یارشدنی در کنار آورد یار

شرمساریها مرا از این دل بی حاصل است

چیست این تبدیل ماهیت که بینم خویش را

کانچه گفتم و آنچه خواندم و آنچه کردم باطل است
عشق بار آور شود گر ازدو سو دیوانگی است
سود چوب قیس مجنون است لیلی غافل است
در طلبکاران خدایا کس چومن بی کس مباد
من ز خود غافل شدم دلدار از من غافل است

و غزلی دیگر:

بامدادان هوس کوچه دلبر دارم
باز امروز خدایا چه مقدر دارم
خوشدلی مایه عمر است و غم از خود خواهی است
هر چه در میکده خواندم همه از بردارم
زده ام چنگ به زلف تو پس از جا نبازی
لشکر ظلم تو امروز مسخر دارم
گبروهندو بپرستیدم از این پس کز عشق
چشم کنگا است مرا سینه پر آذر دارم
حال ماضی سراسر غم من روشن کرد
که چه مستقبل تاریک زاختر دارم

و غزلی دیگر:

باکم چه ز دشمن که بکس کار ندارم
صدشکر که من یار دل آزار ندارم
در وصل رهم جان بتو گمنام چه باک است
منصور نیم چشم سوی دار ندارم
سرشار ز عشق تو بود هر رگ مویم
زین بعد مگوی عاشق بسیار ندارم



سرمستی من از ره چشم است و ره گوش
 از همت عالی لب میخوار ندارم
 در زاویه جوئیدم ای جمع خریدار
 کالای سبک قابل بازار ندارم
 داعی هنرم بین چه گرانقدر متاعی است
 زان است که جز شاه خریدار ندارد (مقصود شاه دکن است)^۲

داعی الاسلام این اشعار را ذیل مقاله سوانح زندگی خویش برای مجله آئین اسلام فرستاد که در شماره مخصوص مسلسل ۱۱۷ سوم تیرماه ۱۳۲۵ ش مطابق ۲۵ رجب ۱۳۶۵ هجری قمری آن مجله به چاپ رسید. دو سروده دیگر داعی الاسلام در سرآغاز جلد اول فرهنگ نظام درج شده است ۳ که برای نخستین بار در سال ۱۳۰۵ هـ ش در هند، برای بار دوم در سال ۱۳۶۲ ش در تهران توسط شرکت دانش به زیور طبع آراسته شد.

قطعه ای نه بیتی با عنوان
 توای مادر پاک طینت وطن
 ز خاک تو ایزد مراداد تن
 روانم که از عرش آمد بزیر
 ز خاک تو دادند اورا سریر
 تنم دست و پا چشم و گوش از تو یافت
 بدل هوش از نور خاک تو یافت
 ز تاب تو آمد به جسمم توان
 ز آب تو گرد زبان در دهان
 سرم از هوای تو سامان گرفت
 دلم گنج دانش زایران گرفت

به بر پروریدی مرا سالیان
 نهادی زبانت مرا دردهان
 ز سرمایه ای کز تو اندوختم
 چراغ زبانت بر افروختم
 سراپای هند این چنین ملک دور
 بشمع عجم ساختم پر ز نور
 امیدم چنان است کز این کتاب
 نیارد کسم نا خلف در حساب
 و مثنوی در مدح عثمان علیخان شاه دکن به پاس حمایت های آن حاکم دانش
 دوست و دانشمند پرور از تالیف فرهنگ فارسی به فارسی:

ای شاه نام آور با هنر
 بنام تو گندم یکی کان زر
 خزانہ بیاباشتم تا سرش
 زدم مهر شاه دکن بر درش
 گهرهای ارزنده زاندازه بیش
 همه گرد کردم به فرهنگ خویش
 به فرهنگ این گنج کیخسروی
 کیان را رسد روزگار نوی
 به ایران رود آنچنان ارمغان
 که از شوکت هند دارد نشان
 زبان نیاکان تو فارسی است
 عجم را زمهرت از آن دل قوی است
 من اکنون چو فردوسی نیک نام
 بدین نامه آغاز کردم کلام
 زشه نامه اش زنده کرد او زبان



منش کرده ام زنده جاودان
 گر او فارسی را مسیحابد است
 منم خضر آن آب حیوان بدست
 گراو بهر محمود شد خامه زن
 نوشتم من از بهر شاه دکن
 خردمند عثمان علی خان را د
 که در دل سروش هنرها نهاد
 به هندی و تازی وهم پهلوی
 سرا ید بسی نغمه معنوی
 به قول دری چون زبان آورد
 هزاران عطارد زحرفش چکد
 پی دانش غرب آن در گشود
 که از شرقیان کسی نیارد ورود
 چو در انگلیسی کند گفتگو
 شه انگلیست شود رو برو
 اگر شاه محمود کشور گشود
 شه ما بر آورد از جهل دود
 اگر شاه محمود دشمن شکست
 دل دانش آورد این شه بدست
 به محمودیش پایه بنهاده اند
 که شاه علومش لقب داده اند
 نبوشید محمود قول عدو
 ز فردوسی زار بر آبرو
 ولی شاه عثمان علیخان زجود
 کتابم پذیرفت و قدرم فزود

چو این نامه شد جاودان در جهان
 بماند بدو نام شه درجهان
 درخشید تاریخ از لفظ نام
 شمردم چو فرهنگ را با نظام^۲

و قصیده ای در سالروز تولد عثمان علیخان^۵؛
 باز آمده میلاد شه عثمان علی خان در دکن
 درهر رخی شادی دل بینی نمایان دردکن

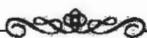
تا خلق پاکوبان شوند از وجد در میلاد شه
 هر سو که بینی فرش سبز افکنده باران دردکن

عید خجسته در رسید شادی کنید ای اهل ملک
 بنهید نام این عید را افضال رحمان دردکن

بیمارگاه و دادگاه استخرها و راهها
 افضال حق را بنگرید هر سوی برهان درد کن

یا بنده هر چیزی کند شایسته هر قانون نهد
 ماند بجا تا رستخیز از شاه احسان درد کن

با جامعه عثمانیه ای شاه دانا ساختی
 بهر زبان هندیان معیار و میزان درد کن



استخر های شاهکار آنگونه سرسبزی فزود
کندر تمام سال نیست غیر از بهاران درد کن

دروزدگی کارش دعا در آخرت شه را گواه
هرکس که شد در عمر خود یک روز مهمان درد کن

فرمان بری شه بیار آنچه دلت خواهد ببر
فیض شه از لطف خدا بگشوده دکان در د کن

هرکس که شعر شاه دید نطق فصیح شه شنید
با چشم دل بیند عیان سعدی و سبحان در د کن

زاقبال شه حسن عمل عام است در هر مصر شه
رفتار هرکس با دگر یوسف به اخوان در د کن

تا داد و دانش تا ابد در ملک روز افزون شود
کاش آورد از بهر شه خضر آب حیوان در د کن

در علم و لایه دانش لقب کردند سلطان العلوم
در علم الادیان زبیدش تفسیر قرآن در د کن

دربار شاهیش دهد دهلی و غزنه را به یاد
برپای کرده هر هنر از انگلستان در د کن

گوید علی خواند علی هر شعر او مدح علی
بهر علی دوم او پس ثانی حسان در دکن

هر کس کنون در کار خود از یا علی گیرد مدد
شد استوار از سعی شه بنیان ایمان در دکن

با گنج و شوکت شاه را پرهیز کاری توام است
هم دور سلمان است و هم عصر سلیمان در دکن

برده سبق از همسران درکاردانش پروری
ماهر بهر علم و هنر یابی هزاران در دکن

وه وه پر از آوازه شد عالم ز فرهنگ نظام
میزان لفظ فارسی آمد ز ایران در دکن

جلد چهارم پیش کش آورده ام از بهر شاه
کردی شها زین فارسی احسان به توران در دکن

عثمان علی شه زنده باد شاه دکن پاینده باد
اینگونه روز و شب بود داعی تواخوان در دکن

و مسمطی در بیان احساسات وطن دوستانه اش^۶
 سا لها هندوستانم داشت در آغوش خویش
 ناز و نعمت داشتم در زندگی زاندازه بیش

چون برادر داشتمندم هندیان هر صنف و کیش
 لیک دریاد وطن گردید آخردل پریش

بابم ایران بود و آخر بهر پا بوس وطن
 بستم از هندوستان با اهل خود رخت سفر

دانش و اخلاق دارد مرد را عالی مقام
 بابم ایران بود از بابا فزون شد احترام

از همه گیتی فزون درهند ایران است نام
 مسلمین را خوی و آداب است از ایران تمام

سالها بودم در آن ملک عجایب سربلند
 مهر بابا آخراز مسکن مرا بیرون فکند

از پس رنج و وداع حیدر آباد دکن
 یاد ایران داشت دلرا شاد تامل و وطن

آه از آن دم کاش آنجا کور بودی چشم من
 ژنده پوشان و گرمسنة طفلکان و مرد و زن

نعره از دل برکشیدم کای خداوند کریم
آه ایران مرد گفتند و مرا بگرفت بیم

سالها بودم به غربت شادکام و نامور
بوده امیدم که باز آیم در آغوش پدر

آه بابا! وای با! افتادم من ز سر
خیر گیتی بود ایرانی نصیبش گشت شر

بوده ام محمود از نامت به گیتی سر فراز
این زمان افتاده ام از تخت و گردیدم ایاز

داعی در یک مورد شعری خطاب به پهلوی اول سروده است که بیش از آن که به اثر پذیری از اقدامات رضاشاهی از آن نوع که برخی به اقبال نیز نسبت می دهند معنی دهد، بهانه ای برای معرفی فرهنگ نظام جلوه می کند^۲ بگذریم از این که حتی در آثار متفکران و سخنسرایان انقلابی آن دوران نیز کم و بیش ذکر خیر قدرتمندان دیده شده و به این بهانه نمی توان بی شناخت ضرورت های زمان و مکان مشاهیر گذشته مذهبی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی را محکوم و مطرود ساخت. از داعی الاسلام دیوان شعری بدست نیاورده ام اما دفتر شعری با دستخط وی در دسترس مهندس ایران پرست نوه داعی الاسلام قرار داشت که به نگارنده اجازه تورق و گزینشی چند داده شد که بیانگر آن است که داعی الاسلام با تخلص داعی شعر می سرود و جای آن است که با تجمیع آن دیوان شعر وی تدوین و انتشار یابد. اینک نمونه هایی از سروده های وی:

غزل

بنده عشقیم ما از اختیار ما می‌رس
 گه بکوه و گه بدشیتیم از دیار ما می‌رس
 ز روی روی است ما را اسکه سلطان عشق
 نقد بازار وفائیم از عیار ما می‌رس
 عاقبت گردد چو ما روزی پریشان روزگار
 آنکه گفتت آگهی از حال زار ما می‌رس
 چون تو رفتی از بر ما رفت جان نیز از بدن
 این زمان آسوده ایم از انتظار ما می‌رس
 جز خیال روی او عمری نصیب، نشد
 ای رفیق از صحبت و بوس و کنار ما می‌رس
 در ازل بستیم دل را بر نشان زلف دوست
 گیسوی او بنگر از صبر و قرار ما می‌رس
 نیست از درد دل عاشق خبر معشوق را
 سوز عشق از ما شنو سایل زیار ما می‌رس
 خدمت خلق خدا را روزو شب آماده ایم
 وقف اجا بیم ما از کارو بار ما می‌رس
 در جوانی عمر خود را ما بفضلت باختم
 اندر این پیری زجان شر مسار، را می‌رس
 خواند آخر داعیا، ما را برم خویش شاد
 ز آسمان برتر شدیم از اعتبار ما می‌رس

غزل

نداند خستگی عاشق گهی از کوه صحرا کن
 گهی صحر از سیل اشک چشم خویش دریا کن

گرت لعل بدخشان است و گنج گوهر رخشان
 زمن بشنو نثار دلبر خورشید سیما کن
 چه حاجت طی کنی راه حجاز و شام را زاهد
 دلت را کعبه ساز و سینه ات را طورسینا کن
 گرت گنج قناعت شد میسر شاه شاهانی
 مجوزان بعد از جم جام و ترک دار دارا کن
 گرت از حال دلم واقف نه بهر خدا یکدم
 ز چاک سینه من حالت دل را تماشا کن
 دریده جامه صبر زلیخا راز استغناء
 خدای منتقم! رحمی و یوسف را زلیخا کن
 چو عیسی گر دو رخ از خاک دان بهر فلک بر بند
 و گر رفتن مسیر نیست تقلید عنقا کن
 دلت آخر نه از سنگ است رحمی ای جفا گستر
 به آه و ناله ام در روزها و اشک شبها کن
 نوای اصفهان خوانند طوطیهای هندوستان
 رکن شیراز شد داعی و ساغر می زمینا کن

غزل

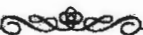
آخر از کوی تو از بیم رقیبان رفتم
 گل مقصود و بچید زگلستان رفتم
 ساده دل بوده ام و بی خبر از سوزش عشق
 همچو پروانه در این آتش سوزان رفتم
 ده چه خوش دور تو گردید تصدق گشتم
 تیغ ابروی تو را دیده بقربان رفتم
 چشم چون چشمه خون شعله زنان دل چو سوز



از حضور تو متمکار بدینسان رفتم
 دوش در قصر فلک بودم مهمان مسیح
 همره خضر به سرچشمه حیوان رفتم
 باغ فردوس ندیدم بصفای دل خویش
 گر چه صد بار در آن همره رضوان رفتم
 در بهار داد نگاهی و مرا یار خرید
 بوده ام گوهر ارزنده و ارزان رفتم
 دوش با خاطر آسوده رسیدم در بزم
 زلف مشکین کسی دیده پریشان رفتم
 یاد تو مونس جان است مرا در همه عمر
 لیک از یاد تو بی مهر چه آسان رفتم
 داعی از شاد به این دولت و اقبال رسید
 بی سبب نیست عزیزان که ز ایران رفتم

غزل

گل روی تو به از گل به گلستان باشد
 کی چو یاقوت لب لعل بدخشان باشد
 گر چه از جور و جفای تو شکایت نکنم
 به که عاشق ز تو شرمنده احسان باشد
 دوش در بزم تو با چاک گریبان رفتم
 خواستم زخم دل از سینه نمایان باشد
 رانده ای از درت احباب و نگه دار مرا
 تا کسی بر درت ای شاه نگهبان باشد
 کشت بی پاک چو فرهاد و مرا خسرو عشق
 ستم عشق بدینگونه فراوان باشد



خجلم در دل شوریده در آتش هر دم
 که چسان لایق شد خانه ویران باشد
 سوی کوی تو روان گریه کنان عشاقند
 بیم امروز در این شهر زطوفان باشد
 چهره و دیده و پیشانی من غمازند
 نیست ممکن که غم عشق تو پنهان باشد
 مهر میو رزم و احسان بموض چون یوسف
 بر من از جور زبی مهری اخوان باشد
 داغ دل در خم زلف تو درخشد از باد
 همچو آن ماه که از ابر درخشان باشد
 چند در شهر ز اطفال خورم هر سو سنگ
 بهتر آن است که مجنون به بیابان باشد
 مثل صبر تو اندر رغم هجران ای دل
 دعوی همسری مشیت به سندان باشد
 اشک خونین دل از دیده روان بر رخسار
 بهر عشق من سودا زده اعلان باشد
 نیست در هند سخندان و سخن سنج چو شاد
 داعیا شاید در خطه ایران باشد.

غزل

هر چند که نزد خلق خواریم
 صد شکر که دل پسند یاریم
 ای راحت جان قسم به زلفت
 کز هجر تو سخت بیقراریم
 این قدر تغافلست به ما چیست



ما نیز به تو امید داریم
سر سبز نگشت کشت امید
چون ابر اگر چه اشک داریم
درویش دلیم اگر چه بر تن
پوشیده قبای زر نگاریم
منصور ز عشق رفت بردار
ما نیز روان بسوی داریم
با اشک روان و ناله دل
بنگر که چه زنده آبخاریم
دل را به شکنج زلف دادیم
پیچان شب و روز همچو ماریم
چون آئینه پاک دل به عشقیم
بر خاطر یار اگر غباریم
قاصد خیر وصال آورد
امروز همه در انتظاریم
سوزان زغم فراق و سویت
یازیده دو دست چون چناریم
هر سال ملل بدل شود ما
صد سال دگر مثال پاریم
در راه عمل زیون و لنگیم
در قول اگر چه شهنشواریم
در ملک سخنوری ز سعدی
داعی من و شاد یادگاریم.

غزل

بدل افروزی روی تو گلستان نرسد
 به درخشنده لب لعل بدخشان نرسد
 آب دندان تو از لولو عمان بگذشت
 به گلستان رخت روضه رضوان نرسد
 راه ظلمات چو زلفین تو طولانی نیست
 چشمه خضر بدان چاه زرخدان نرسد
 دامنش در کف من بود که رفتم از خویش
 عشق دردی است که از وصل به درمان نرسد
 روز او گر چه سیاه است چو مویت لیکن
 دل آشفته بدان زلف پریشان نرسد
 تا چه باشد خط تقدیر دعایم اینست
 که برخاست مهت آفت دوران نرسد
 غم عشق است که دل را به فنا برد و بماند
 ورنه در هر غمی نیست به پایان نرسد
 صاف و هموار بود راه محبت لیکن
 کس بسر منزل این بادیه آسان نرسد
 شاه را خط گدایان در میکرده نیست
 رتبه فقر بلند است به سلطان نرسد
 قطره ها جمع شد از اشکم و شد سیل عظیم
 آخر این سیل خروشنده به طوفان نرسد
 دل بحق بسته نترسیم ز شیطان صفتان
 اهرمن گر چه قوی است به یزدان نرسد
 به حسودان من ای قدر شناسان گوئید
 صعود شاهین نشود قطره به عمان نرسد



جز حفر کس به لب چشمه حیوان نرسد
 من رسیدم به دهانت زچه رو میگویند
 داعیا صدر دکن شاد به آصف چو رسید
 نتوان گفت که روزی به سلیمان نرسد
 با خبر کی شود ایران ز سخندانی هند

داعیا گر غزل شاد به طهران نرسد. (رجوع شود به اصل دستخط در ضمائیم)

داعی الاسلام نسبت به اشعار همشهری اش طالب آملی نیز ظاهراً "تعلق خاطر ویژه‌ای داشت چنان که در مقدمه مثنوی طالب و زهره مرحوم دکتر فرامرز گودرزی از آن چنین یاد شده است:

"مرحوم داعی الاسلام آملی از رجال نامی آمل از دوستان عزیز پدرم بود و در دربار نظام دکن سمت مهمی داشت و علاوه بر مقام سیاسی ادیب، شاعر و صاحب فضل و کمال بود و چون از علاقه پدرم به طالب آگاهی داشت اغلب نسخ چاپ سنگی تذکره‌های حاوی شرح حال طالب را برای پدرم هدیه می‌آورد دو لیست کامل نسخ دیوان طالب در کتابخانه‌های هند را برای پدرم آورده بود"^۸

داعی الاسلام پس از چهار سال اقامت در وطن (میان سالهای ۱۳۲۱ الی ۱۳۲۵) که طی آن با بزرگانی چون دهخدا و رشید یاسمی و دکتر صدیقی و راشد دیدار داشت و سفری به شهر و دیارش آمل برای دیدار با عموها و عموزاده‌ها و دیگر خویشاوندان که شرح آن رفت یک چند به بیماری صعب العلاجی دچار شد که موجب بستری شدن وی در بیمارستان نجمیه تهران گردید. بنا به گفته دخترش خانم سیده صدیقه حسنی، اگر نبود لطف خدا و مساعدت‌های بی‌شایبه دکتر و رجاوند پدرش از آن مهلکه جان سالم به در نمی‌برد. وی از دکتر صدیقی به عنوان بستگان نزدیک (پسر عمه) داعی الاسلام و همچنین از مرحوم راشد به عنوان دوست صمیمی پدرش نام برده است. داعی الاسلام پس از آن دیگر با رجلاوی وطن کرد و به هندوستان بازگشت. انگار به قول دکتر جنیدی کارهای باقی مانده‌ای چون

نوشتن خودآموز اوستا را در سر می پروراند^۱ چرا که داعی الاسلام بخشی از اوستا را پیش از این ترجمه کرده بود و با ارائه آن به رئیس پارسیان هند (دستور) در بمبئی در اندیشه نوشتن راهنمای آموزش آن بود که اجل مهلتش نداد و پس از هفتاد و پنج سال زندگانی سراسر تلاش و پویایی در حیدرآباد دکن به دیار باقی شتافت. در حالی که خانم صدیقه حسنی می گوید: "اموال داعی الاسلام در اواخر عمر به دلیل بر افتادن حکومت نظام شاهیان و تسلط دولت جدید هند بر حیدر آباد مصادره شد و کتابخانه بزرگ وی که چهل و هشت صندوق پر از کتاب های خطی بود را می خواستند برای مجلس ایران بفرستند که نمی دانم چه شد." وی از کتابی به نام داعی صغیر نام برده که مادرش به کتابخانه آستان قدس هدیه کرده بود. برخی بستگان را نیز در حیف و میل شدن کتابخانه و کتابهای پدرش مقصر می داند. سیده صدیقه از آن چه که بر اموال و دارایی ها و املاک پدرش در این دوره در هند آمده اظهار بی اطلاعی می کند. و البته از اهدا منزل مسکونی شان در حیدر آباد برای مریض خانه فقرا نیز مطالبی به یاد می آورد. "عمارتی در باغی به وسعت دو هزار متر مربع، دارای آب تصفیه شده و شش حمام." وی روحیه و رفتار پدرش را در زمینه جمع آوری مال و اموال و ثروت اندوزی نقطه مقابل اهتمام وی در کسب آگاهی ها و آموزش قلمداد می کند و پدرش را به بخشش صادقانه می ستاید. که می تواند مصداق شعری از داعی الاسلام باشد.

به رزق خویش در این دهر هر که خرشند است
به کام خویش جهان دارد و خردمند است

سیده صدیقه درباره مدفن پدرش می گوید "بیست سال پیش از مدفن داعی الاسلام واقع در سمت راست ورودی قبرستان بزرگ شیعیان حیدرآباد مشهور به دایره میرمومن که بارگاهی نیز بر آن برپا کرده بودند دیدن کرده است." با این توضیح که میرمومن از سادات جلیل القدر حسینی و مورد احترام زاید الوصف



شیعیان هند و مرقد وی از زیارتگاههای بزرگ حیدر آباد است. این که گفته شده است در زمان قطب شاهیان خاک کربلا را با چندین کشتی به این محل حمل کرده‌اند مورد تایید خانم سیده صدیقه دختر داعی الاسلام است. داعی الاسلام در آبان ۱۳۳۰ شم ۱۳۷۱ هـ. ق دارفانی را وداع گفت و جان به جان آفرین سپرد^۱ در حالی که حاصل زندگانی خویش را چنین خاضعانه بیان کرده است: "آخر خود را شناخته‌ام که مصداق این شعر شهید بلخی هستم:

تابحدی رسید دانش من که بدانسته‌ام که نادانم^۲"

وی بنا به نوشته‌ها و شنیده‌ها به ضرس قاطع باید در قبرستان حضرت میرمومن حیدرآباد دکن آرمیده باشد،^۳ اگرچه نگارنده در سفر ملال آور تابستان سال ۱۳۸۵ به این شهر و در تلاش برای زیارت مزار ابدی این مبلغ دینی، شاعر، ادیب و فرهنگ نویس فرزانه در قبرستان بزرگ میرمومن با همراهی خانم دکتر زیب النساء حیدر از شاگردان به واسطه داعی الاسلام و مدیر پیشین بخش زبان فارسی دانشگاه حیدرآباد و علیرغم صرف ساعاتی چند توام با پرس و جوی فراوان نه تنها قبر و سنگ قبری از او ندیدیم تا چه رسد به گنبد و بارگاهی چنان که در گفتگو با دختر ایشان شنیده بودم و... چه اندوه بار این شهر را ترک کردم.

یادداشت‌های فصل سوم:

- ۱- آئین اسلام، ص ۲۵
- ۲- داعی‌الاسلام این اشعار را ذیل مقاله سوانح زندگی خویش برای مجله آئین اسلام فرستاد که در شماره مخصوص مسلسل ۱۱۷ سوم تیرماه ۱۳۲۵ ش مطابق ۲۵ رجب ۱۳۶۵ هجری قمری آن مجله به چاپ رسید
- ۳- که برای نخستین بار در سال ۱۳۰۵ ه. ش در هند، برای بار دوم در سال ۱۳۶۲ ش در تهران توسط شرکت دانش به زیور طبع آراسته شد.
- ۴- این مثنوی در تاریخ ۱۳۴۶ هجری قمری و در پی پایان کار تالیف فرهنگ فارسی به فارسی نظام سروده شد.
- ۵- در آغاز جلد پنجم فرهنگ نظام
- ۶- اولیای بی، همان ص ۱۱۳
- ۷- فرهنگ نویسی فارسی ص ۴۱ و ۴۲
- ۸- اولیایی، همان ص ۱۱۴
- ۹- داعی‌الاسلام ۱۳۶۷ ش، پیشگفتار ص ۱۵
- ۱۰- دانشور علوی همان ص ۱۹۶
- ۱۱- آئین اسلام، ص ۲۶
- ۱۲- جعفریان، رسول همان

پیوست ها (تصاویر)

تصویر شماره یک

کتابخانه

که مصنف آن سرزاد تیمور بود و نام انگلیس است و سید محمد علی
ایرانی پروفه نظام کالج حیدرآباد و کنیه فارسی ترجمه نمود

حق طبع محفوظ - جیستری شده
۱۳۳۲ هجری - ۱۳۱۱ شمسی

اگر کسی این کتاب را بدو ن اذن متبرجم کلا یا جزا طبع نماید
مورد مؤاخذه خواهد شد - هر نسخه که مهر دینی و امضای ترجم
نمارد و قلب است و ضبط دولت گشت از فروشنده مؤاخذه
خواهد شد

تصویر شماره دو

۱۰۱۰۱

[Handwritten signature]

2000

1969

این کتاب را مخصوص به نام تامی و اسم گرامی حضرت
 اجل امجد ختم فرشته یوناب یوسف علیان
 سالار جنگ ملا مالک بهرام بهار داد است شوکت
 نمودم و منش کرم کلامین تحفه تا قابل را قبول فرمود
 افزون به تحفین به نام مبارک خویش دادند



من الله فاعلموا ان الله اعلم ما تعملون



(دیباچه تبسم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وآلِهِ وَاصْحَابِهِ الطَّيِّبِينَ
و بعد چنین گوید
متنجم این کتاب محمد علی الحسنی داعی الاسلام که گردش لیل و نهار

له نسب سیادت اعتراف است - محمد علی ابن فضل الله ابن محمد علی ابن
عباس ابن یوسف ابن جعفر ابن یوسف ابن محمد حسین ابن صالح ابن محمد ابن اسکندر
ابن علی ابن محمد ابن علی ابن حسن ابن پیرزاد ابن حسن ابن عبداللہ ابن طفله
ابن فضل الله ابن محمد ابن حمزه ابن محمد ابن حمزه بن علی ابن زید بن علی ابن عبدالرحمن الشجرى
ابن قاسم ابن حسن ابن زید ابن الامام حسن ابن علی ابن ابی طالب
علیهم السلام -

تصویر شماره چهار

قوه قضائیه
شرکت سهامی روزنامه رسمی
کتابخانه مدیر عامل
شماره

۱۳۲۷
هجری شمسی

ترجمه فارسی

۱۳۴۷
هجری قمری

وندیدارو حصه سوم کتاب اوستا

که بین شریعت زردشت است

مجموعه

سید محمد علی حسینی (داعی الاسلام)
پروفسور سابق نظام کلج و مؤلف فرهنگ نظام

حیدرآباد و کن حایت نگر تخت جمشید

با اتمام حاجی فتح الله مفتون زیدی

۱۹۴۸
میلادی

در مطبعه صحیفه چاپ شد

۱۳۵۷
هجری قمری



تصویر پنج



[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

تصویر شش



بیان نامه

شعبه جامعه معارف

زبان فارسی که شیرین ترین و عام ترین زبان آسیا است در هندوستان هم از زبان قدیم مقام عالی برخوردار کرده و از ابتدای قرن پنجم تا هشت قرن حکومت مطلقه داشته است. هند همیشه یک مرکز ادبی فارسی بوده یک حصه بزرگ ادبیات نثری و فطری فارسی در هند تولید شده. موضوع افتخار تمام فارسی زبانان وینا است قافله ادب و فضل همیشه میان ایران و هند در تردد بوده مکرر دیده می شد که شاعری بزرگ در یک عید در دربار دولتی مشغول قصیده سرایی بوده و در عید دیگر در دربار اصفهان و باز عید دیگر در دلیه اگر در سبب سلمانان هند کاوش شود نسل کرده را به اجداد ایرانی قتی می شود که در قرون متوالیه هند را استعمار کردند. هند و پارسه هند هم در اعصار قتیایه علاقه می جمعی زبان فارسی نشان داده. اگر ادبای هندوی زبان فارسی هر عصری شمرده شوند عدد آن هزار هم بالا می رود. متاسفانه از یک قرن به این طرف مراده ملی دادنی میان ایران و هند موقوف بوده فارسی هند از فارسی ایران بجای جدا مانده و گل طغلی است که از آغوش مادر دور گشته و در آرزوی برگشتن به آن است ایران امروز هم از ادبیات عالی نظم و نثر بسیار فارسی که برودر هند وجود آمده و در کتابخانه پارسه هند و غیره است اطلاع تأمین ندارد. این لازم است که فارسی هند و ایران به معانق آدره ایران ایم از و غیره ادب فارسی هند و قتی کنونی ادبای این مطلع سازد. اکنون آن "بط شعبه جامعه معارف"

تصویر هفت - ۱

است که بهر جهت جمعی از فضلای حیدرآباد تشکیل شده و برای هر خیریت ادبی و ملی حاضر است.
"جامعه معارف" یک موسسه ادبی و علمی طهران است که مجمع فضلای
 بای تخت ایران و تاکنون خدمات نمایان معارفی به فارسی کرده و بخوابش همان فضلای
 تشبیه آن در حیدرآباد و کن برای ربط علمی میان ایران و هند و اگر گشته لهذا مساو و مرام این
 انجمن (شعبه جامعه معارف) و اطلاا اعلان داده میشود.

(۱) تمام دانشمندان فضلای و مجامع و جامعات علمیه هندوستان ایران اعلام
 میشود که بعد از این این انجمن ارتباط علمی و ادبی ایران و هندوستان پیدا کند و در هر حالت
 علمیه ایران به هند و بالعکس به این موسسه معارفی رجوع نمایند فضلای و پروفیسور
 این انجمن برای انجام هر خدمت علمی و ادبی حاضرند.

(۲) در شعبه جامعه معارف شبها بعد از مغرب درس فارسی (مجاتا) داده
 میشود معلمین بعضی ایرانی و بعضی فارسی دانانی هستند که از ایرانیانی آموخته و موع
 است برای تلامذه که فارسی ایرانی آموزند.

(۳) در این انجمن ماهی یک مرتبه خطاب (لکچر) علمی عمومی راجع به زبان و
 ادبیات فارسی در زبان فارسی داده میشود.

سید محمد علی پروفیسور نظام کالج
 حیدرآباد و کن (نماینده جامعه معارف ایران هندوستان)



اقبال و شعر فارسی

خطابہ

آقا سید محمد علی (داعی الاسلام)

پروفیسر نظام کالج حیدر آباد دکن

جلد

شعبہ جامعہ معارف

در جمعہ ۱۲ شوال ۱۳۴۶ھ بمطبع

مطبوعہ

اعظم اسٹیم پریس چارمینار حیدر آباد دکن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دکتر آقبال و شعر فارسی

آقای رئیس جلسه و آقایان حاضر

انجمن علمی ما (شعبه جامعه معارف) واسطه ادبی میان فارسی ایران و هندوستان است و سعی دارد ادبای قدیم و جدید دو ملک را بهم معرفی نماید. هر چند مرکز فارسی تمام دنیا ایران است اما در ممالک دیگر آسیا نیز ادبای بسیار در نشر و نظم فارسی در فغانی میکنند لازم است مرکز از آنها باخبر شود. اکنون در هندوستان جمعی از ادبای فارسی اشعار دلیپذیری می سرایند و فرصتی در جامعه معرفی از ایشان است. از جمله یک فیلسوف بزرگ امروز هند و دکتر سر محمد قبال است. متخلص به آقبال که نه تنها گوش هموطنان خود را از سر و دماغی اردو متسلذذ ساخته بلکه در فضائے تمام آسیا نغمه های شیرین فارسی و وطنین انداز است. دکتر آقبال یک ربع قرن از اساتذہ مبرز شعر اردو بوده و قدمهای سریعی

خود و در منزلت اهل کج نهی چنانچه در کتاب تلخیص خود می گوید -

محمدا چون تحقیق فلاط است تیز گری نسیمی تیش با گری

اقبال از پیرترین ملای و تربیت انگاران هوشیار است که در علم و

مهریه شخصی یافته از گنج دانش خود که بواسطه شایع بود - چندی در یادار

نام شامی بحر صریح در آورده میانی میخیزد پندش چنانچه در دل حد و نهی است

اقبال افکار تازه آورده و میخیزد با قائلان اسلام - استیضاح در دنیا چنان

خزل از روز مجرب میگوید -

یارب در دین بیند دل به حسب به

این بنده را که با نفس میگزیند

سلیم را بجز سه تنگ ما نیست هیچ

سازای اگر بحسب عین یکدیگر مرا

ثابتین حق حسیه بویکلان گذشتی

فستهم که طائر آن حسرم را کشید

در تندی شاعری او را و ادخال مضامین به بدنه و تفسیر و حسب لاطن و امل و در

آن بر او بسته آثار احساس نو که در قالب او در برده است افکار و بیجه ادبی است

و فقط فارسی که زبان عام است و زبان علمی نهیم دنیا بود میرزا ندرت استیضاح

او باشد از این حیث چند سال است که افکار حاصله خود را در قالب فارسی میریزد

و طبعی حکیمانه شده یا بلبل شیرین گشته است - اقبال کی شاعر مادی نیست که

خود را ماضی فرضی ساخت از تکلیف گل بلبل و شعور پرورانه و تقریری و سر و فصلی

بافغانی اصداس که در و فقط یک لذت استای به ساحت مبدی که یک قائل افغان

دارا سے نصیب المومنین است بلبل اقبال شایعین که در هر کج را صیقل میزند و به

کلمش به ناهسید میر میترشش بزم قدمن عالم دار و شری ساری و - تشریش

موضی سرستان بر فراز طوفانی و در تحسین سر نیست چیتی که میگوید -

اقبال بخوابل انسانی پیر شود و بالا نرود و با وجود و با وقایع

او پیکیات در مدافیه با هم مطلوب خود رسد - اقبال بخواب تمام افراد است

اسلامی که بر بیضا دین میترشند یک دل و یک هیبت و یک است شده و در دانش

جبارانی در خفای روحی و شکست ملایم را نانی نرودند و مقصود انبیاال تمام افراد است

است لیکن مخالفان و پیشه عالم و دانشمندان است که قیادت مست را در دست

مادمان از این حیث اشعار خود را در زبان ملی میگوید تا اسرار او را در گوش نا محرم

۷۸۹



شعر و شاعری عصر جدید ایران

خطابه

آقای سید محمد علی (واعی الاسلام)

پروفسور نظام کالج حیدرآباد دکن

در مجلس سلسله

شعبه جامعه معارف

در جمعه ۶ صفر ۱۳۲۶

اعظم اسرار شاعران ایران در این مجلس جمع شده است
در این مجلس شاعران و نویسندگان ایران گرد آمده اند

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعر و شاعری عصر جدید ایران

آقای رئیس جلسه آقایان حاضر
موضوع خطابه امروز من شعر و شاعری عصر جدید ایران است غایت
که در عصر جدید ایران شعر فارسی خصوصیات و مسائلی جدید پیدا کرده به جهت
این که شعر یک عامل قوی اخلاق و سیاست ایران است و در هر تبدیل حالت
ملک شعر خود را تبدیل لباس میکند و رنگ زمانه بیرون میآید از سال ۱۳۲۴
به این طرف ایران در انقلاب عظیمی افتاده که هنوز خاتمه نیافته است. در
سال مذکور سلطنت ایران از استبداد تبدیل به مشروطه شد و فوراً زبان
علم از گذشته به مضامین شاعری فارسی سیاست و حب وطن و ملت هم افتاد
گردید و یک دسته اشعار جذاب و پندیری منرا هم گردیده که امروز
محل بحث من واقع خواهد شد.

زبان فارسی مناسب عجمی باشعرو دارد که هر زمان منتضی قسم شعر باشد



برائے خدمت بہ فارسی قائم ساختہ مرام جامعہ۔

(۱) تدریس شبانہ فارسی (کہ اکنون جاری است۔

(۲) خطابہ ماہانہ در فارسی راجع بہ علوم و ادب فارسی۔

(۳) جواب رجوعات علمی و ادبی راجع بہ فارسی از ایران و ہند۔

نظر انجمن ما بہ این ہمہ مت کہ ادباء و شعراء و نویسندگان فارسی

ہند را ہم بہ دنیا معرفی کنیم۔ چوں متماثلانہ می بینیم شعراء و نویسندگان فارسی

ہند آن طورے کہ باید در عالم مشہور نیستند و کلام و کتاب شان محل استفادہ

عموم اہل عالم نیست با این کہ در میان ایشان کسانی بودند کہ حتماً از طبقہ

اول شعراء و ادباء فارسی بودند اگر ہر یک از حسن نظامی (مولف تاج

المآثر) و ابوالفضل فیضی و عرفی و صائب و نظیری را در ترازوے ادب

با ہر شاعر و شعی نامور فارسی بسنجیم شاید ہر دو کفہ محاذی ہم بایستد مگر

این کہ ترازو دار میج بزند۔

آقایان شما میدانند کہ در اروپا جمعی مشرق پیدا شدند مخصوصاً جمعی

دارند و در باب زبان فارسی تحقیقات و تفحصات میکنند اما بیشتر توجہ

شان بہ شعراء و نویسندگان ایران است۔ و نظر عمیقی بہ ادباء بزرگ

فارسی ہند ندارند۔ مایںخواہیم بہ شرق شناسان ہم مفاخر فارسی ہند را

معرفی کنیم امر و زمین بخوانیم یک شاعر بزرگ ہندی یعنی عرفی را بہ عالم معرفی کنیم

و اجمالے از مزایاے شاعری اور اہم بیان نماییم و این را ہم عرض

کنیم کہ غرضیاتے بہ او نسبت دادہ شدہ کہ اعلیٰ خلافت شان و مرتبہ ادب

تصویر ده

خط لاتین برای فارسی

خطابه

آقا سید محمد علی پروفور نظام کالج

در جواب

معاونی الحجه ۱۳۲۷ هـ

در

شعبه جامعه معارف ایران

حیدرآباد دکن

مطبعه سیندی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خط لاتین برای فارسی

آقائے رئیس جلسہ و آقایان حاضر

شعبه جاسسه معارف ما برائے خدمت بہ زبان فارسی قائم شدہ و یک موضوع ہم زبان فارسی امروز خط لاتین برائے فارسی است کہ در ایران عمل بحث واقع شدہ است مسئلہ تبدیل خط فارسی پنجاہ سال است کہ در ایران نقل مجالس و مواد مقالات جرائد است و پہلو ان آن در اول میرزا ملک خان نظام الدولہ (ارسنی ایرانی) بودہ لیکن رائے او اصلاح خط موجود بودہ نہ تبدیل تمام ان بابہ شہ در ایران جمعی طرہ دار گرفتن خط لاتین برائے نوشتن زبان فارسی بودہ اند و حالاکہ برادران ترک خط مذکور را برائے زبان ترکی گرفتہ اند گر وہ مذکور قوت گرفتہ است جاسسه ما ہم کہ خدمت گذار فارسی است حق رائی در این موضوع دارد دیگرانیکہ ہندوستان

تصویر یازده

فرهنگ نویسی فارسی

خطابه

آقای محمد علی (داعی الاسلام)

بروینور نظام کالج حیدرآباد دکن

در مجلس

شعبه جامعه معارف

در جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۴۷ هجری

مطبوعه

مطبوعه استاد دانا الشفاء حیدرآباد دکن



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرہنگ نویسی فارسی

آقائے رئیسِ طلبہ و آقایانِ حاضر

موضوع خطابتہ امروز (فرہنگ نویسی فارسی) در ادب زبان فارسی دارائے اہمیت بسیار است و خوش بختانہ فضلای ہند ہمیشہ از سایر مراکز زبان فارسی در این موضوع کار کردند و کتب فرہنگ فارسی با تشنائے معدودے با قلم فضلای فارسی ہند نوشتہ شدہ و خطابتہ راجع بہ این موضوع ہم امروز در پایتخت بزرگ ترین سلطنت اسلامیہ ہند دادہ میشود۔ ہر فرہنگ در ہر عصر نوشتہ شدہ موافق حوائج آن زمان

واحصا مات و نایان گن محصور بوده و بجایه خود قابل تعدد مکل انتقال داده است و اگر روزمان ما در هر یک نقایصی شهود است از جهت نزویات زمان و است و تحقیق شدن احصا مات ملما نرے زبان - پس اگر کرم روز در باب کافی نبودن فرنگ یک لم سے ستر قادی چیزے عرض کنیم چنانچه و بی ادبی نسبت به فضلا کے گذشتہ نشود - یک نقص بزرگ فرنگ کے مابین است که زبان کال هر زمان را نصب نگردد تا امروز - بصیرت زبان فارسی در هر قرن چه طور بوده - زبان یک ملت تابع حالات آن ملت است و چون حالات ملت همیشه و تغییر و تبدیلی است زبان هم تنویر میکند - اگر چه در زبان فارسی اصول و اساس باقی مانده و تغییرات همیشه سطحی و فرعی بوده بکین در هر قرن تغییراتی داشته که از مطلقا تنویر نظر آن قرن پیدا است - برائے مثال محصور دان کافی است که از آن بدیکه مشروط شدن سلطنت ایران (۱۳۲۲ هـ) و آزادادی ملت تا کنون تغییراتی در فارسی نمود اگر شتر ترکیبات جدید و در جمله آهده و الفاظ بسیار سالی آلوده پیدا کرده است - حال آنکه ما هم به تنویر فرنگ نویس هر عصر تمام جزئیات زبان زمان خود اگر گذشتہ یا در آینده تصدیق می فرمایند که بزرگترین بهترین فرنگ زبان فارسی فرنگ جهانگیری را به پیچید که فقط آن الفاظ خود را قبیله کرده که در مکتب موجود و در شهر مکتب استعمال

پیشده - زبان و ادب سے ششید است (۱) مکتب (۲) نشر (۳) نظر - دور در هر یک خصوصیات و مزایای هر یک که در دیگری نیست (۴) الفاظی که در فرنگ لم سے قدیم مثل جهانگیری و رشیدی و زبان قانع و غیر آنها هست در هیچ عصر در مکتب استعمال نشده و در شهر مکتبیا کما اتا مکتب در شهر استعمال میشده استعمال الفاظ دریاه و عربی همیشه مخصوص نشود و در مکتب زبان بده مکتب الفاظ بسیار است که در گذشته نشود مخصوص مکتب است و مختلف و بسیار است که مخصوص مکتب است - ما در مکتب میشود را مختلف کرد و در مکتب میگوئیم و انسان را مبدل کرد و آنسون میگوئیم اما هیچگاه نوشته نمیشود - اگر گفت نویس هر قرن تمام الفاظ ششید زبان را نصب میکند و ما در مکتب سید است زبان فارسی در هر قرن چه طور بوده (۱) افسوس که آن طور تر کردند و اگر در مکتب بخواب تمام حالات زبان فارسی را در یک عصر بماند مود و ادبی نداده و باید تفحصات بسیار در ادبیات آن عصر نمود و اتایا سات و حدیثات طبعیه را سے قائم ساز و اما به هم فرقیکنیم ایرانی بر نیست نویسن نیست آ نها موافق دانش محصور خود ششید و ما هم باید بر موافق در بر دانش محصور خود در تنویر و دیگر که در ادب سے تمام جزئیات ششید - سکا بزرگ زبان باشد تا حالت زبان فارسی را بر مکتب مافات ماضی ننهند -

اول فرنگ فارسی | اول فرنگ فارسی را ابو جعفر سندی نوشت که

از ترکیب یک قرون قبل تا حال در وقت نویسی فارسی فی الجمله
توسعه پیدا شده و فرنگ نویسان که عموماً در هند بودند یکی که بزرگترین
الفبا را دیگر فارسی یکس الفبا را که در سمرقند استعمال شده چه الفبا را مقصود شعر
و چه الفبا را که در غیر شعر هم استعمال شده از این جهت شکی در سده اول سده
ششمی را لازم دانستند در واقع اول فرنگ این موضوع شرح شمس الفنا
است که در سده ششمی در وقت سریتی مستخرجه زنت انگلیس با قلم جمعی
از علماء هند تحریر یافته -

پس فرنگ لمبی که تاکنون بر سه زبان فارسی ترکیب داده
شده و دو سده است (۱) اول فرنگ لمبای الفبا مقصود شعر (۲)
فرنگ الفبا عمومی شعر و تاکنون فرنگی بر سه زبان فارسی نوشته شده
از این جهت دولت علیه مکن مراد مور فرنگ جامع زبان نموده و لمبی و کلاسی
که به یک جدا اول آن از طبع بیرون آمده بنظر ملاحظه منظران بزرگان فارسی
خواهد رسید -

چنانچه مورخ اول فرنگ فارسی فرنگ علی ابن سیدک
که در خراسان ایران تألیف شده بعد از آن سلسله تألیفات فرنگی که
شروع شده و تاکنون ادا شده و داده در همین کتاب میسر می آید در شرح
و فرنگ سروری در اصطفا و زبان جامع و مظهران و فرنگ جامع

دارای الفبا ساده و بی است و در بابی که لغت آن اختلاف است که آیا
در قرون اول هجری بوده یا سوم در واقع اول فرنگ نویسنده فارسی
علی ابن احمد اسیوطی است که در ادوایل قرون پنجم هجری بوده و فقط
الفبا را تبیین کرده که در آن زمان در اشعار استعمال میشده و در کتب و تفسیر
ازین جهت بر سه اشکب الفبا است و شعری آورده - به جهت فرنگی که
علی ابن احمدی بلوی آن بوده که دید در زمان او در سمرقند الفبا را
بر سه مورد مردم کتابچ پیشتر که توضیح است و مقصود از نوشتن فرنگ
خود را فقط همین که در آن الفبا را نشان دهد - ملاحظه این سؤال پیدا میشود
که آیا الفبا را شعری را که در کتب و تفسیر او آورده بهر اب این است
که شعرا بر سه توسعه و قوافی و آسانی فهمیدن اذعان چند قسم الفبا را استعمال
یک کرده که در کتب عموم مردم در (۱) الفبا قدیم که در (۲) جدید است و لغات
الفبا در (۳) استعمال الفبا تا زبان یک دلایت در زبان عام اولی -
علی ابن احمد موافق حاجت زمان خود فرنگ شعری نوشته و
جامع زبان و فرنگ نویسان بعد همان یک را تعقیب کرده هر یک
الفبا را شرح کرده که در فرنگ سلف بوجود در زبان سلسله یک قرون قبل از
داشت که از خوین فرنگی که شعری بر این تألیف تألیف محمد حسین بن
خلف تبریزی است در آخر قرون تا قریب هجری -



آرامه ناصری در طهران تالیف شده و باقی تخا و از اینجا و فرنگ زمین
هندوستان تا ایلیف رید و فرنگ است ایلیف ایران تمام از دست
اول یعنی الفاظ مخصوصه شعری است و از هندوستان و اندرو و دست
عجیب این است که بهترین فرنگ شعری که نظم فرنگ جهانگیری است
(تالیف وال قزل یازدهم هجری) در هندوستان نوشته شده و امروز
فرنگ جامع زبان فارسی هم در هندوستان تکمیل می رسد -
تبریز ایلیات شدی | چنانچه عرض کردم فرنگ است ایلیف ایران تمام از دست
اول فرنگ الفاظ مخصوصه شعری که در هندوستان و در فرنگ تمام
الفاظ شعری را از آنها در نظم می یابید - فرنگ ایلی که در ایران
نوشته شده تمام از دست اول است و آنچه در هندوستان نوشته شده از هر دو
دست و در اول مؤلفین از اشعار الفاظ که نوشته شده است انتقال یافته
یعنی بر آن تمام ساخته و چون آن الفاظ را به وقت در نظم می یابید
عمومی فارسی بوده و نیست یا نه این زبان و غیر آن ساخته و نوشته و
که فرنگ شعری تالیف ایران مستندتر است از فرنگ شعری تالیف
هندوستان یا ایلیاتی این زبان فارسی است چنانچه این زبان الفاظ
ایلیف است و یا پیش از فارسی دان هندوی از قرآن شعری این الفاظ
را فهمیده پس یک نفر عالم هندوی خوب بنویسند و فرنگ الفاظ فارسی

نویسند - حالا فرض کنید یک نفر ایرانی بنویسد و فرنگی بنویسد - لیکن
علم و سوادش کم است و یک عالم هندوی با سواد بسیار بنویسد و فرنگی
بنویسد البته دوم بهتر از اول بنویسد و این مثال فرضی باب و قواعده هر دو
در آخر قرن و هجری و اول قرن یازدهم هجری است و سرور و کاشانی در
ایران فرنگ سروری را نوشت و در جهان زمان حال الیران بنویسد
هندوستان فرنگ جهانگیری را نوشت که خیلی بهتر و جامع از فرنگ
سروری است بهر این بود که جمال الیران محقق بود و قریب پنجاه کتاب
فرنگ موجود داشت و سرور و کاشانی که سرور و کاشانی که فرنگ
و محقق بنویسد -
فرنگ ایلی که در هندوستان و فرنگ تمام از دست اول است از هر دو دست
و در آن زمان الفاظ بسیار است اگر اینها را بنویسند در هندوستان
و نثری اشتباهات کم کرد -
فرنگی که در هندوستان و فرنگ تمام از دست اول است از هر دو دست
فارسی را بنویسند کسی که تمام الفاظ هندو و ترکی و اصطلاحات و معانی
و کلمات شهره را بنویسد که در آن زمان تمام الفاظ و نثری
و نثری خود را بنویسد که در آن زمان تمام الفاظ و نثری
و نثری که در آن زمان تمام الفاظ و نثری
و نثری که در آن زمان تمام الفاظ و نثری

یکصد و بیست و یک از استقالاتی که فارسی دانان چند با همتا در پیشه میکنند مشهوری خوانست براسه الفاظ فارسی الاست و بیچتا و تعامل و تراکم ایشان را لا اقل کجرا که استعمال به تصدیق عالم زبان مانی است سال گذشته چند مایک نفر خاص فارسی دان و لا یطیعیم بود و در پیرو آما دیده است با من به مشورتی نمود و از من مشورتی براسه البتة مخصوص بخیر است آن هم از شعرا و قدیم.

آقایان - در باب تالیف فریاد یک مایع زبان فارسی مشهوری که در دم و حالنا سبب پیدا نمودند ای از فریاد یک مایع به من خبر بدهید باقی مشهورات را عرض کنم عقیده ما این است که هر لفظ را که از خود در دست گرفته و استقامت و استیلا به من خود به من بیاوریم و از پیش لفظ نشان داد و در اصلش از چه زبان است از خود فارسی است یا ترکی یا عربی و یا از افسانه و یا از مایع لفظ آن لفظ را داد و دم و دنیا مصروفی آن را که از اقسام اسم است یا فعل یا حرکت و بهینتی یا سمانی آن لفظ را نوشتیم و در ذیل هر یکی نوشتیم که عام در پیشه زبان است یا مخصوص یک شصید و بعد اگر آن لفظ از خود فارسی است اصل پهلوی و دستهای آن را اگر بدست آمد نوشتیم و بعد هر یکی را به رایج آن الفاظ را نوشتیم و بعد هر یک را دستورات مسئله بر بعضی را نوشتیم -

در هیچ کتابی که من در پیشه نگفتم سنگ تمام نمانی روز و بشو ل الفاظ مشهوری را از انشا سید بگویم براسه اول زبان کل استعمال به شد و بر اخطا و آینه فارسی ایران به طور نشان بود -

سندش را به این فریاد یک مایع فارسی تمام براسه مشهورش شد و منی لفظ مشهوری را لا ازم داشتند و البته این کار براسه فریاد یک مایع دست اول کرد براسه الفاظ مخصوص مشهورش شد و من بورد براسه دست دوم و اول ازم بگویم براسه هر لفظ مشهوری میا و رند چه براسه از الفاظ که آنها غلط کردند و در هر لفظ مشهور استعمال میشد و سند و مایع فارسی بگویم بگویم دوم هم بهینت از دست اول کرده و تخیل این شک که در تمام چند این سه و تلفظ پیدا شد که هیچ لفظ بدون سند مشهوری قبول و مستند نیست پس در واقع در چند زبان از خود است و در و ما خود از زبان است البته بعد میفرمایید که ما هر لغت نویسی نیست که تمام الفاظ و استقالات زبان را در انشا خود پیدا و در شما مقصود یک دارد و الفاظ تالیف و ای و است ممکن است یک شاعر بزرگ بگوید که تمام شما شروع یک از الفاظ زبان را بهم استعمال نکند اگر از تمام کتب انشا فارسی الفاظ و استقالات بگویند بزرگ یک کتاب نیست مانع نمیشود اگر شما استاد با شما استقالات شماست و دیگر هر چه را آنها استعمال بگویند غلط باشد -

نمونه قرینک نظام

۴ فا - (سـ) (۱) حرف ندارد و خواندن کسی است بطرف خود
(تک) مثال - آمدن مومن بیا اینجا - (۲) مخفف آقا - (تک) مثال
آحمد علی آمد (۳) فعل امر آمدن (نت و شـ) مثال - باغ آمار
را خلق بینند - اما درین صورت بیشتر بالقضای استعمال میشود -
سعدی گوید - باز که در فراق تو چشم امیدوار چون گوش فزده دار بر اسد کبرا -
(۴) حرف نه است - (در آخر کلمه) مثل لا و خدا یا دعا مثال خدا یا مین حم کن
(۵) علامت فاعلی است در آخر کلمه مثل شکبیا و مینا - (عا)
مثال - شمارد و انائی هستید -

(عـ) زاید در آخر افعال (نت و شـ) - حافظ :-
گفتم که امدها نوبت کاران کنند گفتا بچشم هر چه تو گوئی چنان کنند
"سگر من آینه علی بقالم مثل است -

۴ فا - (سـ ت شـ) سم - آن غصه گرم نورانی است که از
لوازم زندگی انسان متبدل است (عا) - مثال - در منزل آتش
بسیار است - با کسر تاء هم صحیح است این لفظ در پہلو به هم
آتش (سـ سـ) و در او ستا آتر (سـ سـ) و آترش
(سـ سـ) و آترش است -

آتش

یا تیرک آن شکل ملکه مهمل بسیار بیاض و بکر تشریح کرده اند مثلاً و بلند رفتن این طرز نشستن که بهنج را اوله و نازده و پنج تا، شش تا و سكون نون است که علاوه بر طول و بزرگای دیگر تغییر آنرا با شش در وسط خوانند سنائی آن امر را که فراروش میشود و باید آن سطر تشریح کرد بخوانده شود. بن مختلفه بکر را باین دو دلالی با مروت و مختلفه خطا ناسی و محمودت امور با خطا و دستا که ناسی تند می است و شوکر. بجز و نگاه بر آن تلفظ مضموم میشود. از مروت دست افتاد کفش حرکت که خشمگین تمام هوا به برشته را بلیته اند نشان بود یکی از اینها این حرکت است. است که هم تخت است و هم الف کسور و هم این نشانی حرکت است که هم کسر است و هم همزه مضموم. چهارم این حرکت است که از خواننده پیشتر و نیمه و ادوا را می است یعنی این حرکت است که ششم یا ادوا را می است یعنی این حرکت است.

شکل ۱۱: ششمین حرکت که در سال ۱۳۳۳ پیروی دولت ملی دکن مرا شکلات بن در تالیف فریدون یک

مأمور تالیف فریدون یک از زبان فارسی نمودن و بآن تحصیل مواد و نشر و با فاضل اربابان بدین مود و در میان سرود پیوسته ای باین که متشکل از شش و شش شکل اول و دوم که در میان متجانس از اصداد باین است و دیگران ششم که فریدون یک که کامیک از آن نه با آنها بدین مود در هم و ادوا را می است

باز اینها گمان - و از ایشان و باقی ماندگان فائز شده شخص (۱) شال - خلان مرد و کوب - باز اینها گمان ایشان تعلیم گفت - و بر طو بازی - سخاویت در رفت و آمد زیاد و در سنا - کس و شک - مثالی نشان تا یکیل خشد و در ناز بازی خوبی پیدا کرده است -

در سنا و باقی شخص نمی گویم (شک) - شال - خلان آه و هست و از نری نیست - و باقی اینها پیشتر از سنا و باقی مسافر و در تالیف مسافرت رفتن (ما) مثال - نازا مرد و در سنا و پیش با خلان کس که از سنا می آید - هسته یازده - فت - دا - شخص در دست که با حق و بهر و چیز با سنجیب و در سنا نشان میدهد (ما) - شال - خلان همین حد با در سنا و باقی نشان میدهد که گرفته است -

(۲) شخص که از فریدون بدین مود شک - شال - خلان در کار و شال - خلان در کار -

در باب بیان تلفظ کسر - کاری کرد که در خلل ایران قیامی پسندیدند و مخصوصاً با سواد است ایران و در تالیف یکی که از سنا بیرون نوشته نیمه یا ذکر آن نموده اول نشانی فارسی آن کس را با میان ایران و خلان و خلان که گفتا که در خلل فارسی است و به خلل و نشانی که سنا و خلل ایران

در سنا و باقی شخص نمی گویم (شک) - شال - خلان آه و هست و از نری نیست - و باقی اینها پیشتر از سنا و باقی مسافر و در تالیف مسافرت رفتن (ما) مثال - نازا مرد و در سنا و پیش با خلان کس که از سنا می آید - هسته یازده - فت - دا - شخص در دست که با حق و بهر و چیز با سنجیب و در سنا نشان میدهد (ما) - شال - خلان همین حد با در سنا و باقی نشان میدهد که گرفته است -

(۲) شخص که از فریدون بدین مود شک - شال - خلان در کار و شال - خلان در کار -

در سنا و باقی شخص نمی گویم (شک) - شال - خلان آه و هست و از نری نیست - و باقی اینها پیشتر از سنا و باقی مسافر و در تالیف مسافرت رفتن (ما) مثال - نازا مرد و در سنا و پیش با خلان کس که از سنا می آید - هسته یازده - فت - دا - شخص در دست که با حق و بهر و چیز با سنجیب و در سنا نشان میدهد (ما) - شال - خلان همین حد با در سنا و باقی نشان میدهد که گرفته است -

(۲) شخص که از فریدون بدین مود شک - شال - خلان در کار و شال - خلان در کار -

نروا با دست اہل سبباری از بلاخونی و مہو خورد و اہل ہر بلد زبانی سیزند
کہ اریا یا دیان دیگر پنج نمی خندند زبان خوشتری را در فونی نمی خند و ہمسایانہا و لایانہا
و لر با ی سخنیاری و لاری خرم آبادی ہر یک زبان طہرہ داشتند و مغلہ بڑا اور
را یکے میگفت برادر یکے میگفت بزرگینے میگفت گود و دیگری میگفت تادو
و غلط تیرا یکے میگفت تو کی میگفت کر کی میگفت پور کی میگفت ہر تو کی میگفت
اور اکی میگفت مانی کی میگفت و اکی میگفت مار و دیگری ماما و دیگری تندی
در لفظ متفق یکی میگفت ہشیدن و دیگری میگفت ہند یکی کی میگفت
ہشید و دیگری میگفت چو و دیگری میگفت آش پختہ از سر حد ہر چہ بطرف
وسط و شمال و خرم و حد و زبانہا کی کدوا داشت کردہ و نمود از خوردہ شد
آخر اندازہ گفت کہ در ایران اکنون قریب یک صد زبان کلی است زبانہا
جز ہر پا قصد میدہد از اصحابان بطران سیر قریب و یکی از وہا است
مختصر نام دیدم اہل آن دہ با ہم در زبانی حرف میزنند کہ من نمی فہم بعد از
تحقیقات معلوم شد کہ در آن ملک ہر صیدہ و قیدی است و در ہر قریبانی
حرف میزنند کہ اہل تزاری و دیگری خندہ اگر من میخواستہم فرنگک لقا فاقام
زبانہا سے ایران را بنویسم علیہا ت فرنگک من از صد کتابا از نو میدہد لیکن
و تمام ایران یک زبان عام نیست کہ اہل زبانہا سے متعدد ہا ہم در آن
زبان حرف میزنند و با ہم در آن نہ گفتارہ میگفتند زبانہا سے ہر ولایت قریب و قریب

شعر غلطی و غلطی است و زبان کتبوتی کی است و اصل ہر ولایت و زبان زبان
شعر کیونکہ و تصنیفات و ادبیات تمام ایران و در میان زبان است و
آن زبان ہمان است کہ ما و شما آن را فارسی کیونکہ ہمیشہ مشکل دل کی
ہر این طویل شد کہ او زبانہا سے ولایتی صرف نظر کردہ فرہنگ زبان م
مقرر ایران را بشمار کیونکہ زبان و دینی و کلی شہر ہا سے بزرگ ایران شش زبان
و اصفہان و شیراز و خراسان ہم بہت پس بداند کہ کمن لغت فارسی
ادبی ایران را بشمار کیونکہ اسلامت و در فرہنگ ہا سے خود اتفاقا ملائی
را ہم گرفتہ و نوشتہ اند اتفاقا ملائی است کہ در واقع ہا را ملا کر کہ نہ
مشکل ہوں۔ مشکل و درم این بود کہ بعد از غرض و شوق فرہنگ فارسی ادبی و دیم
فارسی ادبی چہا است (۱) فارسی و ستار کہ نام و گیرش تر شدہ است و ادب
آن کتاب حضرت نردشت است کہ اکنون ہم در دست نردشتیان
ایران و ہند موجودہ است۔
(۲) فارسی کیانی کہ اوش کیبہ ہا سے سلاطین کیان است برکہ پہلہ ایران
(۳) سوم فارسی پہلو کے زبان و دینی و کلی عصر سلاطین ساسانی قبل اثر
اسلام بودہ و اکنون ہم راجا یک چارہ خوارا زبانیات قدیمہ اش و در دست
نردشتیان ایران و ہند موجودہ است۔
(۴) چہارم فارسی اسلامی کہ اکنون زبان ادبی و کلی ایران است و در تمام

و قبل از ایشان دو عصر سلاطین لشکری (از حدود ۱۰۰ تا ۳۰۰ م) زبان اردی و ادبی بود بر اوسته او بیست و یک زبان از جمله عیلمده از امرا است که یک فصل پس از بی بی بر جاف و بی بی مختصری از آن نوشت یک سال کنون از آن کمال آن نوشته شده و کاتب را بی بی می گویند که بیست و یک آن نام آن بود که

نمایان قاضی اسلامی و توفیق مولی جوی از زبان پهلوتی و علی بیگ
مانند زبید انصاف از ترکی هر دو آن داخل گشت و در مرز بیله و مراد
آباد این ارباب انصاف از ترکی هر دو پزیده شد و در خرم بک اینک از زبان رانیه بیگ
فرزبک نویسان قبل از منسوب ایاری از انصاف عسکریان و دیگران هم داخل فرمود
اسلامی که در فرموده

اول فرزند پسر نبوتی که انصاف نداشتی به دیگر مصلحتها با انصاف نداشتی
اسلامی بود، مروت، فرزند کوه گری است که از یک عالمه دشمنی انصاف نداشتی
زید وادوستا اگر نبوده و مقتدا نباشی خود دوست و مصلحت به این قاطع بماند
اولیام انصاف نداشتی اصل کتاب خود کرده و در بعضی انصاف نداشتی با برادر
مصلحت بها نگری و در اول مصلحتا در نگری -

نقطه تیزتر را قلم این فرد محو می‌کند و از جیبش یک پاکه برون می‌برد و شربت
نورودید که مزه‌دار است چند آنرا بزمند و دستا گذاشت چون امر را بپایان رسانید

آسیا مروج است این زبان بعد از مسلمان شدن پارتیان پیدا شد
آیا برین لازم بود تمام الفاظ فارسی را دستا کوئی برپوشی را هم گیریم
یا فقط الفاظ فارسی اسامی را قیصر کردیم فقط حرفک فارسی را بجا سلامتی
را بنویسیم چنان سر بیان دیگر سر حرف شده و بنا پیدا افتاد تا آنها را با کتب بانه
ز غده از خودی غلط نموده اگر چه اسامی غلط بود که در زمان اسمعیل پیرون کردند -

زبان اوستا مدبرانه تر از سایر زبان‌هاست و در مغرب ایران رواج داشت و همان زبان دولتی سلاطین بود که پادشاهتشان آئینان (همدان) پورماست و چون حضرت مزدکشت، ابل مغرب ایران را تفریباجان) بر بود که به اوستا نمی‌خورد و در آن زبان نوشت. بر اے بر ابل ند اوستا فرستگ علیه‌لازمه است و یک نفر که پیش از این نگاشته بودست را خامداد و فرستگ اوستا به انگلیسی و کلماتی و انگلیسی جدا اوستا نداشتند که از اوستا یک کاتبین است و بعد از آن ناهذا الفاظ فارسی طاری.

زبان کی پانی بعد از روزانہ غسلت بید و قیام کو درست جانش دیتے ہیں۔
ایران و فارس ایران اور ایران شد تا آخر سلطنت ایشان در ایران
و است۔ چنانچہ ایران زبان بجز قریب چار صد ملک کہ اگر کہتے ہوں
ایشان بدست آمد و سامانی نام نہ۔

زبان پہلو سے در زمان سلطین ساسانی (از ۲۰۸ میلادی تا ۶۵۱ء)

تمام به جمع نداشتن فرسوده و فرس از رنده و دست استیغریزیست. بهجت تحقیق
نما تا با صحبت سید اشتر و اکثران که در دقت و تفتیش با رنده و پازنده و دست
نعل شده از تفریکان روشنی است.

۳. خوششکل و دم خرم و این طرحی که در گذشتن الفاظ شعری از زبان
اسلاف خرم و آن قسم الفاظ را بخیر و فقط الفاظ فارسی اعلی اسلامی را بگیرم
شکل سوم است که بر زبان قاطع و بعضی از فرنگی با سه تا خن
هندی شکل از سخنان آسمی و غیر آنها بود. بر زبان قاطع را محمد حسین بن خلف که اهل
ازبکیزه به هند آمد و در حیدرآباد و در سال ۱۰۶۳ هجری تألیف نمود و بقدری
دلپذیر و آتش شده که در نسخ خطی آن در تمام بلاد آسیا غیر مصر و هندین مرتبه و ر
ایران و هند بلع سید بهر از مسلمان و معاند و آن حیران شکر با خود فرنگ
مستندی شکل جایگزینی چه طرز شد که بر زبان قاطع این قدر شهره و راهی که
چون نگری خن یک مرتبه در سلبه نقل شود (هند) یکی مخلوط با پ شده و بیخ
هر کم است. امثال من با بر زبان قاطع این که در بر زبان قاطع علاوه بر الفاظ
والا بی و پهلوی و سبب الفاظ بسیار است که در نعلت از هر جا جمع کرده مخصوص
افغان که از آن ب و درستان اندام و سبب و دستگیر سبب که در نعلت و نعلت
جملی است و الفاظ آنها هیچ وقت در هیچ فارسی او بی نبود. چون من مخصوص
بر زبان قاطع با وجود مقتضی که دارد بسیار مهم است و در باب و فرنگی نظام

مفصل و ملل نوشته اگر در جمع با آن فرایند بر شما ملت مشترک حق و شتم الفاظ
بسیاری از زبان قاطع را حذف نمودم بلکه در باب الفاظ که بهر جا جمع
با پس آن نمودم در هر چه با ملل از اصلاها به مجهول بود ترک کرده و ملل لغت
بر زبان محقق نموده بلکه بر لفظ در هر جا دیده و نقل کرده و در هر کتاب لغت نقلی
دیده و همین چهار ست منی نقل نموده شما از آن ب و زبان سبب اطهر که در آخر
و اما سه یک رساله لغت شکر است که با انگلیک با منشی را این طور
نقل نموده.

انگلیک - و از سبب که منشی سفید و هشت باشد چرین و از امر و در
فاصلت آن است که هر چند فرس خیال جا به به سبب برزلیو چرین
از پوست آن یک نتواند کرد.

انگلیک یک قسم دانگویی است که در شیراز خرم و میشه از دانش
شکر بنویسند و ما به پوست شکر آن آتش و سبب می پسند از آن
ابو اسحاق که شاعر فلانی بوده و در فرنگی که خود آن طرز شوی کرده
و نعلت بر زبان من این را دانگ ب و قبی خود نقل کرده که خواننده را
در حیرت می آید و کسی چه میداند از این شکر من نعلت کرده است
از این جهت میرزا اسد قاسم مرحوم در نیم قرن قبل در کتاب تلط
البرهان آن عبارات را بنویسند و نعلت بر زبان را بنویسند و ملل

نوشیدن و خوردن را هم فرستند. یا تا پیه نوشیدن قایم خوردن را هم
نوشیدند که در واقع بگویند اینجا است. من صد و سه از انصافا بگویند تا پیه نوشیدن
آمنی را در دنیا بگویند تا پیه نوشیدن نظام تعلیم در دم و مضبوط و ماضی
بر آن کتاب بنویسد که در واقع شرح اشعار است بگویند و همین بود که
من فرنگ با سب زبان را میفرستیم نه شرح اشعار را میفرستیم بگویند و این
آمنی هم یعنی نظامی که ساکن چیده با یاد را بنویسد و در کتاب برادر بود.
آنها یان خیال و تئید میفرستیم خدا میفرستد از بعضی از فضلاء
شکایت میفرستیم چه ایشان در راه و کار خود آواز دهند و در میان خلق میگویند
نیست یکم چون خود میگویند در میان مردم را میفرستیم تا قبل از اتفاقات بسیار
میفرستند تا یکدیگر بگویند از این امری هر دو را بپسندید و میفرستیم تا ترجیح داده
گفتند که اگر من و صدی بیایم میفرستیم و ما میفرستیم که از مردم نام ای فقط در
ادراقی نکرده باشند. است و اسم صدی در دل هر فارسی دان و دنیا
بعد از این تا پنج قضاوت خواهد کرد که من چند میفرستیم تا پیه نوشیدن قایم کردم.
بازی معلوم شد که از این حال مردم با سه من میفرستیم تا پیه نوشیدن قایم کردم.
شکل چهارم | شکل چهارم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را

شکل پنجم | شکل پنجم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را
شکل ششم | شکل ششم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را
شکل هفتم | شکل هفتم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را
شکل هشتم | شکل هشتم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را
شکل نهم | شکل نهم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را
شکل دهم | شکل دهم انسان را در حالتی که در فرنگهاست که در فرنگهاست
قائمی در اینجا آمده و میفرستد که گفتن انسان (خود هم بگوید که در فرنگهاست
شریه انصافا در قرآن یا در هم بگوید) بعضی از انصافا عربی مستعمل در فارسی را

دوشیده تا بویخ از سینه نام
شمرم چه ز فریاد بیایانم

په کاه در وطن

ز خاک تو اینم را داد و توت
ز خاک تو داد و نداد و سمره
بدل پیش از زور خاک تافت
زایه تو کرد و زبان به دوان
و لم یخ دانش زبان را گفت
نهادند ز بابت او ده دوان
چراغ رو بابت به نور و سحر
بشعشع همساخته پر ز نور
نیار و کمر تا خلعت و در جاب
په پهلوی شاه

تونی پهلوی شاه ما بیایان
که گشت تو را بهر شایه کنه
چنان کمن رویتیت جه نام
زایان چنان کمن خودی نیست
چه خرم دانش و ادایان بهار

توسه امیر یک ملت بدون

روا نمکر از عرش آید بفر
تنگ دست و پا چه کمر و کمر
ز تاب و تکاند چه سبب توان
سرم او اوسته تو را از تخت
په برچه و دید سوارسان
ز سر پای کی تر از آند و ستم
سرا به بنیان بنشین لکن ده
ایستد پتان بیست کز این کج به
په اعلی حضرت

نماینده ملت باستان
بفرق تو کی که کسان فی خنوبه
خبر رسد تا ام تو بهی نسا و
ز قوت اریان شود همچو پشت
چولت زده افش شود استوار

که از شکست چند دارد نشان
بهر از مهرستان کن لغزین است
بدون تا رسد فنا کر کرد کلام
نوش کرد و ام زنده با دوان
نغم خضر کن به جهان است
نوشتم من از بهر شاه و کن
که در دل سرشوش شهر فاباد
سرا پد کسی نموده مسخوی
پژاران عطا دزد و دزد یکد
که از خستیان کس نیا بدورود
شاه کلید است شمع و دیود
شمه ما برآ در دوا از جیل و دود
دل و افش و در دوا این شجیت
که شاه ملوکش لقبه اده اند
ز فرود سی زار امیر و آبرود
کنا هم تو بهیغت و قدیم فرود
بماند بهر تا هست ملوک و لوان

چایران ز ده و چایران خانان
زبان بیایان توان تو را در دست
من گن لودن چه زور و سی نیک نام
ز شد تا شانه نه که کرد ادا با نه
گر ادا دسی را سیجا پاداست
گر او بهر محمود شد غا سز ان
خبر رسد نشان علی خان را د
په بندی و تازی و هم پهلوی
په قول دری جوان زبان کرد
په دانش غریب آن و دشتو
چو در انجمنی کمنه گفتگو
اگر شاه محمود و شمع بر گشتو
اگر شاه محمود و شمع بر گشت
په محمودش پانیه بیبا ده اند
نیز بهی محمود قول عس و
و له شاه بخان علی خان محمود
چایران شاه محمود با دوان بهر لوان

چنان کن که هر خانه در هر کجا
جزایت اگر کنج در اسنان
یکی باشد دانش آورد و ام
پذیری گراین دانش نامدرا
شبه اندر این گنج بخشوی
برادر تو را پادشاه کن
بفرمود تا مرسل از منم
بجکم برادرش را بزمند
گهر گشته باده شاهوار
چو گهر که در هر یوم در راه
بدین گوشت آفرید سیدم بکام

تاج

دبستان دانش و دانش و ملک را
بود از پی ریزدن اهرمن
پرتیب آن زنجار و ام
نوازش بود و پلوسه خامرا
گهر بر نهادم همه پهلوی
که در پهلوانی هم آرد سخن
پیرین پهلوی سر فزای کنم
کتاب دری یافت شیراز بند
چو آگنده افتاده در بیکار
که آتشین با علم و سرور و شاد
که فرشتگان نام نای تمام
سید محمد علی

اعلام

زبان فارسی از قرن پنجم هجری تا قریب یک قرن قبل از
هندوستان در جزایر اول اسیه بود و ملوک هند را اداره می نمود
است اکنون قریب یک قرن است که زبان انگلیسی در جزایر اول اسیه
کرده و فارسی در دریای اول افتاده و قائم مانده است و فارسی ما در
زبان اردو است و نمی شود و بجز را از ما در هند کرده و ما در علم و تاریخی
قرون مدیده هند هم در فارسی است چون مرکز فارسی ایران است
و در علم و بیان هند وستان و ایران لا زم بود و تقسیم جالبه ساروف
ایران در بزرگ ترین پائے تخت هند (حیدر آباد کن) دانسته و
شغل خدمت به فارسی و تمدن سخن فارسی هند و ایران است و
حق الا بحکان ادبیات و ادب و دوله را بهم می شناسانند.

مرام ششید یا سید ساروف

(۱) با حواصی و مرجعاتی ادبی و علمی را جمع به زبان فارسی است.

(۲) تدبیر ششید یا فارسی ایرانی جانا.



(۳) خطایه ما مانده در فارسی راجع به زبان و ادبیات آن -
 در شعبه جامعه معارف یک کتاب خانه و قرائت خانه فارسی هم
 دار شده که صبح و عصر مجانی محل استفاده عموم است -
 بر علاقه مندان به فارسی در ایران و هند و سایر بلاد آسیا اهمیت
 این مؤسسه محقق نیست لهذا جمعی از بزرگان و مجلات ایران
 جراند و مجلات خود را برای کتابخانه و قرائت خانه شعبه جامعه معارف
 مرتباً اهداء میدارند از دیگران هم استدعای شود به اهمیت خدمت
 به زبان فارسی در هند توجه نموده جراند و مجلات خود را بفرستند -
 از مصنفین زبان فارسی هم استدعا میشود در ایدار یک نسخه
 از تصنیف خود برای کتابخانه مضائقه نفرمایند -

سید محمد علی

تصویر دوازده

شعر شاعری

خطاب

آقای محمد علی (داعی الاسلام)

پروفور نظام کلج - حیدرآباد دکن

در جلسہ

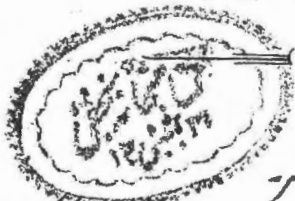
شعبہ جامعہ معارف

در ۲۳ ذی الحجہ ۱۳۲۵ھ

مطبوعہ عظیم الشان سید محمد علی شاعر

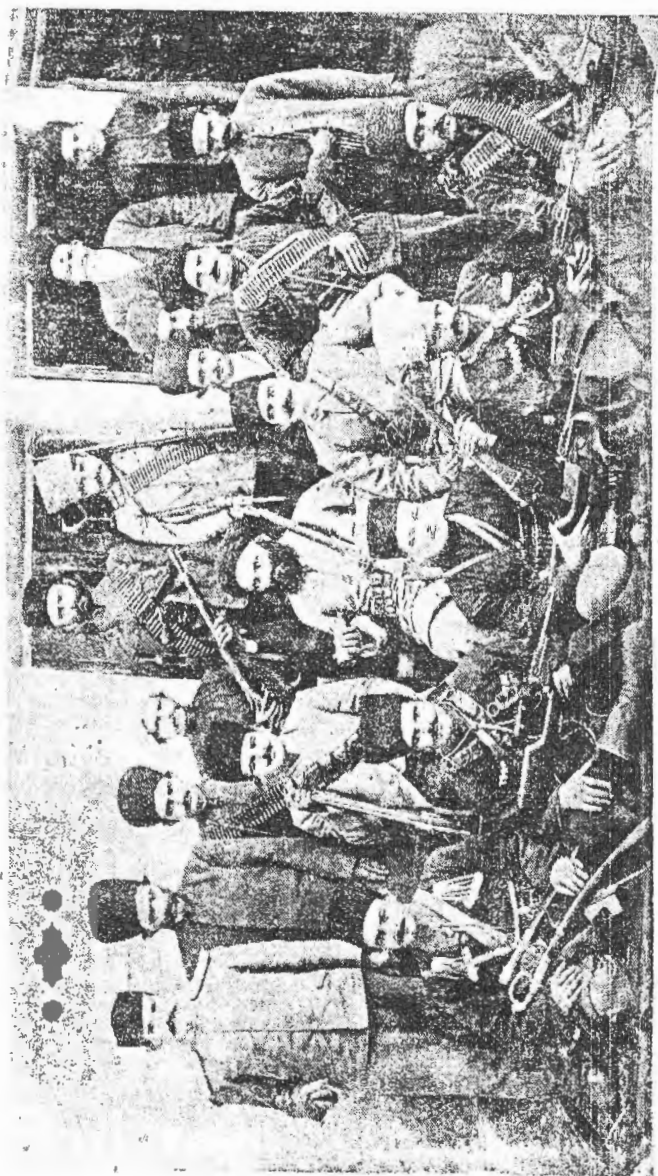
شعر و شاعری عربی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آقای رئیس طبعه و آقایان حاضر -
 زبان فارسی تا پنجاه سال قبل زبان عام هندوستان بوده که اگر یک هندی
 پنجاب به یک هندی مدراس میرسد غیر از فارسی زبانان برای تکلم با هم نداشتند
 اکنون آن درجه را از دستبرد تحصیل کرده تقریباً زبان عام تمام هندوستان شده است
 که یک هندی بنارس و ریازا بری باید با یک بر از مهند و اردو و حرف بزند اما فاکر
 از ترقی فرزندش اردو و حساوت نمی برد بلکه خوش حال است لیکن این فرزند همیشه
 محتاج به مهربان داری است و شما میدانید که اگر کسی فارسی نداند اردو و نیداند - فارسی
 متجاوز از هزار سال است که در قطعات متعدد آسیا سلطنت نموده و زبان
 علمی و ادبی بوده و نواقص خودش را تکمیل کرده - فرزندش اردو و تازه به دنیا
 رسیده فقط چهل و دو سال است که تحت یک حکومت (دکن) را اشغال کرده
 و باید در تکمیل نواقص خود و حاجات خود را از مادر مهربان خود بگیرد و بهمین ملاحظه
 نمک خواران اردو (فضلاء حیدرآباد) شعبه جامعه معارف ایران را در اینجا

سید محمد علی داعی الاسلام و چند نفر از مجاهدین



تصویر سیزده (برگرفته از کتاب تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری تألیف دکتر نورالله دانشور علوی

تصویر پانزده - تصویر داعی الاسلام در جوانی





تصویر شانزده - تصویر داعی الاسلام در میانسالی



تصویر هفده - تصویر داعی الاسلام در کهنسالی



اسناد مربوط به مقاله داعی الاسلام اثر دکتر مصطفی مجد

۲۸ اسیل

تیرتیر بنام سیراز علی کربان هر سده
 طبع بنام محمد لاکر شش
 سیاه بنام سید عباس
 صورت دلق بنام خدیرفان کجی دوز
 فرخ فرخ نام قی قرق
 افسانه بنام آینه جلال

جلد ۹۷

۱۸ مینبند

خدا که مقدر شده از چهار ساعت بگذراند و آخرت به از فکر و فکر که در این دردی نفس بر
رحمت شود و مخطرات هم مرتفع گردد.

بدینسان دانستی را که الله سبحانه و تعالی بدین فکر و فکر که در این دردی نفس بر
خدا که در این برای سعادت فکر و از خدا که بدین فکر و فکر که در این دردی نفس بر
از این نفس نقصان پذیر است و از این نفس که در این دردی نفس بر
شده به اتفاق بعضی شود که در این دردی نفس بر
با خیال این در این سعادت و از این سعادت این پیدا کرد و در این دردی نفس بر
نماید.

اشخاص فصله

آقای سیدالدوله آقای ناظم الدین آقای شمس الدین آقای حاج میرزا محمد

آقای میرزا محمد آقای میرزا محمد آقای میرزا محمد آقای میرزا محمد
دار قلم دار قلم دار قلم دار قلم
آقای حاج میرزا محمد آقای حاج میرزا محمد آقای حاج میرزا محمد آقای حاج میرزا محمد

اول قور

۱۲۰

نمبر	نفاضا کنند	نام پادشاه	محل انشاء	تعمیر کاران
۲	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۳	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۴	سعد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۵	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۶	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۷	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۸	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد
۹	یزد انوشیروانی	بریه پیک	مش	تعمیر شد

چند نفره نفاضا نام در باب عطای مدال دشتان طریح شهر شمر آید نفاضا نام عطای مدال دشتان
 بر روی بیاید تا با مراد آن در دست سبط شهر تعویب گردد
 پسند را در دشتان درج بقبر چند آید در باب تعویب نفس با بصفت قرأت شد شمر گردید در دشتان
 جمله آیه گرفته بود

گواهی تالیف

۹۵۶

۴۰

بیتالی



مرکز و انجمن المعارف بزرگ اسلامی

شماره ۱۳۳۳
تاریخ ۱۳۳۶/۰۲/۳۱
پیش‌صفت

گواهی تالیف

- عرض سلام، بدینوسیله گواهی می‌شود جناب آقای مطلق مجد یکی از پیر - بزرگان و مؤلفین این مرکز مقاله آموزش و پرورش، شورای عالی را جیت در - دانشنامه ایران تالیف نموده است.

کاتب موسوی بهمنوردی

معاونت

مرکز

.....

نیایران - کد. شد اول جاده دارآباد صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۱۹۷ دورنگار ۲۲۹۷۶۶۳

تلفن ۲۲۹۷۶۲۶ پست خط



گواهی چاپ

مهرخ کمالی
شماره ۲۳۱۲ - ۱۱۸۴
پست

بیت



فرهنگستان زبان و ادب فارسی

گواهی می شود

مقاله " بررسی تحلیلی زندگانی، آثار و افکار داعی الاسلام "
تألیف ترجمه جناب آقای دکتر مصطفی مجید
در جلسه هیئت تحریریه فصلنامه علمی - پژوهشی نامه
فرهنگستان مطرح و برای چاپ مناسب تشخیص داده شد. ب.

سر دبیر نامه فرهنگستان

احمد سمیعی (گیلانی)



[illegible]

مسن زکریا حضرت امیر المومنین

عید مبارک و نیکو نظام کالج ۱۹ شهریور ۱۳۰۹ و ۲۷ شهریور ۱۳۰۹

حضرت ناصر دین گند آفرین از اهل کائنات
 عرض می‌نماید: و تسمیه جاریه در غرض از اینست که برای تغییر عنوان آن به
 «مدرسه تدریس ایران» اقدام فرموده ام و در حقیقت اینست علیه عنوان فراموش
 و قبیح دارم از اظهار عقیده من و فانی به جامعه که همان سرور و امیر و اولادند
 مدبر و جامع عنوان جدید و تازه را در دفتر ثبت خود و قطار «عمرانیه» بکار
 بیاورند و عنوان قدیم را حذف کنند. در حق بنده اظهار محبت فرموده و تشکر کنم
 و وضع کرده‌ام که قلم را در دست دل‌بازان و آن معجز علم و فضل ایران را با قلم
 که بنده از شیفتگان عدالت به هم و به هم می‌دانم که عدالت به هم بنده را می‌شناسد
 در این دوستان به این نوعی است که از لب قلم و از قلم عدالت من و به هم
 نام و صیغه خود می‌خواهد این را بکلی موقوف به ایران باشد اما نیز خواهد تعلقات
 نام و به هم در داعی ایران ظهور می‌کند. قلم دارم نشان نشان در این باب
 قدم بگذارم. آیا خطاب فرموده نویسی فارسی «بنظر مبارک» است از طرف
 نظام که از این نام و به هم نام را در دفتر ثبت ایران ادله است که نام مبارک
 به هم دل آن بنظر مبارک برسد. (در این)

اشعار فارسی الاسلامیہ

غزل

بندہ خستیم ما از اختیار ما میرس اگر کجوه دگر بهشتیم اردیار ما میرس
 زردی بدی است ما را که سلطان عشق نقد باز دار و فائیم از عیار ما میرس
 طاقت گردد جو ابدی پیش تو نگار اگر گفت گوی از حال ما را ما میرس
 بجز تو رفتی از برافت جان نیز از دل این زمان آسوده ایم از انتظار ما میرس
 جز خیال بدی او عمری نصیب ما نشد ای رفیق از صحبت دوست کنار ما میرس
 سلطان مستقیم دل را بر ایشان زلف است کیسی او نگر از صبر و قرار ما میرس
 خست از درد دل عاشق خبر معشوق را سوختن او را شنو سایل زیار ما میرس
 خدمت خلق ندارد اندر خب آماده ایم دفعاً احباب ما از کلمه بار ما میرس
 در جوانی عمر خود را با غفلت با ختم اند این سیری ز جان غرسد ما میرس
 خانه آرد احیاء ما را بهر دم خویش شاد
 ناسلطان بهر شدم از اعتبار ما میرس

کتاب

بل افروزی لوی تو گهستان نرسد
 آب زندان تو از لود همان گدازفت
 راه ظلمات جز رفیق تو طولانی نیست
 درخشش در کف من بود که رفتم از خویش
 روزی که اگر چه سینه است چو سیت میکن
 تا به باشد خط تقدیر بهایم نیست
 غم عشق است که دل را به فنا برد بماند
 صاف بهر او بعد راه محبت میکن
 نشاء و افکار ایمان در سیکه نیست
 قطر جمع شد از انجم شد میل غم
 دل حق بترسیم در شیطان صفیان
 چو سودا من ای قدر شناسان گوید
 من رسیدم به دانت زهر او میگوند
 دایما صد در کن شاد به آصف جوید
 با خبر کی خود ایران ز سخته افی بند
 دایما گر غزال شاد به طهران نرسد

غزل

نماند خنک گل عاشق لعلی از کوه صحرای کن
 گهی صحرای سیل اشک چشم خوش دریا کن
 گرت لعل چنان است گنج گوهر چنان
 ز من لبتو ستار در بر خورشید بیا کن
 چه حاجت ملی کنی راه مجاز تمام ما را هم
 دولت ماکعبه سازد سفیدات ماطور دنیا کن
 گرت گنج قناعت شد میر شاه دانی
 مجوزان عباد جم جم ترک مدارا کن
 گوز خال دلم واقف نه بهر خدا یکدم
 ز جاک سینه من حالت دل رانما کن
 دریده بانه صبر زنجار از استغفار
 ضای مستقیم با جمعی دیوسف راز نجا کن
 جو میسی گروه دخت از خاک ان بهر ملک شد
 و گر ز نق میرفت نقد غنچه غنچه کن
 دولت آرزو از رنگ است همی جفا کن
 به آه و ناله ام در روز باد اشک شهما کن

نوای اصفهان خنود طوطیهای هندستان
 دکن شیراز شد دایمی به سحر زینیا کن



عزل

آخر از کوی تو از بیم رقیبان رفتم گل مقصود خجیدم ز گهستان رفتم
 ساده دل بوده ام و بی خبر از خوشی عشق مجبور دارم در این آتش سوزان رفتم
 ده چرخ خوش دور تو گردیده تصدیق گشتم تیغ ابدی تو را دیده بقریان رفتم
 چشم چمن چشم بختون شعریان دل چو روز از حضور تو ستمکار به میان رفتم
 دوش در تفرنگ بودم همان سحر همه خضر به خرسید حیوان رفتم
 باغ ضرر در من ندیدم نصفای دل خوش گرچه صد بار در آن همه ضوالت رفتم
 به بهاداد لگای و مرا یا خرید بوده ام گسار از زنده و از زان رفتم
 دوش با فکر آموده رسیدم در بزم زلف شکنین کسی دیده بر ایشان رفتم
 یاد تو نفس جان است مراد هم عمر لیک از یاد تو بی هر چه آسان رفتم

داعی از شاد بر این دولت وقبال رسید

بے سعیت نیست عزیزان کز ایران رفتم



گل روی تو باز گل بگفتن باشد
کے جو بافت لبست لعل نیشان باشد
گر چه از جور و جفای تو شکایت کنم
بکہ عاشق ز تو سرمنده احسان باشد
روشن مریزم تو با جاک گریبان رفتم
خو استم زخم دل از سینه نمایان باشد
رانده ای از دورت ای باب گداز مرا
تا کسی بدورت ای بشا گجھان باشد
فتت بی یک جو فرخ و مرا خسرو عشق
ستم عشق بدینگونه فرادان باشد
جلم در دل شوریدہ در آتش ہر دم
کہ چیلان لایق شہ فانی دیدان باشد
سوی کوی آوردان گر یہ کھن مشقند
ہج امر و ز در این شہر ز طوفان باشد
چہرہ دیدہ و پیشانی من غمازند
نیت مکن کہ غم عشق تو بیجان باشد
ہر سوزم و جان بوجھ جون برف
زمن از جور ز بی مہری اخوان باشد
داغ دل در غم زلف تو درخشد از بلد
ہجو آن ماہ کہ از ابر درخشان باشد
جنبہ در شہر ز لطف اخورم ہر سو سنگ
بہتر آن است کہ بخون بہ بیابان باشد
مثل صبر تو اندر غم ہجران ای دل
دعوی مہری منت بہندان باشد
رنگ خونین دل از دیدہ این ابرخار
بہر عشق من بود از دہ اعلان باشد
نیت در نہند ستمندش دشمنی نہم چو شاد
دایما شاید در خط ایران باشد



هر چند که نزد خلق خواهم
 صد شکر که دل بسند بدارم
 ای راحت جان قسم بر زلفت
 که بجز تو سخت بیقرارم
 این قدر غافلت به با حقیقت
 مانیز به تو امید دارم
 سر سبز گشت گشت امید
 چون ابر اگر چه آتش بدارم
 درویش دلم اگر چه بر تن
 پوشیده قباي زلف دارم
 مسعود ز عشق رفت بر دار
 مانیز زدن بسوی دارم
 باز آتش زدن و ناله دل
 بگر که چه زنده آتش دارم
 دل را به تنگی زلف دارم
 پیمان لب درویشی دارم
 چن آئینه پاک دل به شوق
 بر خاطر یار اگر غیب دارم
 فامد خبر وصال آورد
 امروز همه در انتظارم
 سوزان زخم فراق و سویت
 یازیده دو دست چون جبارم
 بر سال ملل بدل شود ما
 حد سال دگر مثال پارم
 در راه عمل زبون و تنگم
 در حال اگر چه شهم دارم

در ملک سخنواری ز سعدی

دامی من و شاد باد گارم

فرهنگ نویسی

پیشانی نامه فرهنگستان

مقاله

- | | |
|--|------------------|
| شیردهای فرهنگ نویسی در لغت نامه دهخدا | علی اشرف صادقی |
| شاهنامه و فرهنگ نویسی فارسی | ابوالفضل خطیبی |
| ریشه شناسی در فرهنگ ها | رحمان بختیاری |
| واژه ای کهن و ناشناخته در شعر رودکی | سمود قاسمی |
| «شیده» واژه ای نادر در شاهنامه | سجاد آیدنلو |
| شرح بیت از فرخی و معنای نازدای برای واژه «کرداو» | جمیله اخبانی |
| مهر اجنامه منسوب به افلاکی | مهدی علیانی مقدم |
| بررسی تحلیلی زندگانی آثار و افکار داعی الاسلام | مصطفی مجد |
| تعریف نگاری در فرهنگ امثال سخن | کبری سلسله سزی |

درس گفتارهای فرهنگ نگاری

- | | |
|---|---------------|
| کلیات تعریف نگاری | حسن ابوری |
| نکاتی درباره فرهنگ نگاری | محمدرضا باطنی |
| واژه های عامیانه در فرهنگ جامع زبان فارسی | ابوالحسن نجفی |

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

جلد دوم، مهر ۱۳۸۸

شماره پایانی: ۲

فرهنگ نویسی

ویژه نامه نامه فرهنگستان

جلد دوم

مهر ۱۳۸۸

دیر: علی اشرف صادقی

معاون دیر: ابوالفضل خطیبی

ویراستار: فرزانه وزوایی

مسئول هماهنگی و نمونه خوان: نازادگان

دلرای درجه علمی- پژوهشی

مسئوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول: غلامعلی حدّاد عادل

هیئت تحریریه: عبدالحمید آیتی، حسن حبیبی،

غلامعلی حدّاد عادل، محمد خوانساری

بهمن سرکارانی، احمد سمیعی (گیلانی)

علی اشرف صادقی

سر دبیر: احمد سمیعی (گیلانی)

مدیر داخلی: زهرا دامپار

طراح: فاطمه ملک‌انضلی

حروف نگاری و صفحه آرایی: مرضیه بهرامزاده

چاپ و صحافی: نماد

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، پهنه از ایستگاه مترو

مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تلفن: ۸۸۶۴۲۴۴۸ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰

پست الکترونیکی: farnameh@persianacademy.ir

وبگاه: www.persianacademy.ir

این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

به نشانی www.SID.ir نمایه می‌شود.

بهای تک شماره: ۱۵۰۰۰ ریال

شماره حساب مجله: ۹۰۰۸۱ بانک ملی ایران،

شعبه عباس آباد غربی، کد: ۸۰۳

شماره حساب لیزری (روز): ۵۶۲۳۳ بانک ملی ایران،

شعبه اسکانه، کد: ۳۷۱

به نام فرهنگستان زبان و ادب فارسی

شماره پیاپی: ۲

فهرست منابع و مآخذ:

الف: کتاب ها

۱. اولیائی، رمضانعلی (۱۳۸۴) مشاهیر آمل، آمل نشریادار
۲. ج، آ بویل و... (۱۳۸۰) تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا برآمدن سلجوقیان پژوهش دانشگاه کیمبریج جلد چهارم ترجمه حسن انوشه امیرکبیر چاپ چهارم
۳. جعفریان، رسول سایت تخصصی تاریخ اسلام، ۲۱ و ۲۲ آبان ۱۳۸۸
۴. داعی الاسلام، سید محمد علی حسنی ۱۳۲۷ ش ۱۹۴۸م) ترجمه فارسی و نذیرداد (حصه سوم کتاب اوستا) چاپ حیدرآباد مطبعه صحیفه
۵. داعی الاسلام (۱۳۶۷) خودآموز زبان سانسکریت، تهران انتشارات دانش
۶. داعی الاسلام، سید محمد علی (۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ ش)، فرهنگ فارسی پنج جلدی نظام، تهران انتشارات دانش از این مجلدات چاپ شده نه تنها در دیارتمان های زبان فارسی دانشگاه های هند که در مراکز سیاسی، فرهنگی و آموزشی ایرانی آن دیار نیز دیده نشده است. درحالی که تعدادی از اعضا و کارکنان این گونه مراکز در دانشگاه های هندوستان در حال گذراندن دوره های کارشناسی ارشد و دکتری رشته تاریخ ایران و زبان و ادبیات فارسی به تحصیل اشتغال دارند و البته هر از گاهی نیز اخباری از همکاری های فیما بین منتشر می شود! دانشور علوی، نور الله (۱۳۳۵ ش) اصفهان و بختیاری در جنبش مشروطه، تهران انتشارات کتابخانه دانش
۷. دیوراند، سرما رتیم (۱۳۳۲ هجری قمری) نادر شاه ترجمه سید محمد علی ایرانی، حیدر آباد دکن، مطبعه شمس المطابع ۱۳۳۲ هـ ق این کتاب را در تابستان ۱۳۸۵ ش در مخزن کتابخانه دانشگاه عثمانیه دکن دیدم و از آن تصویری تهیه کردم به این امید که

به بازخوانی و شرح و چاپ آن توفیق یابم. این کتاب تاکنون در ایران به چاپ نرسیده است.

۸. دیوراند تمیردوراند نادرشاه ۱۳۸۶ ترجمه مهندس سید عبدالرضا بلادی چاپ دوم انتشارات نوید شیراز

۹. دیوسالار، نزهت (۱۳۲۶ش) فتح تهران و اردوی برق بخشی از تاریخ مشروطیت بی جا

۱۰. رایینو ه ل (۱۳۸۰) روزنامه های ایران از آغاز تا ۱۳۲۹ ه ق ترجمه و تدوین جعفر خمایی زاده انتشارات اطلاعات

۱۱. ریاض الاسلام (۱۳۷۳) تاریخ روابط ایران و هند ترجمه محمد باقر آرام و عباسعلی غفاری امیرکبیر

۱۲. شعبانی، رضا (۱۳۶۹) تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه جلد اول چاپ دوم انتشارات نوین

۱۳. مجد، مصطفی (۱۳۸۶) تاریخ سیاسی اجتماعی علویان طبرستان، تهران نشر رسانش

۱۴. مجد، مصطفی (۱۳۷۵) ویژه نامه همایش بزرگداشت طالب آملی تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.

۱۵. مجد مصطفی، بررسی تحلیلی زندگانی آثار و افکار داعی الاسلام، فرهنگ نویسی ویژه نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی جلد دوم مهر ۱۳۸۸ شماره پیاپی: ۲

۱۶. محیط طباطبائی، سید محمد (۱۳۷۵)، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، موسسه انتشارات بعثت

۱۷. میراحمدی، مریم (۱۳۶۶ش) پژوهشی در تاریخ معاصر ایران انتشارات آستان قدس رضوی

۱۸. نوائی، عبدالحسین (۱۳۷۰) ایران و جهان جلد اول نشرهما، چاپ سوم

۱۹. نوائی عبدالحسین (۱۳۶۹) ایران و جهان جلد دوم نشرهما، چاپ سوم



۲۰. نامواره دکتر افشار ۱۳۷۲ جلد هفتم، چاپ بهمن (مجله الاسلام یا گفتگوی صفاخانه اصفهان از رمضان ۱۳۲۰ هـ در شهر اصفهان به طور ماهانه به مدیریت محمد علی داعی الاسلام منتشر شده تا شماره سوم از سال چهارم ۱۳۲۵ هـ این مجله در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود می باشد

۲۱. وفائی، شهربانو (۱۳۸۱) سیمای میراث فرهنگی مازندران سازمان میراث فرهنگی کشور

۲۲. یغمایی، اقبال (۱۳۷۵) وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران تهران مرکز نشر دانشگاهی

ب: مجلات

۱- آئین اسلام، اصفهان سوم تیرماه ۱۳۲۵ مطابق ۲۵ رجب ۱۳۶۵ هـ شماره مسلسل ۱۱۷

۲- داعی الاسلام، آقاسید محمد علی (۱۳۴۶ هجری قمری)، خطابه اقبال و شعر فارسی، حیدر آباد دکن مطبعه اعظم اسٹیم پریس چارمینار

۳- داعی الاسلام، آقاسید محمد علی (۱۳۴۷ هجری قمری)، خطابه فرهنگ نویسی فارسی، حیدر آباد دکن مطبعه سیدی دارالشفاء

۴- داعی الاسلام، آقا سید محمد علی (۱۳۴۶ هجری قمری) خطابه شعر و شاعری عصر جدید ایران، حیدر آباد دکن، مطبعه اعظم اسٹیم پریس چارمینار

۵- رشد آموزش تاریخ ۲۱ (۱۳۸۴) دوره هفتم شماره ۲. این مقاله در مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی در سال ۱۳۸۵ پذیرفته شده و در نوبت چاپ قرار دارد. (گواهی چاپ ضمیمه)

ج: اسناد

۱- نگارنده در مطالعه و بررسی نسخه های مادر صورتجلسات شورای عالی معارف (از تاریخ ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ ش) در مرکز اسناد شورای عالی آموزش و پرورش، این سه سند خطی را استخراج و تصویر آن ها را شرح و ضمیمه نموده است. (اسناد ضمیمه)

۲- CD حاوی متن صوتی تصویری گفتگوی نگارنده با خانم سیده صدیقه دختر داعی الاسلام در تابستان ۱۳۸۶

۳- گواهی چاپ فرهنگستان زبان و ادب فارسی و تصویر ویژه نامه علمی و پژوهشی که مقاله در آن به چاپ رسید.

۴- تصویر متن دستخط آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

۵: اینترنت

۱- سامعی، منزلگاه الکترونیکی ۲۰۰۹/۲/۱۹ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی
۱۳۸۲ص ۲